

اندیشه امنیتی امیر کبیر

مؤلف: دکتر سید اصغر میر جعفری

مطالعه اندیشه امنیتی محدود نخبگان سیاسی که "دغدغه ملی" داشته و "صاحب اندیشه" نیز بوده‌اند و نگاه‌شان به مسائل امنیتی نیز کم‌وبیش مشابه بوده، می‌تواند به تولید نظریه و الگوهای امنیتی بومی کمک کند. نظریه و الگوهایی که شانس بیشتری برای حل مسائل مزمن امنیتی ما خواهند داشت.

اندیشه امنیتی امیر کبیر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انديشہ امنيتی امير کبير

مؤلف: دڪٽر سيد اصغر مير جعفري

سرشناسه: میرجعفری، سیداصغر ۱۳۴۰
 عنوان و نام پدیدآور: اندیشه امنیتی امیر کبیر / مؤلف دکتر سیداصغر میرجعفری
 مشخصات نشر: تهران: انتشارات دیده بان، ۱۳۹۹
 مشخصات ظاهری: ۱۲۹ ص
 وضعیت فهرست نویسی: فیفا
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۵] - ۱۲۹.
 موضوع: امیر کبیر، تقی، ۱۲۲۰ - ۱۲۶۸ ق.
 موضوع: امنیت ملی -- ایران National Security – Iran
 موضوع: امنیت ملی -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳ ق. National Security – Iran – History – 19th century
 موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان -- ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. Iran – History – Qajars, 1779 - 1925
 شناسه افزوده: دانشگاه صنعتی مالک اشتر. پژوهشکده امنیت دفاعی
 رده بندی کنگره: DSR ۱۳۸۵ رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴۵ شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۶۱۱۳۵



انتشارات دیده بان

- ❖ عنوان کتاب: اندیشه امنیتی امیر کبیر
- ❖ مؤلف: دکتر سیداصغر میرجعفری
- ❖ صفحه آرا و ویراستار ادبی: حسن جفائی
- ❖ طرح روی جلد: مجید نیکپور
- ❖ چاپ و صحافی: چاپخانه باقری
- ❖ شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- ❖ نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۹
- ❖ قیمت: ۴۰۰,۰۰۰ ریال

این کتاب با همکاری و مشارکت پژوهشکده امنیت دفاعی دانشگاه صنعتی مالک اشتر چاپ و منتشر گردیده است.

شابک: ۹ - ۶ - ۹۶۷۹۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸ ISBN:

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: تهران، انتشارات دیده بان، تلفن: ۲۲۹۷۰۱۶۴

تقدیم به:

مردان مرد، عزم‌های راسخ، اندیشه‌های ژرف، همت‌های والا، تن‌های
خسته و قدرهای ناشناخته،
پاکان خدمتگذار، نخبگان غریب و مظلومان شهید،
کشتگان خباثت، خیانت و سکوت.
آنها که تاریخ ولادت‌شان را نمی‌دانیم و عروج‌شان را بزرگ می‌داریم.

فهرست مطالب

۳.....	مقدمه
۹.....	فصل اول: پیرامون امنیت
۱۳.....	ارکان امنیت
۱۵.....	بازیگران محیط امنیتی
۱۶.....	ویژگی‌های امنیت
۱۷.....	ابعاد امنیت
۲۲.....	سطوح امنیت
۲۸.....	رهیافت‌ها در مطالعات امنیتی
۳۳.....	فصل دوم: ارثیه حاجی (امنیت در آستانه صدارت امیر)
۳۴.....	پیمان وستفاليا
۳۸.....	همسایگان قدرتمند
۴۷.....	خلاف‌ت از نفس افتاده
۴۹.....	شورش‌های داخلی
۵۲.....	مشروعیت و کارآمدی
۵۶.....	پیامدهای امنیتی معاهدات
۵۹.....	فصل سوم: امنیت؛ در اندیشه و عمل امیر کبیر
۶۱.....	مفهوم امنیت
۶۴.....	ابعاد امنیت
۶۶.....	سطوح امنیت
۶۸.....	مراجع امنیت
۹۶.....	غایت امنیت
۱۰۱.....	تهدیدات امنیتی
۱۰۳.....	آسیب‌پذیری‌های امنیتی
۱۰۹.....	شیوه‌ها و ابزارهای تولید امنیت
۱۱۳.....	تامین‌کنندگان امنیت

فصل چهارم: خطاهای امنیتى اميرکبير	۱۱۹
الگوی نامعقول سلطنت	۱۲۰
مار در آستين	۱۲۰
غفلت از قدرت مردم	۱۲۱
نارفيقان قافله	۱۲۲
منابع	۱۲۵

"بترسید از آن عذاب بانی که بر اقوام و ملل پیش از شما، در نتیجه اعمال زشت و کارهای ناشایست، فرود آمد. حالات آنان را در نیکی ها و بدی ها متذکر شوید و بترسید از اینکه همانند آنان باشید و هنگامی که در حالات نیک و بد آنان اندیشید؛ اموری را عهده دار شوید که عزت را ملغی و وضع زندگی آنان ساخت و دشمنان شان را دور ساخت و عافیت و آسایش را بر آنان گسترش داد و نعمت را برای آنان مطیع ساخت و کرامت انسانی، طنب خود را برای همه آنان وصل نمود و آن:

اجتناب از جدایی و پراکندگی بود و التزام به انس و الفت و یکدیگر را به آن توصیه نمودن و از هر کاری که پشت آنان را شکست و قدرشان را به ناتوانی مبدل ساخت؛ سپر بنمید و از کینه ها و عداوت بانی که در دل بایشان جای گرفته بود و خصومت بانی که در سینه ها موج می زد و از پشت به هم میگردان نفوس و دست از کمک و تعاون بایکدیگر کشیدن سپر بنمید. در حالات مردمان با ایمان بیندیشید که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی را در حال تصفیه و ابتلا سپری کردند. مگر آنان سکین بارترین مردم و جهادگرترین بندگان در هنگام بلا و مشقت پذیرترین اهل دنیا در تنگناهای حالات زندگی بودند؟ فراعنه و طواغیت، آنان را به بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی ها را جرعه جرعه به آنان نوشاندند.

روزگار آنان به این منوال در دلت هلاکت بار و در فشار سخت مغلوبیت، سپری می شد. نه چاره ای برای حفظ و نگهداری خویشتن از آن همه گرفتاری ها داشتند و نه راهی برای دفع از خویشتن. تا آن گاه که خداوند سبحان بردباری جدی آنان را در اذیت ها و آزار بانی که در راه محبت او می دیدند و نیز اینکه ناکواری ها را از بیم و حراس از مقام ربوبی

تکل می کردند؛ دیدوبه آنان از تنگناهای بلا، فرجی عطا نمود و به جای دلت و خواری؛ عزت و در عوض ترس؛ امن و امان عنایت فرمود.

در نتیجه پادشاهان، فرمانروایان، پشویان و پیشترانی گشتند و کرامت خداوندی به درجه ای نصیب آنان گشت که حتی آن را در آرزوهای خود هم نمی دیدند. پس بگریه به وضع آنان تا آن گاه که مردم شان اجتماع داشتند و تملیات شان با هم بود؛ دارای دل های معتدل بودند و دست های تکیه به هم داده و شمشیرهای به یاری هم کشیده شده و مینایی های تیزبین و تقسیم های متحد. آیا آنان با چنین عواملی، سرورانی در پهنه زمین و سلاطینی بر گردن های عالمیان نبودند؟ حال بگریه به سرنوشت آنان در آخر کارشان؛ در آن هنگام که جدایی میان آنان افتاد و انس و الفت به پرانگیزی تبدیل گشت و اختلاف کلمه و اختلاف دل با وارد جمع آنان گشت و در نتیجه به تیره های مختلف تقسیم شدند و در حال ستیزه گیری با یکدیگر پراکنده شدند. خداوند لباس کراتش را از پیکر شان بیرون آورد و طراوت و فراوانی نعش را از آنان سلب نمود. حال داستان های اخبار آنان در میان شما برای عبرت گیری انسان های پندآموز مانده است.

(خطبة قاصعة امیر مومنان علی علیه السلام، ترجمه علامه محمد تقی جعفری)

مقدمه

خاستگاه تمامی مکاتب امنیتی مطرح در دنیای امروز کشورهای غربی هستند. از زمانی که رئالیست‌ها در بستر مطالعات استراتژیک، امنیت را در چارچوب علوم نظامی بررسی و آن را با تهدید خارجی تعریف کردند و آنارشی بین‌المللی را اجتناب‌ناپذیر و چاره را در خوداتکایی نظامی دانستند و پس از آن لیبرال‌ها در چارچوب مطالعات روابط بین‌الملل، ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر امنیت افزودند و صلح جهانی را بین لیبرال‌دمکراسی‌ها میسر و لازمه امنیت را علاوه بر رفع تهدید، مستلزم آسایش و رضایت‌مندی قلمداد کردند و سپس مکتب کپنهاک، در حوزه مستقل‌تری مطالعات امنیتی را دنبال و تهدید را امری بین‌ذهنی برشمرده و با تأکید بر بعد اجتماعی و سطح منطقه‌ای امنیت؛ رویکرد امنیتی‌سازی را مطرح کردند. در واقع، آنها همگی داستان تطوّر مسئله امنیت در غرب را روایت نمودند. داستانی که بر تاریخ نیمکره شمالی، از جنگ‌های سی‌ساله، تا معاهده وستفالی و آن‌گاه جنگ‌های جهانی اول و دوم و سپس دوران جنگ سرد تا به امروز، منطبق و با روند مسائل امنیتی در سایر کشورها به کلی بیگانه بود.

تلاش آنها برای پوشاندن این لباس بر تن کشورهای جنوب، آن‌قدر بی‌مناسبت بود که خودشان پی برده و با برشمردن تفاوت‌های کشورهای جهان سوم با غرب، مکتب امنیتی جهان سوم را مطرح نمودند. در واقع، مکتب امنیتی جهان سوم، پاسخی به ضرورت بومی‌گرایی علوم انسانی در حوزه مطالعات امنیتی است، ولی جنبه تراژدی آن این است که

باز هم از سوی غربی‌ها عرضه می‌شود و در نتیجه غیربومی است و تجویزی واحد برای کشورهای کاملاً متفاوتی است که وجه مشترک‌شان توسعه‌نیافتگی است.

بومی‌گرایی رهیافتی است که در دهه‌های اخیر در علوم انسانی مورد توجه قرار گرفته است. اعتقاد به زمینه‌وند بودن علوم انسانی باعث تقویت نگرش بومی‌گرایی شده است. بومی‌گرایان بر این نظر تأکید دارند که جغرافیا و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، نقشی آشکار و تردیدناپذیر، در تولید نظام‌های معرفتی و دانش بشری داشته‌اند. آنها به الزامات محلی و محیطی در سیاست‌گذاری علمی و سرمایه‌گذاری برای آن تأکید دارند.

علاوه بر مفهوم «بومی‌سازی علم» یا «علم بومی» به تدریج مفاهیم مشابه دیگری مانند علم عمومی، علم قومی، علم اروپایی و اروپایی‌شدن علوم در ادبیات علمی شکل گرفته است. حتی در هند از واژه علم پساستعماری و در چین از نهضت چینی‌کردن علوم سخن گفته شده است. " (ذاکر صالحی، ۱۳۹۲). هرگاه به زمینه‌ای بودن علوم انسانی و مطالعات امنیتی به‌عنوان یکی از رشته‌های علوم انسانی، باور داشته باشیم، نمی‌توانیم مسائل امنیتی امروزمان را منفصل از موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی خود تصویر نماییم.

بنابراین می‌توان امید داشت که مطالعه تطّور تاریخی و نمودهای جغرافیایی مسئله امنیت، در سطح ملی و منطقه‌ای، به تولد مکتب امنیتی اختصاصی‌تر و البته کارآمدتر کمک کند. مکتبی که عاری از انگیزه‌های سوء سیاسی نیمکره شمالی و تجویزهای ناشی از توهّم "شرق یعنی غرب توسعه‌نیافته" باشد. چالشی که اندیشمندان غربی تلاش کردند با مکتب امنیتی جهان سوم، بدان پاسخ دهند، ولی موفق نشدند. چالش اصلی در پاسخ به این سؤال نهفته بود که با فرض پذیرفتن تعریف آنها از جهان سوم، آیا جهان سوم، جامعه همگنی است؟

وقتی درباره مطالعات بومی امنیت در یک بافت معین، مانند ایران سخن می‌گوییم، عرصه آن را دو بُعد "تاریخ" و "جغرافیا" مشخص می‌کند. بعد تاریخی، از آن‌رو اهمیت دارد که بسیاری از موضوعات امنیتی امروز، ریشه در تاریخ ما دارند. مسائلی که از موقعیت، فرهنگ و تجربه مشترک ما متأثرند. ادعایی که روایی آن را شباهت عجیب این مسائل با مسائل امنیتی قرن‌های گذشته، دست‌کم از دوران صفویه به بعد، به‌ویژه عصر قاجار و پهلوی، به

روشنی تایید می‌کند. به‌عنوان مثال: حاکمیت ایران بر خرمشهر و اروند رود؛ که امیر کبیر در ارزنه‌الروم و در عرصه دیپلماسی، برای آن مبارزه کرد و نزدیک بود جان خود را در این راه فدا کند. دقیقاً همان موضوعی است که صدام حسین، برای آغاز جنگ هشت ساله علیه ایران، دستاویز قرار داد. مسئله امنیت خلیج فارس و تلاش انگلیسی‌ها برای تسلط نظامی بر آن؛ حقوق ایران در دریای خزر؛ طمع روس‌ها به آب‌های گرم در جنوب ایران؛ استفاده ابزاریِ غربی‌ها از شیوخ عربِ سواحل جنوبی خلیج فارس؛ ترس قدرت‌های بزرگ، از قدرت‌گرفتن ایران در منطقه؛ نفوذ دولت‌های سلطه‌گر، در ارکان حاکمیت کشور؛ حمایت بیگانگان از رجل سیاسی ابله، ناتوان و سرسپرده، از حاج میرزا آقاسی گرفته تا هویدا؛ از صحنه خارج کردن نخبگان پاک و خدمتگزار، با روش‌های سخت و نرم؛ فساد اداری گسترده در دستگاه حکومت؛ بی‌هنجاری اجتماعی به‌مثابه بستر شکست‌ها و ناکامی‌های ملی؛ شکل‌نگرفتن "دولتِ نماینده" در باور مردم و کارگزاران و...؛ فهرستی از این مسائل امنیتی هستند که ما قرن‌ها با آن دست به گریبانیم که بدون شناخت ریشه‌ای‌شان، خلاصی از آنها غیرممکن است.

علاوه بر اهمیت عمومی مطالعات تاریخی، در شناخت پدیده‌هایی که ریشه در گذشته یک ملت دارد، مطالعات تاریخی در حوزه امنیت، از آن جهت برای ما مهم است که با وجود تجربه تاریخی اشغال‌های مکرر، مانند حمله مغول، شکست‌های بزرگ، همچون جنگ با روس‌ها، که منجر به عهدنامه‌های خفت‌بار شد؛ سالیان بی‌ثباتی، مانند دوران پس از صفویه تا قاجار، جنایات سبعانه، مانند آنچه آغامحمدخان در کرمان و دیگر شهرها مرتکب شد؛ نخبه‌کشی‌های فجیع، مانند: قتل قائم مقام، امیر کبیر و مدرس و تجربه‌های ناگوار بسیاری از این‌دست، که موجب شده است ملت ما، در طول تاریخ، همواره دل‌مشغولی "امنیت" داشته باشد.

مطالعه تاریخی - امنیتی در کشور ما بسیار کم انجام شده است. مطالعه اندیشه امنیتی معدود نخبگان سیاسی، که "دغدغه ملی" داشته و "صاحب اندیشه" نیز بوده‌اند و نگاه‌شان به مسائل امنیتی نیز کم‌وبیش مشابه بوده، می‌تواند به تولید نظریه و الگوهای امنیتی بومی

کمک کند. نظریه و الگوهایی که شانس بیشتری برای حل مسائل مزمن امنیتی ما خواهند داشت.

امیر کبیر یکی از این نخبگان است. هرچند، مثلث استعمار خارجی، استبداد داخلی و جهل مردم، به او بیش از سه سال و اندی امان نداد؛ اما امیر کبیر، بی تردید از جمله بزرگ مردانی است که عرض عمرش بیش از طول آن بوده است. او در این دوران کوتاه، نه تنها وقت خودش را صرف تخطئه گذشتگان نکرد؛ بلکه مواجب شاعری را که حاج میرزا آقاسی، صدر اعظم نالایق پیشین را هجو و او را مدح کرد، قطع کرد؛ تا دقایق ارزشمند صدارت او به این مهملات تلف نشود.

امیر کبیر با آنکه به فراست دریافته بود که کشتن صدر اعظم‌های پاک و خدمتگزار، سنت شاهان قاجار است و او نیز سرنوشتی جز قائم مقام نخواهد داشت، ولی هرگز همت خود را صرف حفظ مقام و حتی جان خود نکرد و در یکی از پرچالش‌ترین دوره‌های امنیتی کشور ما، نقشی بی‌بدیل در حفظ هویت اسلامی و ایرانی، یکپارچگی ملی، استقلال و تمامیت ارضی ایفا کرد. کار بزرگی که نمی‌تواند بدون پشتوانه نظری قوی امنیتی انجام شده باشد. این کتاب تلاشی اکتشافی، در چارچوب ادبیات رایج مطالعات امنیتی، در گفتار و کردار این نابغه ایرانی برای شناخت اندیشه امنیتی اوست. تلاشی که تکرار آن درباره سایر نخبگان معیار، امید به شکل‌گیری تدریجی مکتب امنیتی بومی را افزایش می‌دهد. اتفاقی که با ترجمه مستقیم و غیرمستقیم منابع غربی و حتی پژوهش‌های داخلی مبتنی بر چارچوب‌های نظری غیربومی روی نداده و نخواهد داد.

سازماندهی کتاب بدین صورت است که در فصل اول مروری بر موضوع امنیت خواهیم داشت و مفاهیم کلیدی، ویژگی‌ها، ارکان، ابعاد، سطوح و رهیافت‌های امنیتی را مرور خواهیم کرد. هدف از این فصل این است که اگر خواننده با مباحث نظری حوزه مطالعات امنیتی که چارچوب نظری سایر فصول کتاب است، آشنایی ندارد؛ این شناخت را در ابتدا پیدا کند.

در فصل دوم، بر اساس این باور که امنیت مقوله‌ای زمینه‌وند است و نمی‌توان آن را جدا از موقعیت زمانی و مکانی‌اش مطالعه کرد؛ اوضاع امنیتی ایران در دوره منتهی به شروع

صدارت امیر کبیر بررسی شده است، تا بدانیم امیر کبیر در چه شرایط امنیتی، سکندار این کشتی طوفان زده شده است.

در فصل سوم که در واقع اصلی‌ترین فصل کتاب است اندیشه امنیتی امیر کبیر، بر اساس تصمیمات، برنامه‌ها، نامه‌ها، گفته‌ها و اقدامات امیر کبیر، در چارچوب متعارف مطالعات امنیتی، یعنی؛ مفهوم امنیت، مرجع امنیت، غایت امنیت، تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های امنیت، روش‌ها و ابزارهای تولید امنیت و متولیان امنیت؛ مورد کنکاش قرار گرفته است. فصل چهارم با تعظیم در برابر بزرگ مرد تاریخ ایران، به خطاهای امیر کبیر در حوزه امنیت پرداخته است.

امیر کبیر بر خلاف عرف روزگارش، علاقه‌ای به القاب مطوّل نداشت. القابی که گاه آن‌قدر طولانی می‌شد که اصل سخن را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. از این‌رو تلاش کرد تا این رویه را منسوخ کند. به همین‌خاطر در فصول این کتاب برای او از القاب: صدر اعظم، اتابک اعظم، امیرنظام و امیر کبیر؛ کمتر استفاده شده است و میرزا تقی‌خان با عنوانی که مردم کوچه و بازار، او را صمیمانه خطاب می‌کردند؛ یعنی "امیر" نامیده شده است.

فصل اول

پیرامون امنیت

"چنگیز و تیمور در همه اعصار و قرون، در همه جا وجود دارد، تنها لباس و رنگ پوست و زبان آنها با هم فرق می‌کند." شهید سیدحسن مدرس

امنیت، از جمله اولین و ضروری‌ترین نیازهای انسان محسوب می‌شود و دغدغه بشر در طول تاریخ بوده است. اسلام امنیت را در زمره بزرگ‌ترین مواهب الهی قلمداد می‌کند و رهایی از ناامنی را در ردیف رهایی از گرسنگی می‌داند. "الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف" همان خدایی که به آنها هنگام گرسنگی طعام داد و از ترس و خطراتشان ایمن ساخت (قرآن کریم، سوره قریش). بزرگان ما امنیت را نعمتی ناشناخته و هم‌تراز سلامتی قلمداد کرده‌اند.

"نعمتان مجهولتان: الصحه و الامان" دو نعمتند که قدرشان مجهول است: صحت، امنیت (رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله). بی‌شک، بدون امنیت هیچ نیازی از نیازهای فردی و اجتماعی بشر به نحو مطلوب برآورده نخواهد شد.

مباحث امنیتی در آثار بسیاری از اندیشمندان نیز مشاهده می‌گردد. فلاسفه یونان باستان همچون افلاطون و ارسطو امنیت را به‌عنوان کارویژه حکومت‌ها مورد تأکید قرار داده‌اند.

"ارسطو به تقریب و افلاطون به تأکید، عدالت را به عنوان بنیادی‌ترین وسیله و ابزار حکومت برای نیل به امنیت تصویر کرده‌اند" (تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۱۷).

"کشور ما نیز در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود، ناامنی‌های بسیاری، از جمله: جنگ و درگیری‌های نظامی، اشغال توسط بیگانگان، ناآرامی‌های داخلی و آشوب‌های اجتماعی را تجربه کرده است. لذا موضوع امنیت و نحوه تحصیل آن همواره دل‌مشغولی جامعه و حکومت‌ها بوده است.

امنیت با آنکه از ضروری‌ترین نیازهای بشر محسوب می‌شود، در زمره مفاهیمی است که در تعریف، ابعاد، سطوح و ارکان آن؛ مناقشه بسیار است. بر خلاف معنای لغوی امنیت، در گستره معنای اصطلاحی آن اجماعی وجود ندارد. با یک بررسی اجمالی مشخص می‌شود که بیش از ۱۵۰ تعریف مختلف (از حیث معنا و بعضاً از نظر زبان‌شناختی) از امنیت ارائه شده که در گذر زمان در حال افزایش می‌باشد (افتخاری، ۱۳۹۲: ۵۷). این درحالی است که درک مشترک از مفهوم امنیت، خود بخشی از مسئله امنیت است. بدین جهت بعد شناختی از مهم‌ترین ابعاد مدیریت امنیت و ناظر بر تولید و اشاعه ادبیات مشترک امنیتی است. درک مشترک از مفهوم امنیت و عناصر تشکیل‌دهنده آن لازمه دستیابی به امنیت پایدار است. مفهوم امنیت به تدریج و با توسعه مطالعات امنیتی تحول یافته است. مجادلات درباره امنیت از پایان جنگ جهانی دوم به بعد به مجامع آکادمیک راه پیدا کرد. با گذشت بیش از شش دهه از مناظرات در باب این مفهوم، همچنان عدم اتفاق نظر بین محققان در چرایی آن، نظر مشترک این تلاش‌های فکری است (شایگان، ۱۳۹۱: ۶۷). اما برخلاف دهه‌های گذشته که دایره امنیت به تهدید نظامی و مشخصاً جنگ محدود می‌شد؛ اینک رهایی از ترس و رهایی از نیاز، دو جزء مهم امنیت محسوب می‌شوند.

در سال ۱۹۴۵ میلادی، سازمان ملل، گزارش محرمانه‌ای در اختیار دولت‌ها قرار داد که نتایج کنفرانس سانفرانسیسکو بود. گزارش مذکور به‌طور خاص بر این نکته تأکید کرده بود که «جنگ برای صلح باید در دو جبهه پیش رود، اول جبهه امنیت که پیروزی در آن

متضمن رهایی از ترس است و دوم جبهه اقتصاد که معنای آن رهایی از نیاز است» (مدنی، ۱۳۷۳: ۴۸).

گفتمان‌های دوگانه‌ای در مطالعات امنیتی مطرح است که با عناوین گفتمان سلبی و ایجابی، مضیق و موسع؛ شناخته می‌شوند. گفتمان امنیت سلبی که ریشه در مکتب رئالیسم داشته و بر این اساس، نگاه بدبینانه به ذات انسان می‌باشد؛ به دیدگاه نظریه پردازانی مانند ماکیاوول و هابز مربوط است که در آن، امنیت با نبود تهدید تعریف می‌شود و عبارت است از وضعیتی که در آن خطری نسبت به منافع یک بازیگر، از سوی بازیگران دیگر وجود نداشته باشد و یا در صورت وجود، بازیگر توان دفع و یا مدیریت آن را داشته باشد.

گفتمان امنیت ایجابی از سوی ایده‌آلیست‌ها و در پی نقد مبانی و اصول گفتمان سلبی شکل گرفت. نگرش به امنیت به عنوان یک مفهوم دست دومی و بی‌توجهی به محتوای فلسفی امنیت؛ دو انتقاد مهمی بود که برگفتمان امنیت سلبی وارد می‌شد. در گفتمان ایجابی، امنیت به نبود تهدید تعریف نمی‌شود، بلکه علاوه بر نبود تهدید، وجود شرایط مطلوب برای تحقق امنیت نیز مورد تأکید می‌باشد. در گفتمان ایجابی، امنیت به وضعیتی تعبیر می‌شود که در آن نسبت متعادل بین خواسته‌ها از یک سو و کارآمدی نظام حاکم از سوی دیگر، وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که تولید رضایت بنماید. به عبارت دیگر، امنیت در گفتمان سلبی بر مفهوم «قدرت» و در گفتمان دوم بر مفهوم «رضایت» استوار است (افتخاری، ۱۳۸۰: ۲۷).

دوگانه دیگر، در گفتمان امنیتی؛ مربوط به میزان وسعت امنیت از جهت ابعاد آن است. طیف اول، امنیت را به حوزه‌های سخت مانند نظامی و نهایتاً بخش‌هایی از اقتصاد محدود می‌کنند. نظر این گروه به رهیافت مضیق یا نظریه قدیمی و سنتی موسوم شده است. طیف دوم، امنیت را در حوزه‌های مختلف سخت و نرم شامل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... جستجو می‌کنند. این گروه نیز به فراخ نگران شهرت یافته‌اند (ره‌پیک، ۱۳۸۷: ۴۶).

دوگانه دیگری بر اساس گستردگی حوزه امنیت وجود دارد. بر این اساس برخی امنیت را فقدان تهدید، نسبت به ارزش‌ها و اهداف یک سیستم می‌دانند، در حالی که برخی دیگر برای

جدا کردن مفهوم امنیت از سایر مفاهیم، قیودی مانند «وجودی بودن تهدید» و همچنین «توجیه شاخص‌های اضطراری و فوق‌العاده» را به امنیت اضافه می‌کنند. از نظر گروه اخیر مفهوم امنیت تنها در جایی معنا و مصداق پیدا می‌کند که تهدید مربوط به بقاء و وجود یک پدیده باشد و از سوی دیگر نتوان معضل و مشکل ایجاد شده را به طرق معمولی و متعارف حل کرد (همان: ۴۸).

جدول برخی تعاریف ارائه شده در خصوص امنیت (طراح زادگان، ۱۳۹۷: ۱۰۱)

منبع	تعریف امنیت	محقق
(عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۳۱)	امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف می‌کند و معتقد است امنیت در نبود مسئله دیگری به نام تهدید درک می‌شود.	باری بوزان
(لکزایی، ۱۳۹۳: ۱۹۲-۱۸۸)	امنیت به معنای دستیابی به وضعیتی است که با انجام دادن یا ندادن اقداماتی، از آسیب، تعرض و تهدید محفوظ و مصون باشد تا به وضعیت مطلوب برسد.	نجف لکزایی
(میرعرب، ۱۳۷۹).	امنیت نه زور و نه فعالیت نظامی، بلکه امنیت توسعه است اما نه توسعه نظامی.	رابرت مک نامارا
	یک ملت در شرایطی در امنیت است که خطر از بین رفتن ارزش‌های اساسی و تقاضایشان مبتنی بر اجتناب از جنگ وجود نداشته باشد و قدرت حفظ آنها را از طریق پیروزی در جنگ دارا باشند.	والتر لیپمن
	امنیت عبارت است از آزادی نسبی از تهدیدهای خطرناک.	جان مروز
	امنیت شامل: فارغ بودن از حمله نظامی یا فشار، آزادی از انهدام داخلی و رهایی از زوال ارزش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. که برای نحوه زندگی اساسی است.	دانشگاه دفاع ملی کانادا
	امنیت، در مفهوم عینی فقدان تهدید برای حفظ ارزش‌ها و در مفهوم ذهنی فقدان ترس از، مورد حمله قرار گرفتن ارزش‌هاست.	آرندولد ولفرز
	ما احتمالاً نمی‌توانیم تشخیص دهیم که امنیت چیست و چه	ریچارد

فصل اول: پیرامون امنیت ♦ ۱۳

منبع	تعریف امنیت	محقق
	اندازه اهمیت دارد؛ مگر اینکه با از دست دادن آن مورد تهدید قرار گیریم.	المان
(قربی و موسوی، ۱۳۹۳).	امنیت مانند سلامتی و منزلت نوعی شرایط است که به آسانی تعریف و تحلیل نمی پذیرد.	پاتریک مورگان
	واژه امنیت به شدت از تعریف می گریزد و حتی عملیاتی کردن آن نیز دشوار است.	سیمون و فرانک
	امنیت این است که کشورها هیچ گونه احساس خطر حمله خارجی، فشار سیاسی یا اقتصادی نکنند و بتوانند آزادانه گسترش و توسعه خویش را تعقیب نمایند.	سازمان ملل
	وقتی یک ملت دارای امنیت است که در صورت اجتناب از جنگ بتواند ارزش های اساسی خود را حفظ کند و در صورت اقدام به جنگ بتواند آنها را به پیش ببرد.	والتر لیپمان
(افتخاری، ۱۳۹۲: ۴)	امنیت جامعه ای عبارتست از اطمینان خاطر افراد و گروه های مختلف اجتماعی نسبت به حفظ موجودیت و هویت خود در برابر تحولات عادی و تحرکات عمدی.	نصر
(افتخاری، ۱۳۹۲: ۷۶)	امنیت وضعیتی است که در آن بین خواسته ها و داشته های بازیگر نسبتی متعادل وجود دارد به گونه ای که در چارچوب ضریب ایدئولوژیک آن واحد، نزد بازیگران تولید رضایت می نماید.	افتخاری

ارکان امنیت

با توجه به پیچیده بودن مفهوم امنیت، آن را به صورت قراردادی به اجزاء عینی تری تقسیم می کنند که به آن ارکان امنیت می گویند. این ارکان عبارتند از "مرجع امنیت"، "تهدید امنیت"، "تأمین کننده امنیت"، "ابزار تأمین امنیت" و "غایت امنیت". برخی با سه پرسش چه کسی؟ چگونه؟ و چرا؟ به تحلیل ارکان امنیت پرداخته اند و برخی

همچون بالدوین تحلیل مفهومی امنیت را از خلال پاسخ به هفت پرسش کلیدی برای چه کسی؟ برای کدام ارزش‌ها؟ چه میزان؟ در برابر کدام تهدیدات؟ با کدام ابزارها؟ با چه هزینه‌ای؟ و در چه دوره زمانی؟ ممکن دانسته‌اند.

در عین حال، آنچه در تمامی این مطالعات نقطه عزیمت یا آغازگاه بشمار می‌رود پرسش "امنیت برای چه کسی است؟" و از این‌رو، با کمی احتیاط می‌توان گفت پاسخ به این پرسش، قلب هر نظریه امنیتی است که سایر مسائل به نوعی با آن ارتباط پیدا می‌کنند. پاسخ به این پرسش، چنان‌که بوزان، ویور و دووید تأکید می‌کنند، شامل چیزهایی می‌شود که به نظر می‌رسد در معرض تهدیدات وجودی هستند و از این‌رو، دعوی مشروعی برای بقاء دارند. به بیان دیگر، آنها موضوع یا هدف ارجاع تهدیدات وجودی و اصل بقاء هستند و از این‌رو، "مرجع امنیت" نامیده می‌شوند (پورسعید، ۱۳۸۹: ۳۲).

ره‌پیک می‌گوید: مرجع امنیت بدین معنا است که «امنیت چه کسی (یا چیزی) باید تأمین شود؟ به عبارت دیگر، در هر سطحی از امنیت، باید مشخص شود مرکز ثقل و کانون امنیت و تهدید کجاست؟ کدام شخص یا اشخاص، کدام نهاد یا نهادها و کدام ایده یا ایده‌ها، معیار و محک اصلی درک امنیت یا عدم امنیت هستند. از سویی، بسیاری موضوعات می‌تواند دارای اهمیت باشند و بقاء یا وجود آنها می‌تواند درجاتی از خشنودی یا ناخوشایندی را ایجاد کند. اما از سوی دیگر، نمی‌توان تمامی موضوعات مهم و مؤثر را موضوعات امنیتی تلقی کرد (ره‌پیک، ۱۳۸۵: ۹۷ - ۷۵).

در صورت نداشتن تعریف روشن از مرجع امنیت نمی‌توان تصویر شفافی از تهدیدات داشت. در این وضعیت به درستی مشخص نمی‌شود سیاستگذاری‌ها باید ناظر بر صیانت و دفاع از حریم چه امری باشند. متکثر بودن مرجع امنیت، مشکل بی‌ثباتی و عدم شفافیت در سیاستگذاری‌های امنیتی را موجب خواهد شد. هرچه تبیین مرجع امنیت شفاف‌تر باشد تکلیف سیاستگذاران روشن‌تر خواهد بود؛ لذا بایستی از میان گزینه‌های متعدد با بررسی و تحلیل موضوعات، مهم‌ترین مراجع امنیت شناسایی و احصاء شود (ره‌پیک و قربان‌زاده، ۱۳۹۰).

بازیگران محیط امنیتی

محیط امنیتی، محدوده‌ای فرضی است که به جهت تأثیر متقابل عوامل موجود بر یکدیگر با توجه به مسئله امنیتی موردنظر، برای تحلیل امنیتی تعیین می‌شود. در هر محیط امنیتی، مجموعه‌ای از "روندها"، "رویدادها" و "بازیگران" فعالند که دست‌مایه تحلیلگر هستند. روندها، جریان‌های مؤثر بر مسئله امنیتی هستند که در گذشته، حال و احتمالاً آینده مشاهده می‌شوند. رویدادها، نقاط عطف روندها هستند. افتخاری؛ بازیگران هر محیط امنیتی را در پنج دسته اصلی شامل خودی، موافق، بی‌طرف، مخالف و دشمن شناسایی می‌کند:

۱. دشمن؛ به بازیگری اطلاق می‌شود که اولاً دارای تعارض منفی است، ثانیاً جهت مدیریت این تعارض، نسبت به طراحی و اجرایی کردن سیاست‌های خصومت‌آمیز، اقدام می‌نماید.

۲. مخالف؛ بازیگری است که اگرچه دارای اختلاف منفعتی با دیگران است اما شیوه مدیریت این اختلاف را از طرق خصومت‌آمیز پیگیری نکرده و عموماً در چارچوب‌های قانونی و عرفی اقدام می‌نماید. آنچه درخصوص مخالفان قابل توجه می‌باشد امکان تغییر سیاست‌های ایشان متناسب با شرایط محیطی و زمانی است.

۳. خودی؛ مجموع بازیگرانی را شامل می‌شود که به نحو راهبردی با بازیگری دیگر همراه بوده و لذا در تأمین هزینه سیاست‌ها و بهره‌مندی از منافع ناشی از آنها، همراه و شریک او ارزیابی می‌شوند.

۴. موافق؛ به آن دسته از بازیگرانی اطلاق می‌شود که صرفاً به دلیل داشتن سطحی از اختلاف با دشمن ما، با ما همراهی می‌نمایند. با توجه به شاخص ارائه‌شده مشخص می‌شود که موافق را نمی‌توان در زمره خودی قرار داد.

۵. بی‌طرف؛ مجموع بازیگرانی را شامل می‌شود که به هیچ یک از چهارگروه مذکور تعلق نداشته و با توجه به میزان توانمندی و یا شرایط محیطی منتظر شفاف‌تر شدن فضای تحولات در آینده و تصمیم‌گیری نهایی هستند (افتخاری، ۱۳۹۱: ۱۱۸).

ویژگی‌های امنیت

بیان ویژگی‌های امنیت تلاش دیگری برای درک بهتر این مفهوم پیچیده است. ویژگی‌هایی که برای امنیت بیان می‌شود، گرچه نشانگر نگرستن از زوایای مختلف به این مفهوم است، اما در مجموع به درک بهتر مفهوم امنیت کمک می‌کند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. **ذهنی‌بودن:** تعریف امنیت و ترسیم عرصه آن از یک‌سو با ادراک نخبگان و مردم یک جامعه، از آسیب‌پذیری و تهدید رابطه دارد و از طرف دیگر متأثر از پیش‌فرض‌ها و تجربه‌های آنان در مقوله‌هایی چون منابع ملی، اهداف ملی، ارزش‌های ملی، مصالح ملی، قدرت ملی و... است. البته این به معنای نفی شاخص‌های عینی امنیت یا ناامنی نیست؛ بلکه تأکیدی بر جنبه ذهنی آن است. سرایت‌کنندگی نیز جنبه‌ای از ذهنی‌بودن امنیت است که گاه آن را به‌عنوان ویژگی مستقلی می‌شناسند و دلالت بر آن دارد که احساس امنیت یا عدم امنیت در بخشی از زندگی، می‌تواند سایر حوزه‌های زندگی را در جهت مثبت یا منفی تحت‌تأثیر قرار دهد. همچنین احساس امنیت در یک قشر به‌ویژه قشری تأثیرگذار و مرجع می‌تواند به سایر قشرهای اجتماعی تسری و تعمیم یابد. چرا که امنیت تولیدی اجتماعی است و مردم امنیت یا ناامنی را به یکدیگر القاء می‌کنند.

۲. **ناپایداری مرزهای هویتی:** تعریف و تثبیت حریم امنیتی در هر جامعه‌ای، نیازمند تعریفی از خودی و دیگری و ترسیم مرزهای هویتی بین این دو است. اینکه چه کسی دشمن و نامحرم پنداشته می‌شود و چه کسی دوست و محرم؛ مقوله‌ای است که از دیرباز رهبران ملی را به خود مشغول داشته است. تاریخ گواه صادقی بر این واقعیت است که مرزبندی بین دوست و دشمن همواره شکننده و کدر بوده است. چه بسا دشمنانی که در جرگه دوستان در آمده‌اند و دوستانی که جامه دیگری بر تن کرده‌اند. وجود چنین تلاطمی در مرزهای هویتی، به حریم امنیتی ماهیتی غیر سترون بخشیده است. این است که پیوسته محیط‌های امنیتی جدیدی شکل می‌گیرد و محیط‌های قبلی محو می‌شوند.

۳. فراخ‌بودن: سیاست‌پیشگان، امنیت را به مثابه یک اصطلاح بیانی و محرک و فرماندهان نظامی آن را در جهت توصیف و تبیین اهداف یک خط‌مشی و راهبرد نظامی به کار می‌برند. ازسوی دیگر جامعه‌شناسان، بدین مفهوم گاه از منظر یک مفهوم تحلیلی می‌نگرند که به‌طور عمده به توانایی یک ملت در حمایت از ارزش‌های داخلی اشاره می‌کند، در مقابل تهدیدهای خارجی و گاه از ورای این مفهوم، حوزه مطالعاتی خاصی را مدنظر قرار می‌دهند که دربرگیرنده تلاش‌هایی برای تحلیل، تبیین و توضیح حالات و وضعیت‌هایی است که در چارچوب آن و با هدف افزایش و تقویت توانایی حمایت از کیان و تمامیت خویش، خط‌مشی‌هایی را طراحی می‌کند.

عده‌ای از نظریه‌پردازان با بهره‌جستن از این مفهوم، به حفظ وضع موجود تأکید می‌کنند و پاره‌ای دیگر آن را معادل «نفع ملی»، «قدرت نظامی» و «بقاء» فرض می‌نمایند.

۴. نسبی‌بودن: امنیت ماهیتاً نسبی است یعنی نمی‌توان یک تعریف مطلق از آن ارائه نمود. عوامل مختلف از جمله زمان، ایدئولوژی، اوضاع و احوال بین‌المللی، موقعیت کشور و دید رهبران و غیره در کیفیت و کمیت امنیت تأثیر بسزایی دارد (سلطانی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۵).

از این منظر هر نوع تحلیلی از امنیت لزوماً تحلیلی برون‌گرا خواهد بود و رابطه‌ای مستقیم با تشخیص و ارزیابی تحلیلگر از تهدیدهای بیرونی دارد. در عین حالی که تحلیل می‌باید ناظر بر درون نیز باشد، زیرا تهدیدهای بیرونی همواره در بستر آسیب‌پذیری‌های درونی، تحقق می‌یابند. با توجه به چنین ویژگی است که طراحی «سیستم امن» علاوه بر آنکه مستلزم شناخت ماهیت، جهت، شدت، سرعت، آماج و دوام تهدید است؛ نیازمند سنجش درجه، ابعاد و گستره ضعف‌ها، قوت‌ها، محدودیت‌ها و مقدرات خودی نیز می‌باشد.

ابعاد امنیت

ابعاد امنیت در طول صد سال اخیر، به‌ویژه پس از جنگ‌های جهانی توسعه‌یافته است. اتفاق نظر وجود دارد که خاستگاه مطالعات امنیتی حوزه نظامی و به‌طور مشخص تر جنگ بوده و امنیت نظامی کهن‌ترین بعد از ابعاد امنیت است. اما به تدریج ابعاد تازه‌تری از این

مفهوم در مطالعات امنیتی مورد توجه قرار گرفت. باری بوزان پنج بعد برای امنیت قائل است که عبارتند از: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی. به نظر بوزان، امنیت نظامی به اثرات متقابل توانایی‌های تهاجمی و دفاعی مسلحانه دولت‌ها و نیز برداشت آنها از مقاصد یکدیگر مربوط است. امنیت سیاسی ناظر بر ثبات سازمانی دولت‌ها، سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌هایی است که به آنها مشروعیت می‌بخشد. امنیت اقتصادی، یعنی دسترسی به منابع مالی و بازارهای لازم برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه و قدرت دولت. امنیت اجتماعی به قابلیت حفظ الگوی‌های سنتی، زبان، فرهنگ، مذهب، هویت و عرف ملی، با شرایط قابل قبولی از تحول مربوط است. امنیت زیست‌محیطی بر حفظ محیط جهانی به‌عنوان سیستم پشتیبانی ضروری، ناظر است که تمام حیات بشری بدان متکی است (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۴).

رابرت ماندل از جمله کسانی است که نگاه موسعی به موضوع امنیت داشته و در کتاب خود با عنوان "چهره متغیر امنیت ملی" چهار بعد اساسی برای امنیت برمی‌شمارد که اجمال آن بدین شرح است:

۱- **بعد نظامی:** امنیت نظامی عبارت است از میزان قابلیت نیروهای مسلح یک کشور برای حفاظت از حکومت و مردم در مقابل تهدیدات قهرآمیز. موضوع اصلی امنیت نظامی، بر محور جنگ و ابزارهای زور دور می‌زند. هدف مشخص امنیتی در این حوزه عبارت است از جلوگیری از بروز جنگ و در صورت واقع شدن، پیروزی در آن. این در حالی است که ظهور تکنولوژی‌های تازه، با کاربردهای نظامی، انقلابی در ماهیت جنگ محسوب می‌شود. فرآیند سیاستگذاری، دومین جنبه مهم امنیت نظامی است که شامل ماهیت تصمیم‌گیری دفاعی در درون کشورها و نیز ترتیبات امنیت جمعی بین دولت‌ها می‌گردد. هدف امنیتی در اینجا، اتخاذ سیاست‌های به‌موقع، هماهنگ و مؤثر امنیتی، به‌منظور حفظ ایمنی و منافع اتباع کشور است. سیاستگذاری در امور دفاعی دارای ابعاد متعددی است و نه تنها شامل فرآیند تصمیم‌گیری حکومتی است بلکه در برگیرنده روابط نظامی و غیرنظامی نیز می‌شود.

۲- بعد اقتصادی: این بعد عبارت است از میزان حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، از مجرای عملکرد داخلی و حضور در بازارهای بین‌المللی.

امنیت اقتصادی در دنیای پس از جنگ سرد، به‌طور روزافزون به‌عنوان یک بعد از امنیت مطرح می‌شود. دانش‌پژوهان و سیاستگذاران ضمن تأیید ارتباط امنیت اقتصادی با ایمنی جامعه، به‌دنبال راه‌های جدیدی برای واردنمودن موضوعات اقتصادی در راهبردهای سنتی دفاعی بوده‌اند. بعد اقتصادی امنیت ملی چنان اهمیتی یافته است که به‌تدریج به‌عنوان محور قانونی امنیت جایگزین بعد نظامی شده است. در نگاه جهانی، توسعه منطقه‌گرایی اقتصادی از طریق ارجحیت نسبی، وابستگی متقابل منطقه‌ای و صرفه‌جویی‌های تولید انبوه، اهداف امنیتی را گسترش داده است و شامل کارکردهای مکمل در درون بلوک‌های رسمی و غیررسمی می‌شود. در حالی که به‌طور سنتی امنیت اقتصادی دو عنصر اصلی داشته است: "یعنی استفاده از امکانات اقتصادی به‌عنوان یک اهرم" و "بنیان اقتصادی قدرت نظامی" افزایش وابستگی متقابل اقتصادی و سیاسی شدن فزاینده موضوعات اقتصادی، باعث ایجاد آسیب‌پذیری بیشتر دولت‌های ملی شده است، زیرا این واحدها بیش از هر زمانی در گذشته، برای تأمین نیازمندی‌های زندگی روزمره به یکدیگر وابسته هستند.

جنبه‌های اصلی امنیت اقتصادی عبارتند از رشد اقتصادی و توزیع اقتصادی کالاها و خدمات. هدف امنیتی در این رابطه افزایش سلامتی اقتصاد ملی از طریق بهبود نسبی آن در مقایسه با شرایط اقتصاد در گذشته و همین‌طور بهبود شرایط فعلی آن در مقایسه با دیگر کشورها می‌باشد. در سال‌های اخیر، الگوهای رشد اقتصادی در صحنه بین‌المللی دچار تغییرات مهمی شده است.

در کشورهای ثروتمند، انتظارات تدریجاً پایین آمده است. در حالی که در کشورهای در حال توسعه که سوابق رشد اقتصادی بسیار پایین بوده است؛ تب تندى بیش از هر زمان دیگر، برای حصول رشد با روش‌های سریع به چشم می‌خورد. هدایت رشد اقتصادی در سطح ملی به چنان درجه‌ای از پیچیدگی رسیده است که بوزان ادعا می‌کند در حال حاضر

دامنه فعالیت اقتصادی بسیار فراتر از میزان و ظرفیتی است که یک دولت بتواند آن را اداره نماید.

از نقطه نظر امنیت ملی، توزیع جهانی کالاها و خدمات اقتصادی به طور قابل ملاحظه ای آشفته شده است. ملاحظات متعددی نشان می دهد که در دهه گذشته، شکاف بین فقرا و اغنیا در داخل و بین ملت ها بیشتر شده است و همین الگو آشکارا امنیت اقتصادی ملی را تهدید می نماید.

یک جنبه مهم دیگر از امنیت اقتصادی، مسئله قدیمی هویج و چماق در کمک ها و فشارهای اقتصادی است. هدف امنیتی در اینجا نفوذ اقتصادی است یا به عبارتی حفظ و گسترش اتحادیه های باثبات اقتصادی و دسترسی به منبع حیاتی، بازارها و نیروی کار؛ از طریق استفاده از تشویق ها یا ممنوعیت های اقتصادی. یک پیچیدگی جالب توجه در مقایسه اقدامات مثبت و منفی اقتصادی، این است که اقدامات منفی در وهله نخست، با شدت هرچه تمام تر، توده های کشور هدف را تحت تأثیر قرار می دهند، در حالی که اقدامات مثبت در مرحله اول و به شدیدترین وجهی، نخبگان کشور هدف را تحت تأثیر قرار می دهند.

۳- بعد منابع و زیست محیطی: جدیدترین جنبه امنیت ملی که کمتر از سایر جنبه ها در این مفهوم ادغام شده است؛ امنیت منابع و زیست محیطی است. در پذیرش این بعد هنوز هم برخی مقاومت ها وجود دارد، چون ذهنیت طرفداران محیط زیست و تحلیلگران امنیت کاملاً متفاوت است. ملاحظات مربوط به رشد سریع و بی رویه جمعیت، کاهش منابع طبیعی و گسترش غیرقابل کنترل آلودگی های صنعتی و معدنی در سال های اخیر وارد صحنه روابط بین المللی، پژوهشگران، سیاستگذاران و توده های مردم شده است.

دیدگاه جهانی امنیت محیطی، بر مدیریت تهدیدات فراملی نسبت به حفظ محیط زیست، مثل گرم شدن کره زمین و تخریب لایه اوزن، باران های اسیدی، جنگل زدایی بین المللی و ضایعات سمی تأکید دارد. این ملاحظات که روی آلودگی و کاهش کیفیت محیط زیست انگشت می گذارند؛ با زمان و دشواری بیشتر در مقایسه با امنیت منابع، وارد چارچوب مسائل امنیت ملی شده اند. علت آن تا حدی این است که ارتباط آنها با حفاظت فیزیکی مردم در روش زندگی شان غیر مستقیم تر است.

امنیت منابع دو جنبه را در بر می‌گیرد: اول) امنیت منابع تجدیدشونده، که به نوبه خود مسائلی از جمله توزیع آب و غذا و رشد تصاعدی جمعیت را در بر می‌گیرد و دوم) امنیت منابع غیر قابل تجدید، که حول مسائلی مانند قابلیت دسترسی به سوخت‌های فسیلی و معادن استراتژیک دور می‌زند. در موضوع منابع قابل تجدید مهم‌ترین مسئله عدم توازن عرضه و تقاضا بین مناطقی که شاهد انفجار جمعیت هستند و مناطقی که میزان تولید غذایی آنها بالاست؛ می‌باشد و در منابع تجدیدناپذیر کانون توجهات بر کسب میزان کافی انرژی و مواد خام برای تغذیه اشت‌های سیری‌ناپذیر صنایع مدرن و رو به رشد، متمرکز است و نگرانی اصلی متوجه سوخت‌های سنتی فسیلی است.

دو وجه مهم امنیت محیطی عبارتند از: اول) تغییر زیستگاه طبیعی انسان، از جمله گرم‌شدن کره زمین، تخریب لایه اوزن و از بین‌رفتن جنگل‌های بارانی استوایی و دوم) آلودگی، شامل باران‌های اسیدی، ضایعات سمی و اشکال دیگر آلودگی هوا، دریا و خاک. هدف امنیتی در اینجا حفظ محیط زیست سیاره زمین و جلوگیری از وضعیت‌هایی است که باعث به خطر افتادن بقاء و کیفیت حیات بشر می‌شود. دو جنبه امنیت محیطی رابطه تنگاتنگی دارند ولی مشکلات امنیتی درخصوص آلودگی، برای حکومت‌ها و اتباع آنها حالت فوری‌تر و مستقیم‌تری دارد.

۴- بعد سیاسی- فرهنگی: ابهام در مرزهای مفهومی بعد سیاسی- فرهنگی، باعث شده که تحلیلگران از برخورد مجزا با این بعد غفلت ورزیده و اغلب آن را به‌عنوان بخشی از امنیت نظامی یا اقتصادی مطرح نمایند. تأکید این بعد از امنیت، حفظ حکومت و ایدئولوژی آن و نیز هویت خاص جامعه است. دیدگاه جهانی درخصوص امنیت سیاسی - فرهنگی به ریشه‌های متفاوت از بین رفتن این هویت توجه دارد. این بعد با دو معیار بازشناسی می‌شود: اول) میزان اقتدار کشورها، حکومت‌های آنها و ایدئولوژی‌های سیاسی آنان و دوم) میزان تاب‌آوری، انسجام و همزیستی مسالمت‌آمیز هویت‌های فرهنگی در ملت‌ها.

نکته اساسی در این بعد از امنیت، توانایی جامعه برای تداوم بخشیدن به ویژگی بنیادی خود، تحت شرایط متحول و در مقابل تهدیدات احتمالی یا واقعی است. تشخیص تهدیدها در این بعد از سایر ابعاد دشوارتر است. چرا که اولاً بنیان هویت سیاسی- فرهنگی یک

کشور غالباً روشن نیست و ثانیاً ماهیت پویای هویت‌های اجتماعی، تشخیص این امر را برای هر ملت دشوار می‌سازد که در واقع کدام یک از عوامل تغییر، تهدید بشمار می‌روند (ماندل، ۱۳۷۷).

سطوح امنیت

سطح‌بندی امنیت نیز تلاشی برای تبادل بهتر مفهوم امنیت است. این سطح‌بندی نیز امری اعتباری و دارای مرزهای سیال است. سطح‌بندی‌های مختلفی از مفهوم امنیت مطرح است که کم و بیش به یکدیگر شبیه‌اند و در این کتاب آنچه، بر آن اجماع بیشتری است آورده شده است:

۱. امنیت جهانی

ایده‌پردازان امنیت جهانی گرایش آرمان‌گرایانه دارند و امنیت مشترک جهانی را دنبال می‌کنند. آنها به عمق و وسعت معضلات اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی توجه دارند و در صددند که از فرصت پیش‌آمده پس از جنگ سرد استفاده و با تشویق همکاری‌های نهادینه بین‌المللی، به‌ویژه بهره‌برداری از دستگاه دیپلماسی سازمان ملل و توانمندی سیاسی سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، از قدرت و سیطرهٔ نهادهای سنتی روابط بین‌الملل، مانند نهاد حاکمیت دولت‌ها و مرزهای جغرافیایی بکاهند و در مقابل، مکانیسم‌های فنی و حرفه‌ای جدیدی برای مواجهه با معضلات بین‌المللی عرضه کنند (مجله سیاست دفاعی، ۱۳۷۹: ۱۴۶).

۲. امنیت بین‌المللی

در رویکرد امنیت بین‌المللی، امنیت در اتحاد با سایر کشورها و پیمان‌های امنیتی، نظامی و اقتصادی میسر می‌شود. سه دسته از کشورها از این نوع پیمان‌ها، استقبال بیشتری به عمل می‌آورند: اول) کشورهای قدرتمند اقتصادی، سیاسی و نظامی که در جهت دستیابی به راهبردهای امنیتی و تأمین منافع ملی خود که معمولاً خارج از مرزهای ملی شناخته‌شده تعریف می‌شوند؛ اقدام به تشکیل اتحادیه‌ها و سازمان‌های سیاسی - نظامی نموده و با انتخاب متحدان منطقه‌ای، اهداف امنیتی خود را تأمین می‌کنند. دوم) کشورهایی هستند

که از جهت امنیت داخلی، عمدتاً با بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی روبرو می‌باشند و برای حفظ حاکمیت سیاسی و تضمین بقای حاکمیت رژیم موجود به متحدان امنیتی قدرت‌های بزرگ تبدیل می‌شوند و سوم) کشورهایی که در نزاع با قدرت‌های مزاحم یا برتر منطقه‌ای و برای آسودگی از تعرضات احتمالی و حفظ تمامیت ارضی و بقای رژیم‌های خود اقدام به مشارکت با دیگران می‌نمایند (ریبیعی، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

۳. امنیت ملی

در رویکرد امنیت‌ملی برای تأمین امنیت، بیشتر بر عناصر قدرت خودی، توانایی‌ها و امکانات داخلی اتکاء می‌شود. این رویکرد «حفظ محور» بوده و بر قطع وابستگی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی برای کاهش آسیب‌پذیری از بیگانگان تأکید می‌کند. امنیت ملی به گونه‌های مختلفی تعریف شده است و این تعاریف با عنایت به پیچیده‌تر شدن مفهوم امنیت در سیر تاریخی حیات جوامع، ابعاد تازه‌ای یافته و کامل‌تر شده است. در قرون گذشته برخی امنیت ملی را به معنای نبود تهدید نظامی می‌دانستند و بعضی دیگر بر محافظت از کشور در برابر حمله نظامی یا توطئه سرنگونی نظام تأکید می‌نمودند. عده‌ای دیگر بر تعریف کلاسیک امنیت ملی پافشاری داشتند و معتقد بودند امنیت ملی عبارت است از توانایی کشور برای دفع تهدیدهای خارجی علیه حیات سیاسی یا منافع ملی.

طی سه دهه اخیر مفهوم امنیت و امنیت ملی دستخوش تحولاتی شد. در این تحولات، ابعاد مربوط به تهدید نظامی و قدرت ارتش‌ها در تأمین امنیت ملی، کم رنگ‌تر از گذشته شد و ابعاد مربوطه به توانمندی‌های اقتصادی، تکنولوژیکی، فرهنگی، میزان مشارکت مردم در ساختار سیاسی، استحکام نظام حکومتی و میزان تعامل منطقه‌ای و بین‌المللی آن با سایر کشورها نقش محوری‌تری یافته است. بر اساس مبانی مذکور متفکران سیاسی، اجتماعی و امنیتی مقوله‌های مربوطه به توسعه و توان ملی را جزء مفهوم امنیت ملی بر شمردند، تا آنجا که عالمان معاصر اظهار داشته‌اند که در وضع کنونی جهان امنیت از توسعه سرچشمه می‌گیرد و حد و شاخص توسعه، حد و شاخص امنیت ملی است (بیات، ۱۳۸۷: ۲۵).

تعریف امنیت ملی متناسب با وضع نوین جهانی عبارت است از دستیابی یک ملت به امکانات و توانمندی و ابزاری که بتوانند با تمسک به آنها از تهدیدهای خارجی و داخلی در

امان باشد، سلطه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بیگانه را دفع کند. از ارزش‌های حیاتی خود در صلح، جنگ و دفاع حراست نماید. از موجودیت کشور و تمامیت ارضی آن محافظت کند. سیر سعودی در افزایش قدرت و توان ملی در عرصه‌های مختلف را داشته باشد و در راه پیشبرد امر توسعه متوازن و پویا و تحکیم وحدت ملی و ارتقای سطح مشارکت سیاسی جامعه موفق باشد (دلاور، ۱۳۷۸: ۴۵).

۴. امنیت داخلی و خارجی

امنیت داخلی و خارجی دو شاخه از امنیت ملی دانسته می‌شود. اهم تهدیدهای امنیت داخلی، براندازی و چالش از جانب گروه‌هایی است که اقتدار دولت را نپذیرفته‌اند. در امنیت داخلی، آسیب‌پذیری‌های ناشی از نقاط ضعف مزمن که ساختارها و امکانات، قادر به پاسخگویی به آنها نگردد؛ مطرح می‌باشد. نزاع‌های قومی، بحران‌های ناشی از مشروعیت، بحران‌های ناشی از ناکارآمدی نهادی، بحران هویت، شکاف‌های طبقاتی و دوگانگی‌های اقتصادی، بحران‌های فرهنگی، ترور، شورش، اعتصاب‌های گسترده و غیره از جمله آسیب‌پذیری‌های امنیت داخلی هستند.

امنیت خارجی معطوف به تهدیدات ناشی از کشورهای رقیب یا دشمن است که در مراحل اول همراه با تنش‌هایی در غالب روابط دیپلماتیک بروز می‌یابند و در ادامه همراه با تحریکات سیاسی، تبلیغاتی و در مرحله بعدی به شکل برخوردهای محدود بوده و در صورتی که در یک طرف، کشور قدرتمندی باشد، با تحریم‌های بین‌المللی و در حادثه‌ترین شکل آن نزاع تخاصمی و جنگ رخ می‌دهد (ربیعی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

۵. امنیت عمومی

امنیت عمومی سطحی از امنیت است که مفهوم آن دارای ابهام بسیاری است. شاید به این دلیل که در مقایسه با سایر سطوح امنیت، نظیر امنیت ملی و امنیت داخلی از اهمیت کمتری نزد دولت‌ها برخوردار بوده است. با آنکه امنیت عمومی در مقام بیان، کاربرد فراوانی دارد؛ اما شیوع آن در گفتار، نمی‌تواند دلیلی برای وضوح معنایی واژگانش باشد. امنیت عمومی اغلب بر اساس تحلیل مرجع امنیت از سایر سطوح امنیت متمایز می‌شود. چنانچه

امنیت ملی را به امنیت داخلی و خارجی تقسیم نماییم، امنیت عمومی طبعاً در حوزه امنیت داخلی قرار می‌گیرد.

امنیت عمومی بر اساس تحلیل مرجع امنیت می‌تواند از سایر سطوح امنیتی متمایز شود. مرجع امنیت، در امنیت عمومی، مجموعه شهروندان یک جامعه به اعتبار شهروند بودن‌شان هستند. در واقع باید مرجع امنیت را در کلمه (عموم) جستجو کرد. اطلاق عموم به تمامی مردم یا به عبارت دیگر شهروندان یک دولت، در پارادایم رایج، که دولت را در محوریت موضوع امنیت قرار می‌دهد؛ کاملاً متعارف به نظر می‌رسد. هر چند که با رویکردی نوگرا، برداشت شهروند جهانی از آن، نیز مشکلی ایجاد نمی‌کند. در هر حال باید به ارزش‌هایی اندیشید که نزد عموم مردم و مجموعه شهروندان مشترک است. ارزش‌هایی نظیر جان، مال و حقوق مدنی. ارزش‌هایی که تعلقات گروهی، مانند: نژاد و مذهب و ویژگی‌های جمعیتی همچون؛ جنس و سن بر آن تأثیر نداشته باشد و هر کس به اعتبار شهروند بودنش به یک اندازه بدان نیاز داشته باشد.

امنیت عمومی بیش از هر سطح دیگری از امنیت، یک تولید اجتماعی است و تمامی نهادهای جامعه اعم از دولتی، غیردولتی و آحاد شهروندان در تولید آن نقش دارند. با این حال در بیشتر کشورها به‌طور معمول، پلیس به‌عنوان تأمین‌کننده اصلی امنیت عمومی شناخته می‌شود. حاکمیت به معنای نهادهای قدرت رسمی و جامعه به‌عنوان مردم و نخبگان و سازمان‌های غیررسمی، هر یک می‌توانند بخش‌هایی از ساخت امنیت عمومی را برعهده بگیرند. اما نقش پلیس و نهادهای برقرارکننده امنیت کاملاً منحصر به فرد است. این امر شاید به علت خودنمایی مهم‌ترین تهدیدات امنیت عمومی در اشکال مجرمانه است.

۶. امنیت فردی

امنیت فردی به سطحی از امنیت اشاره می‌کند که موضوع اصلی آن فرد است. امنیت فردی گرچه از یک جهت رویکردی با سطح تحلیل خرد به نظر می‌رسد، اما از جهت دیگر در بالاترین موقعیت تحلیلی قرار می‌گیرد و حتی از سطح تحلیل امنیت جهانی نیز فراتر می‌رود؛ زیرا نگاه فردگرایانه عمومیت و شمول بیشتری دارد و مقید به هیچ قید سرزمینی، دولتی، بین دولتی و یا حتی موضوع جهانی مانند محیط زیست نیست، بلکه تنها فرد انسانی

به‌طور مطلق مورد توجه آن است. این ویژگی باعث می‌گردد تا امنیت فردی و در مقابل آن ناامنی و تهدیدات امنیت فردی بسیار وسیع و گسترده و متنوع گردد.

به عبارت دیگر چنانچه مرجع امنیت، ویژگی‌های اساسی جسمی یا روحی هر انسان باشد؛ امنیت فردی بر امنیت این ویژگی‌ها از تعرض، خطر و تهدید دلالت می‌کند و آنچه این ویژگی‌ها را به‌طور جدی در معرض خطر قرار می‌دهد تهدید تلقی می‌گردد. بدیهی است تهدید امنیت فردی طیف وسیعی از اقدامات عمدی مانند انواع خشونت‌ها یا آسیب‌های ساختاری مانند عدم برنامه‌ریزی، فقدان آموزش، اقتصاد ضعیف و ورشکسته و یا حتی حوادث و وقایعی مانند تصادفات، سیل و... را شامل می‌گردد (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۳ - ۵۲).

شاید یکی از راه‌های محدودکردن مفهوم امنیت یا ناامنی و تهدید در نگاه فردگرایانه، مقیدکردن ارزش‌ها و ویژگی‌های فردی به قید «اساسی و کاملاً حیاتی» باشد. اگر چه این قید نیز نمی‌تواند گستره این مفهوم را به شکل مطلوب و قابل قبول کنترل نماید. یکی از مشکلات اساسی اولویت بخشی به امنیت فردی آن است که درجه تعارض این سطح از امنیت با سطوح دیگر قابل توجه است و دلیل این امر گستردگی قلمرو درک و اعمال امنیت فردی است.

به‌طور مثال، دولت‌ها علاوه بر تأمین امنیت فردی موظف به تأمین امنیت ملی یا عمومی نیز می‌باشند. در بسیاری از موارد، تأمین امنیت ملی مستلزم ایجاد محدودیت (ناامنی) برای فرد یا افراد خاص است که به‌طور طبیعی و معمول در عمل، ارزش‌های ملی یا حتی عمومی بر ارزش‌های فرد ترجیح داده می‌شود. البته باید توجه داشت که ارزش‌های فردی نیز در یک درجه قرار ندارد. به‌طور مثال حیات انسان یا امنیت جسم او در درجه بسیار بالایی قرار دارد و حتی سطوح دیگر نیز نمی‌توانند به راحتی این ارزش‌ها را نادیده بگیرند؛ اما برخی از ارزش‌های فردی مانند آزادی بیان یا حریم خصوصی به‌صورت سهل‌تر، تحدید یا تعلیق می‌شوند.

جدول سطوح امنیت و ارکان آنها

ارکان سطح	مرجع امنیت	تهدید امنیت	تأمین کننده امنیت	ابزار و شیوه تأمین امنیت	غایت امنیت
جهانی	بشریت هنگامهای بین المللی محیط زیست	نقض حقوق بشر فقر و بی عدالتی جرائم سازمان یافته آلوده کننده های محیط زیست	سازمان ملل نهادهای غیردولتی جهانی	ابزار نرم: همکاری نهادهای بین المللی	توسعه همه جانبه
بین المللی	نظم بین المللی	جنگ تروریسم	شورای امنیت دولتها	ابزار سخت ابزار نیمه سخت	حفظ نظم موجود
ملی	دولت - ملت (سرزمین - جمعیت - حاکمیت)	جنگ (خارجی و داخلی) تروریسم تعارض شدید اجتماعی (قومیت ها - نژادها - مذاهب)	دولت (نیروهای مسلح)	سخت نیمه سخت نرم	رفاه توسعه بقاء
داخلی	سازمان حکومت	خوابکاری و ترور شورش بحران مشروعیت	دولت (نیروهای مسلح)	نرم نیمه سخت سخت	حفظ نظام (حاکمیت)
عمومی	عموم (مردم)	جرائم عمومی جرائم سازمان یافته بلاای طبیعی جنگ	دولت پلیس مردم نهادهای مردمی	نرم نیمه سخت	ایجاد آرامش روانی تسهیل دسترسی به اهداف سطوح بالا تر امنیت
فردی	فرد	خشونت فقدان آموزش و بهداشت حوادث	دولت (حاکمیت)	نرم نیمه سخت	تأمین امنیت جسمی و روحی و روانی

درسی که باید از این اثر متقابل بین سطوح و ابعاد مختلف امنیت گرفت این است که مفهوم امنیت اصولاً ایده ترکیبی و یکپارچه است. اگر چه افراد، دولتها و سیستم بین المللی همگی نقاط خوبی برای شروع تحقیق و بررسی هستند، اما در نهایت هیچ یک جایگاه اصلی مفهوم امنیت نیست. همین منطق در بخش های مختلف صادق است و بنابراین لازم است معنای واقعی امنیت را بیشتر از آنکه در سایه اولویت بخشیدن به یک مورد جستجو کرد؛ در ارتباط بین آنها پی گرفت. پدیده های مهم امنیتی مثل تروریسم یا بازدارندگی و مفاهیمی چون رژیم امنیتی یا مجموعه امنیتی به سادگی قابل فهم نیست. همچنین امنیت نظامی و اقتصادی یا سیاسی و اجتماعی یا اقتصادی و محیطی را نمی توان

بدون توجه به قسمت‌های دیگر درک کرد. بدین ترتیب امنیت مسئله‌ای نظام‌مند است که در آن افراد، دولت‌ها و سیستم بین‌المللی همگی نقش دارند و عوامل اقتصادی و اجتماعی به اندازه عوامل سیاسی و نظامی مهم هستند. از این دیدگاه ترکیبی یا یکپارچه، سطوح و ابعاد به‌عنوان جایگاه‌های مناسب و مفیدی محسوب می‌شوند که از آنها می‌توان به مشاهده مسئله از زوایای گوناگون پرداخت؛ نه اینکه خود حوزه‌های مستقلی برای تحلیل باشند.

رهیافت‌ها در مطالعات امنیتی

"بر اساس چهارچوب مفهومی و نظری مورد استفاده آیت‌الله جوادی‌آملی در حوزه علوم انسانی و از جمله علوم و مکاتب امنیتی، از دو پارادایم و الگوی کلان فکری و اندیشه‌ای می‌توانیم سخن بگوییم. الگوی "متعالیه" و الگوی "متدانیه یا متعارف" در الگوی متدانیه تمام تلاش‌ها مصروف بقای دنیوی است؛ در حالی که در الگوی متعالیه و الهی بقای دنیوی مقدمه بقای اخروی در نظر گرفته می‌شود. همین مسئله تفاوت جوهری دو الگو در باب امنیت است که باعث می‌شود تمامی عناصر دو مکتب نیز با یکدیگر متفاوت شوند" (لکزایی، ۱۳۹۳: ۷). بنابراین مکاتب امنیتی در قالب دو رهیافت کلان قابل بازشناسی هستند: "رهیافت توحیدی" و "رهیافت مادی".

رهیافت توحیدی

مبانی رهیافت توحیدی بر ولایت الهی به‌عنوان منشاء قدرت، وحی به‌عنوان دستورالعمل زندگی بشر، عقل به مثابه پیامبر درونی، حق و باطل به‌عنوان دو جریان مداوم تاریخی، فطرت الهی و امیال نفسانی به‌عنوان دو پیشران در وجود انسان و معاد به‌عنوان آینده محتوم استوار است. بر این مبنا، امنیت با پذیرش ولایت الهی، عمل به دستورات وحی و عقل، قراردادستن در زیر پرچم حق، رجوع به فطرت الهی و کنترل هواهای نفسانی، خوف و رجاء نسبت به آینده، محقق می‌شود. در رهیافت توحیدی، هدف غایی امنیت "این است که زمینه کمال انسانی از طریق عبودیت برای رسیدن به قرب الهی فراهم شود. به همین دلیل آن را متعالی می‌نامیم" (لکزایی، ۱۳۹۰).

لکزایی بر آن است که بر اساس اندیشه‌های آیت‌الله جوادی‌آملی، رهیافت توحیدی سه سطح را برای برقراری امنیت تمیز می‌دهد و هر سطح الگوی خاص خود را دارد. این سطوح عبارتند از: "جامعه اسلامی"، "پیروان مکاتب توحیدی" و "جهان". او در این زمینه بحث مفصلی کرده و مستندات قرآنی و روایی بسیاری آورده است که ما در اینجا فقط به نتیجه آن بسنده می‌کنیم.

"اول، سطح جهان اسلام: اعتصام به حبل‌الله، پیروی از سنت رسول اکرم (ص)، پیروی از اهل بیت (ع)، دعوت همگان به امنیت و اخوت ایمانی، از مهم‌ترین ابزارهای تأمین امنیت در میان مسلمین است. دوم، سطح ادیان توحیدی: پرستش خدا، نفی شرک و نفی رژیم ارباب رعیتی از مهم‌ترین ابزارهای تأمین امنیت در میان موحدان عالم است. سوم، سطح جهانی: نفی ستمگری و ستم‌پذیری، منع هرگونه رابطه غیرعادلانه و ولایی با کافران، وجوب و بایستگی رعایت پیمان و فطرت مشترک انسانی از مهم‌ترین ابزارهای تأمین امنیت در سطح جهانی است" (لکزایی، ۱۳۹۳: ۳۴).

به نظر می‌رسد واحد جامعه در رهیافت توحیدی "امت" است که تفاوت‌های اساسی با مفاهیم مشابه مانند ملت، قوم و امثالهم دارد. نشانه‌های ساختاری امت را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

- ۱- امت به محدوده جغرافیایی و زمانی خاصی محدود نمی‌شود. مرزهای امت که عقیدتی است حتی حدود دنیای مادی را در می‌نوردد و ماهیت اخروی نیز پیدا می‌کند.
- ۲- ایمان، که به مثابه شاخص اصلی امت است، سه کارکرد مهم امنیتی دارد: نخست آنکه از طریق ایجاد تعادل بین قوای مختلف انسان مانع تشویش و اضطراب می‌شود و احساس امنیت روانی را به دنبال دارد. دوم اینکه مبنای تنظیم روابط افراد بر پایه اطمینان، موجب خودداری آنها از ارتکاب رفتار ناهنجار و مایه شکل‌گیری جامعه سالم است و بالاخره اینکه ایمان منشاء شکل‌گیری توان دفاعی و قدرت ایجابی بالا از طریق قرارداد تمام بازیگران مسلمان در یک واحد قدرت است.
- ۳- در امت نسبت‌های متعارف نسبی و سببی به نفع هویت واحد دینی کنار می‌رود و احاد جامعه قبل از هر چیز برادر دینی یکدیگرند.

۴- تعریف عضویت در امت به شاخص پذیرش و اطاعت است.

۵- محور هم‌گرایی در امت ولایت است و حرکت عمومی به سمت وحدت و انسجام تمامی انسان‌هاست (افتخاری، ۱۳۸۳: ۶۵۰ - ۶۴۷).

همچنین در رهیافت توحیدی، برخلاف سایر نظریه‌ها که امنیت را تبعی از قدرت می‌دانند، امنیت فارغ از قدرت موضوعیت دارد. مسلمانان حتی در شرایطی که حکومت جور حاکم است نسبت به امنیت امت و آحاد مسلمانان مسئولند. همان‌طور که امام علی علیه‌السلام در دوران خلفا به جهت حفظ اصل اسلام و احتراز از جنگ داخلی که می‌توانست موجب ریختن خون مسلمانان شود؛ یک رویکرد امنیتی معین را دنبال نمود. امام در این زمان گزینه "مدیریت شرایط با هدف حفظ اصل هویت اسلامی" را بر مطالبه حق خویش در جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تاسیس حکومت علوی ترجیح داد. ارکان این سیاست "تنش‌زدایی در عین روشنگری" و "افزایش قدرت حکومت اسلامی" از طریق اصلاح تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اصلاح سازمان قدرت و اصلاح روابط بین حاکمان و مخالفین بود. این رویکرد را فقها در طول تاریخ شیعه دنبال نموده‌اند (افتخاری، ۱۳۸۳: ۲۵۱ - ۲۴۶). نقشی که علمای دینی در عصر صفویه و قاجار ایفا کردند را می‌توان از مصادیق این رویکرد تلقی نمود.

بر اساس جهان‌بینی توحیدی انسان موجودی دو بعدی است ممزوج از فطرت الهی و غرایز حیوانی و قدرت‌طلبی یکی از غرایز انسانی است. قدرت فی‌نفسه برای انسان موضوعیت دارد اگر چه گاه نیز برای کسب سایر خواسته‌های مادی یا معنوی مدنظر قرار می‌گیرد. از آنجا که انسان فطرتاً کمال‌جوست و هر چیز را در حد نهایت آن می‌خواهد، میل انسان به قدرت نیز محدود به حد معینی نیست. از سوی دیگر انسان موجودی اجتماعی است (خواه آن را فطری یا اکتسابی بدانیم).

با توجه به افزون‌طلبی انسان‌ها و وجود غرائز حیوانی در انسان، قانون لازمهٔ تداوم زندگی اجتماعی و حکومت ضامن اجرای قانون است. دو بعدی بودن وجود آدمی، جامعه بشری و به تبع آن حکومت‌ها را نیز در یک نگاه کلان در دو قطب قرار می‌دهد (حق و باطل). اما از آنجا که باطل در ذات خود متشتت است، آنچه در جامعهٔ بشری مشاهده می‌شود تنازع

مداوم قدرت‌های باطل با یکدیگر و با قدرت حق است. سطح کلان این تعارض بین حکومت‌ها روی می‌دهد که سمبل قدرت در جوامع بشری هستند. بنابراین یکی از ویژگی‌های نظریه امنیتی اسلام دو انگاری "رحمت" و "شدت" است. رحمت ناظر بر روابط مبتنی بر ایمان و پذیرش اسلام است و شدت ناظر بر ارتباط با اردوگاه کفر و معارضین است (افتخاری، ۱۳۸۳: ۴۴۴ - ۴۴۱).

به نظر می‌رسد در رهیافت توحیدی، امنیت محصول قدرت نرم و سخت است. از یک سو ارکان عمده قدرت که امنیت‌زا هستند عبارتند از: ایمان اجتماعی، التزام سیاسی، پذیرش حاکمیت الهی و بالاخره اجتماعی شدن قدرت، از طریق بیعت عمومی با امام یا ولی فقیه و از سوی دیگر بر تمرکز قدرت نظامی به منظور ارعاب دشمنان در آیه شریفه "واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم" (قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۶۰). تصریح می‌شود. دستورات اسلام در زمینه ایجاد قدرت ارهایی در برابر تهدیدات بیگانه در چارچوب امنیت جهان اسلام تفسیر می‌شود (دری نجف‌آبادی، ۱۳۷۹: ۲۸۶). آنجا که دارد: اگر دشمن گام به سرزمین مسلمانان و مرزهای سرزمین مسلمانان بگذارد، به گونه‌ای که از این لشکرکشی ترس بر بیضه اسلام و جامعه اسلامی حاصل شود؛ بر مسلمانان واجب است که در برابر این لشکرکشی به هر وسیله ممکن دفاع نمایند (امام خمینی رحمه الله علیه، ۱۳۹۰: ۴۸۵).

نفی سبیل، به معنای مردود شمردن استیلای بیگانه بر مسلمانان، اصل دیگری در رهیافت توحیدی است که بر آن اتفاق نظر وجود دارد. از آیه شریفه "لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا" (قرآن کریم، سوره نساء: آیه ۱۴۱) می‌شود نتیجه گرفت که هر چیزی که سبب سلطه کفار بر مؤمنان و مسلمانان شود ممنوع است و این مبنای روابط دولت اسلامی با سایر دول است. این اصل که دو جنبه سلبی و ایجابی دارد، از یک سو ناظر بر نفی سلطه بیگانگان است و از سوی دیگر دلالت بر ضرورت از میان برداشتن زمینه‌های وابستگی سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی جامعه اسلامی دارد (اخوان کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۷ - ۲۵).

رهیافت‌های مادی

مطالعات امنیتی مادی در یک نگاه کلی دارای دو گفتمان اصلی و چهار موج مطالعاتی است:

گفتمان اول (امنیت منفی)، معتقد است امنیت جنبه سلبی داشته و با فقدان عامل دیگر که از آن به تهدید یادشده، تعریف می‌شود. این گفتمان خود به دو موج مطالعاتی تقسیم می‌شود: موج اول (مطالعات سنتی) که تأکید بر نقش زور و جوهره نظامی امنیت، نوعی داروینسیم امنیتی را ترویج می‌کنند و منجر به ایجاد مکتب جنگ‌گرایی در مطالعات امنیتی شده‌اند و موج دوم (مطالعات فراسنتی) که ضمن انتقاد به موج اول، معتقد به چند بعدی بودن امنیت است (طراح‌زادگان، ۱۳۹۷).

گفتمان دوم (امنیت مثبت) معتقد است که امنیت تنها به نبود تهدید تعریف نمی‌شود، بلکه افزون بر نبود تهدید، وجود شرایط مطلوب جهت تحقق اهداف و خواست‌های امنیتی نیز مدنظر است. در گفتمان مزبور، امنیت ماهیتی تأسیسی دارد. این گفتمان، خود مشتمل بر امواج سوم و چهارم مطالعاتی مدرن و پسامدرن، در مطالعات امنیتی است: موج سوم (مطالعات مدرن) طرفدار نحله نو اثبات‌گرایی است. اثبات‌گرایان نوین خود به دو گروه اثبات‌گرایان نوین رفتارگرا و اثبات‌گرایان نوین اصولگرا تقسیم می‌شوند. در کل و درخصوص موج مدرن باید خاطرنشان کرد که این موج احیاگر نحله روش‌شناسی اثباتی - البته با صبغه ایجابی در مطالعات امنیتی است و موج چهارم (مطالعات پسامدرن) طرفدار نحله پساثبات‌گرایی است و به‌دنبال کاسته‌شدن از میزان اعتبار الگوی دولت - ملت بر دو مقوله ساخت اجتماعی و آگاهی تأکید می‌ورزند و برآنند که امنیت ساخته و پرداخته جامعه است و باید در این شکل از جماعت سیاسی دولت، فهم و درک شود. در جریان نحله پساثبات‌گرایی می‌توان به چهار طیف فکری فمینیسم، نظریه انتقادی، پساساختارگرایی و سازه‌نگاری اشاره کرد (عیوض‌زاده اردبیلی، ۱۳۹۱).

فصل دوم

ارثیه حاجی (امنیت در آستانهٔ صدارت امیر)

"بین دو صدر اعظم برجسته، بزرگ و مهم تاریخ ایران،
یعنی قائم مقام فراهانی و امیرکبیر؛ یک صدر اعظم خل و
چل و دست‌نشانده انگلیس قرار دارد که در تاریخ کمتر از
او یاد می‌شود و اگر یاد می‌گردد از خل‌بازی‌ها، جوک‌ها،
و خرافه‌پرستی‌اش سخن می‌رود. این شخص ابله،
حاج‌میرزا آقاسی، صدر اعظم محمدشاه قاجار است."
(خان‌ملک ساسانی)

میرزا تقی‌خان، در مهرماه سال ۱۲۲۷ شمسی، مقارن با ۱۲۶۴ قمری و ۱۸۴۸ میلادی،
همزمان با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، صدر اعظم ایران شد. شاه جوان که کیاست، لیاقت
و وفاداری امیر را دورهٔ ولیعهدی و نیابت سلطنت و سپس بر تخت نشاندنش، در تبریز و
به‌ویژه انتقال او به دارالحکومه و تاجگذاری‌اش در تهران آزموده بود؛ بی‌درنگ حکمی بدین
مضمون صادر کرد که: "امیر نظام؛ ما تمام امور ایران را بدست شما سپردیم و شما را
مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد؛ می‌دانیم..." او که در تبریز وزیر نظام بود و در بین
راه به‌عنوان "امیر نظام" منصوب شده بود، با این حکم، کلیهٔ امور کشوری و لشکری را به

عهده گرفت و به القاب "امیر کبیر" و "اتابک اعظم" ملقب گردید. با این حال، نقش مهر او تا پایان "محمدتقی" باقی ماند.

در این زمان جهان، منطقه و ایران دستخوش تحولات گسترده امنیتی بود و با آنکه هدف اصلی امیر کبیر پیشرفت همه جانبه ایران بود؛ ولی ناگزیر مسئله اولش امنیت شد. همه گیر شدن الگوی جدیدی از دولت، با عنوان "دولت ملی" در سطح بین الملل، همسایگی با دو قدرت جهانی یعنی روس و انگلیس، که هر دو امنیت ملی ایران را تهدید می کردند؛ درگیری مداوم با خلافت رو به انقراض عثمانی، به تحریک دو قدرت پیش گفته و بالاخره شورش های متعدد داخلی، که پیامد طبیعی ضعف مفرط حکومت مرکزی در دوران محمدشاه قاجار و دخالت های خارجی بود، امیر کبیر را وادار کرد؛ بخش عمده ای از توجهش را برای مسئله امنیت مصروف دارد؛ تا زمینه، برای ترقی موردنظرش فراهم آید. بررسی شرایط امنیتی، در زمانی که امیر کبیر سکنداری کشور را به عهده می گرفت؛ محور بحث این فصل است.

پیمان وستفاليا

مهم ترین روند امنیتی که امیر در سطوح بین المللی، منطقه ای و ملی با آن روبرو بود؛ همه گیر شدن الگوی دولت ملی یا دولت - ملت، بود. این الگو که امروز جزء بدیهی ترین باورهای مردم جهان و پایه روابط بین الملل است؛ فقط حدود ۳۷۰ سال عمر دارد. تا قبل از آن حکومت قبیله ای، دولت - شهر و در قرن های آخر، امپراتوری شکل رایج حکومت بوده است.

الگوی قبیله ای کهن ترین الگوی حکومت است. "از قبیله بیش از آنکه نوعی ساختار سیاسی بر ذهن متبادر شود؛ نوعی نظام اجتماعی و یا همبستگی مبتنی بر احساسات قومی ابتدایی و مشترک تداعی می شود." (غرایاق زندی، ۱۳۸۷: ۷۳۰). "در نظام قبیله ای ساختار سیاسی تشابه زیادی با ساختار خانواده دارد. همان طور که در خانواده قبیله ای پدر از وضعیت ویژه ای برخوردار بود، در کلیت قبیله نیز، فرد مذکر و مسن قبیله، که با کلیت قبیله پیوند خویشاوندی داشت؛ امور قبیله را بر عهده می گرفت. در کنار رئیس، دو بازوی نظامی،

یعنی قوی‌ترین فرد قبیله در هنگام جنگ و کاهن، در شرایط صلح، او را یاری و مساعدت می‌نمودند" (همان: ۷۳۱).

دولت - شهر الگوی به مراتب پیشرفته‌تری نسبت به حکومت قبیله‌ای است. "دولت - شهر اصطلاحی است که به نظام سیاسی‌ای اشاره می‌کند که فعالیت و رهبری سیاسی آن در یک شهر متمرکز است... پولیس‌های یونانی از نظر شکل‌گیری دولت، در تاریخ بشری از اهمیت زیادی برخوردارند؛ زیرا این دولت - شهرها بسیار به دولت‌های مدرن امروزی شباهت دارند... در این دولت - شهرها، شهر مرکزیت داشت و اگرچه حدود سرزمینی مهم بود؛ ولی به‌دلیل مرکزیت شهر، زمین‌های زراعی به دور این شهر پراکنده بود و دقیقاً حدود مشخص و معینی نداشت. بنابراین تسلط یا نابودی دولت - شهر، در گرو تسخیر مرکز شهری بود، که در قلعه‌ای محصور بود." (همان: ۷۳۸).

الگوی امپراتوری، گستره دولت را بسیار توسعه داد. "اصطلاح امپراتوری بر دولت‌هایی اطلاق می‌گردد که اولاً اهمیت‌شان به‌واسطه ناحیه، جمعیت و قدرت بود و چندین ملت با نژادها و فرهنگ‌های مختلف را در درون خود داشت. ثانیاً پیدایش آن بر اساس غلبه و تسلط یک ملت یا قوم بر ملت‌ها و قبایل دیگر بود و در نتیجه ملت‌های دیگر پست شمرده می‌شدند. در نتیجه این واحد سیاسی عمدتاً به‌واسطه اجبار استوار بود و نه رضایت و ثالثاً ساختار سیاسی امپراتوری اقتدار برتر را به یک فرد می‌داد؛ که امپراتور نامیده می‌شد و در نهایت وجود نظریه‌ای جهان شمول بر اساس مذهب، ایدئولوژی یا قانون مشترک برای حفظ بنیان‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی ساختارهای جامعه و ایجاد نوعی همزیستی در میان ملت‌های تابع امپراتوری بود" (همان: ۷۳۹).

با آنکه رواج هر یک از نظام‌های قبیله‌ای و دولت - شهر و امپراتوری ترتیب زمانی دارند؛ اما در یک دوره زمانی هم می‌توان این نظام‌ها را در کنار یکدیگر، منتهی با غلبه یکی بر دو نظام دیگر مشاهده کرد.

اما در سال ۱۶۴۸ میلادی، جهان شاهد رویداد بسیار مهمی بود. این رویداد با آنکه در گوشه‌ای از اروپا رخ می‌داد؛ ولی پیامدهای آن جهانی و تاریخی و به‌مراتب عظیم‌تر از تصور بازیگران آن بود. در این سال پیمان موسوم به وستفاليا، در سالن شهرداری شهر مونستر،

بین تمامی کشورهای اروپایی، به جز انگلستان و لهستان، برای پایان دادن به جنگ‌های سی ساله، منعقد شد. این معاهده، با آنکه نتوانست برای اروپای جنگ‌زده، صلح پایداری به ارمغان آورد؛ ولی با انعقاد آن، نوع خاصی از واحد سیاسی، که ما امروز به آن دولت ملی می‌گوییم؛ متولد و به تدریج در سراسر جهان فراگیر شد. شکل‌گیری الگوی جدید دولت، نقطه‌ی شروعی برای پایان نظام‌های قبیله‌ای، دولت - شهر و امپراتوری بود که به ترتیب هریک در زمان خود الگوی غالب حکمرانی در جهان بودند.

"خاستگاه" و "پیامدهای" معاهده‌ی وستفاليا امنیتی بود. از یک سو آنچه رهبران اروپا را در مونستر گردهم آورده بود؛ جنگ‌های طولانی بود و از سوی دیگر، الگوی زاینده این قرارداد نیز ترتیبات جدید امنیتی را در داخل واحدهای سیاسی و روابط بین‌الملل رقم می‌زد. به‌ویژه، مفهوم "امنیت ملی" که فرع بر دولت ملی بود؛ از قرارداد وستفاليا سربرآورد. الگوی جدید دولت، تفاوت‌های اساسی با نظام‌های قبیله‌ای، دولت - شهر و آخرین آنها، یعنی امپراتوری‌ها، داشت. برخلاف امپراتوری که مرزهای سیالی داشت و به فراخور قوت و ضعف نظامی حکومت مرکزی، گستره جغرافیایی‌اش قبض و بسط می‌یافت؛ دولت‌های جدید سرزمین کاملاً مشخصی داشتند.

در امپراتوری منشاء قدرت، برتری نظامی یک قوم و طایفه بود؛ اما در دولت‌های جدید، اصل بر این بود که حاکمیت نماینده ملت باشد و مشروعیت داخلی و بین‌المللی اهمیت تازه‌ای یافت. مرکزیت سیاسی، دیگر ویژگی دولت جدید بود. در امپراطوری‌ها حکام محلی اگرچه توسط قدرت فائق منصوب می‌شدند؛ ولی تا حدود زیادی مبسوط‌الید بودند و به اندک قوتی از سیطره دولت مرکزی می‌گریختند. و بالاخره اینکه در امپراتوری‌ها، اراده ملوکانه، مبنای رفتار حکومت بود؛ ولی در دولت‌های تازه، قانون ملاک عمل بود و حکومت مجری قانون به حساب می‌آمد.

زمانی که امیر کبیر در ایران زمام امور را بدست گرفت؛ حدود دویست سال از این رویداد مهم تاریخی گذشته بود. در این دو قرن، دولت‌های ملی بسیاری در جهان، شکل گرفته بودند؛ اما هنوز دربار قاجار و مردم ایران درک صحیحی از آن نداشتند. تنها گروهی از نخبگان، برداشت‌های جسته - گریخته و گاه متناقضی، آن‌هم عمدتاً از مظاهر آشکار این

تحول، داشتند و در مجموع می‌توان گفت در حال و هوای الگوی امپراتوری بسر می‌بردند. قاجار خود را نه نمایندهٔ ملت، بلکه قوم غالب می‌دانستند. مبنای حکومت هم نه قانون، که ارادهٔ ملوکانه بود. مرزهای سیاسی هم برایشان اهمیت چندانی نداشت و به چنگ و دندانی و وعده و عیدی می‌باختند؛ ملت هم به‌عنوان رکن و اساس شکل‌گیری دولت ملی، در ادبیات قاجار، واژه‌ای بی‌معنا بود. در قاموس آنها مردم ایران به دو دستهٔ نوکر و رعیت تقسیم می‌شدند. منظور از نوکر، تمامی خدمتگزاران شاه بود که از صدر اعظم تا قراول کاخ را شامل می‌شد و منظور از رعیت موجوداتی بودند که باید تولید کنند تا مخارج دربار و نوکران تأمین شود. این باور از مضمون داستان ذیل کاملاً بدست می‌آید.

"آغامحمدخان قاجار روزی در پاسخ به خوش‌خدمتی ولیعهدش باباخان (فتحعلی شاه) از او می‌خواهد تمنایی کند تا روا شود. باباخان می‌گوید: اگر تخفیفی در جمع منال رعایا رود؛ مزید دعاگویی دولت شود. شاه که از این سخن برآشفته شده بود او را از پیش خود راند و پس از لابه و الحاح و انابه او را دگرباره خواند و به او چنین گفت:

ای فرزند ارجمندم! رعیت خام است و برخطاست. چون با رعایا بسر نبرده‌ای از حالت این گروه عامه، تجربتی حاصل نکرده‌ای. رعیت چون آسوده گردد؛ در فکر عزل رئیس و ضابط خود افتد. چون عموم اهالی مُلک را فراغت روی دهد؛ به عمال و حکام تمکین نکنند و در فکرهای دور و دراز در افتند. این گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن، که از کار رعیتی و گرفتاری فارغ نگردد و الا کار زراعت و فلاحیت نقصان یابد و توفیر غله و حاصل ضعیف شود و قحط پدیدار آید و لشکری از کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد و مُلک از میان برود (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۲۱).

این داستان زمانی روی می‌دهد که در بسیاری از کشورها دولت ملی شکل گرفته و ملت به‌عنوان منشاء قدرت پذیرفته شده است. با این حال شاه قاجار، برای مردم نقشی جز تأمین لشکر برای حفظ مُلک قائل نیست و از همه جالب‌تر، مترادف گرفتن رعیتی و گرفتاری است؛ و تأکید بر این نکته، که رعیت نباید هیچ‌گاه آسوده باشد. با آنکه در زمان فتحعلی‌شاه دستوراتی برای رعایت حقوق مردم از جانب شاه شرف صدور می‌یابد؛ بازهم برای خلفش محمدشاه، جان مردم در برابر ارادهٔ ملوکانه حرمتی ندارد و ریختن خون رعایا و حتی

نوکران، ولو برجسته‌ترین آنها که صدر اعظمی چون قائم مقام فراهانی باشد؛ کاری مباح و آسان بشمار می‌آید.

همسایگان قدرتمند

امیر کبیر زمانی ناخدای کشتی طوفان‌زده ایران شد؛ که دو قدرت جهانی، یعنی، روسیه تزاری و بریتانیای کبیر، همسایگان سلطه‌جوی کشور بودند. روسیه، به‌خاطر موقعیت طبیعی جغرافیایی و بریتانیا، با توجه به اشغال هند و حکمرانی بر آن، از طریق کمپانی هند شرقی، در همسایگی ایران قرار داشتند.

بررسی رفتار این دو قدرت نشان می‌دهد که آنها تهدید جدی برای تمامیت ارضی، استقلال و منافع ملی کشور بودند و اگر حاکمیت تضعیف‌شده دولت مرکزی ایران را کج‌دار و مریز می‌پذیرفتند؛ برای آن بود که از روی کارآمدن حکومت مقتدر جلوگیری کنند. حمایت آنها از سلسله قاجار در راستای منافع نامشروع خودشان و مصداق مَثَل "دیدن کدخدا و چاپیدن ده" بوده است و در واقع، حرمتی برای حاکمیت ایران قائل نبودند. جالب این است که این دو قدرت با وجود رقابت در همه عرصه‌ها، در تعرض به کشور و ملت ایران اتفاق نظر و حتی همکاری داشته‌اند و از تجاوز هر یک به‌عنوان دستاویزی برای تجاوز دیگری بهره‌برداری می‌شد.

"در (سال) ۱۲۶۵ که شیل (سفیر انگلیس) به مأموریت خود به ایران باز می‌گشت؛ دستور داشت (در بین راه) با نسلرود، صدر اعظم روسیه و احیاناً تزار دیدار کند و در زمینه مشترک سیاست دو دولت گفتگو نماید. پالمرستون (وزیر خارجه انگلستان به او) نوشت: در مذاکره با نسلرود کمال صراحت را محفوظ دارید؛ از آن (جهت) که در سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مطلبی نیست که بخواهد از دولت روسیه پنهان بدارد. انگلستان خواهان آرامش ایران و سعادت آن است. غرض از آرامش این است که شورش‌های داخلی برپا نشود و مقصود از سعادت این است که ایران به‌خیال تحصیل قدرت نظامی و جنگ‌های خارجی نیفتد؛ که مایه تباهی سعادت وی خواهد شد.

روسیه و انگلستان نفع واحدی در ایران داشتند؛ که سلطنت فعلی آن به جای بماند... یک ماه بعد شیل در ورشو با نسلرود و نیکلا (تزار) ملاقات کرد. صدر اعظم روس لزوم همکاری و دوستی سفیران دو دولت را در دربار شاه کاملاً تأیید کرد" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۶۴).

روس‌ها در ایران اهداف تجاوزکارانه متعددی را دنبال می‌کردند. استراتژی دستیابی به آب‌های گرم، که همواره مدنظر روس‌ها بود؛ آنها را بر آن می‌داشت تا اندیشه سلطه بر ایران را در ذهن خود پیروانند؛ اما موانع بزرگی در این راه وجود داشت. از این‌رو آنها با بهره‌گیری از ضعف مفرط قوای نظامی ایران، ماشین جنگی خود را گاه‌گاه به کار می‌انداختند و بخش‌هایی از ولایات شمالی ایران را به تصرف خود درآورده و سپس با تهدید و تطمیع دربار و انعقاد عهدنامه‌های تحمیلی، به این اشغالگری رسمیت بخشیده، سرزمین‌های تصرف‌شده را به خاک خود ضمیمه و خود را به خلیج فارس و دریای عمان نزدیک‌تر می‌کردند.

در عهدنامه گلستان در مجموع حدود ۲۲۰ هزار کیلومتر مربع، شامل: حدود ۲۰ هزار کیلومتر مربع از چچن و اینگوش، حدود ۵۰ هزار کیلومتر مربع از داغستان، حدود ۸۰ هزار کیلومتر مربع از جمهوری آذربایجان، حدود ۱۰ هزار کیلومتر مربع از ارمنستان و حدود ۶۸ هزار کیلومتر مربع از گرجستان امروزی از ایران جدا شد.

در عهدنامه ترکمانچای در مجموع حدود ۳۰ هزار کیلومتر مربع دیگر، شامل حدود ۲۰ هزار کیلومتر مربع از ارمنستان، حدود ۵ هزار کیلومتر مربع از ترکیه و حدود ۵ هزار کیلومتر مربع از جمهوری آذربایجان امروزی از ایران جدا شدند.

در مجموع بر اساس این دو عهدنامه حدود ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع از ایران جدا و به روسیه ملحق شد. برای تصور چنین مساحتی باید بگوییم: این سرزمین تقریباً معادل یک هفتم مساحت سرزمین فعلی کشورمان است؛ با این ملاحظه که سرزمین‌های بر باد رفته، همه از آبادترین و پرجمعیت‌ترین مناطق کشور و نظیر استان‌های مازندران، گیلان و آذربایجان بوده‌اند. نکته مهم دیگر این است که مردم ساکن در این سرزمین‌ها نیز از آنجا که اغلب مسلمان بودند؛ با وجود ظلم دربار و آشفتگی کشور، ایرانی‌بودن را بر تبعه روس بودن ترجیح می‌دادند.

روس‌ها همچنین به دنبال هژمون در دریای خزر بودند. آنها ورود به جزایر و سواحل جنوبی دریای خزر را حق مسلم خود می‌دانستند. "در سال ۱۱۹۵ (۱۷۸۱ میلادی) سردار روسی ویونویچ با چند کشتی به استرآباد (گرگان) آمد و از آغامحمدخان تقاضای ساختن تجارت‌خانه‌ای را نمود. ایران موافقت کرد. اما (روس‌ها) در عوض آن، در دوازده فرسنگی استرآباد برج و باروی نظامی بنا کردند و هجده توپ در آنجا قرار دادند. چون آغامحمدخان آگاه گشت؛ به دیدن قلعه رفت؛ روس‌ها را به مهمانی خواند و حکم کرد که فرمانده روسی و دیگران را دستگیر کنند و به زنجیر کشند. آنان را تهدید به کشتن کرد؛ مگر اینکه همان‌جا دستور خراب کردن قلعه را بدهند. برج و بارو ویران گشت و روس‌ها با بی‌آبرویی از ایران رانده شدند.

ایران موقتاً از شر روس‌ها رهایی یافت. اما به موجب فصل پنجم پیمان ترکمانچای به اتباع آن دولت اجازه داده شد؛ برای سکنی، انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت، هم اجازه نمایند و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران به آن خانه‌ها، انبارها و مکان‌ها عفاً و غصباً داخل نمی‌توانند شد؛ مگر با حضور وکیل یا کارگزار و یا کنسول روس.

بر اساس این امتیاز روس‌ها در سال ۱۲۶۲ در بندرگز (بندرگز) انباری برای کالای خود ساختند. به علاوه در این سال موافقت ایران را گرفتند که دولت بیمارستانی در ساحل استرآباد برای معالجه ملوانان روسی که در دریای خزر رفت و آمد می‌کردند بسازد و به اجاره آنها واگذارد. دولت یک سالی در انجام آن تأمل کرد. با اصرار سفیر روس، بالاخره محمدشاه دو ماه پیش از مرگش دست‌خطی در یکم شعبان ۱۲۶۴ به عنوان موسی‌خان قاجار حاکم استرآباد صادر کرد؛ مبنی بر اینکه... در محل خارج از قصور، بیمارخانه‌ای که جای زیاده از حدود استعداد بیمارخانه نداشته باشد و تصور چیز دیگر نشود و استحکام آن همین قدر باشد که آن بنا را بیمارخانه توان گفت؛ به فاصله و ترکیب جای‌های معمولی رعیتی استرآباد که به کار سکنی دادن مریض‌ها بخورد؛ با اخراجات جزئی می‌توان ترتیب داد؛ بسازد لاغیر" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۳۷).

از این بیان، تلاش روس‌ها برای داشتن سرپل در ساحل جنوبی دریای خزر با هر حيله از یک‌سو و بیم و استیصال دربار از سوی دیگر کاملاً آشکار است. تن دادن محمدشاه به

خواست روس‌ها به گونه‌ای است که گویا قوای روس نه در پشت دروازه‌های تهران، که در ورودی کاخ گلستان صف آرایی کرده‌اند که او مجبور است این‌گونه، برخلاف میلش به حاکم استرآباد حکم نماید.

"در ۱۲۵۳ قیات نام، رئیس جماعت ترکمن کرانه استرآباد، به جزیره چرکن دستبرد زد و گروهی را اسیر کرد که برده‌وار بفروشد. دولت به دفع او پرداخت و در ضمن از دولت روس دو کشتی خواست که به کمک بفرستد. این خواهش بدون قرار و مدار قبلی و با آشنایی به شیوه متجاوزانه روس، خردمندانه نبود. خاصه اینکه پیش از رسیدن کشتی‌های روسی، حاکم مازندران قیات و دستیاران او را سرکوب کرده بود.

ایران به روسیه اعلام کرد که به کشتی‌های آنها نیازی ندارد و لازم است آنها را از ساحل استرآباد پس بخواند. (اما) پذیرفته نشد و چند سال بعد، در ۱۲۵۸ چند کشتی دیگر به دستاویز جلوگیری از تاخت و تاز ترکمنان، در کنار جزیره آشوراده لنگر انداختند و به دنبال آن به اشغال جزیره پرداختند، چند عمارت، مریض‌خانه، سربازخانه و لنگرگاه بنا نمودند و پنج کشتی جنگی در آنجا قرار دادند. اعتراض‌های پی در پی ایران بی‌حاصل ماند و استدلال روس این بود که ما بر حسب دعوت شاه آمده‌ایم و حضور آن کشتی‌ها در آشوراده برای دفع شر ترکمنان و حفظ امنیت منطقه ضرورت دارد." (همان: ۴۸۳).

درباره انزلی هم اتفاق مشابهی روی داد. روس‌ها با تفسیر مشوش خود از عهدنامه ترکمانچای و بهره‌برداری وارونه از عرف روابط بین‌الملل و البته تهدید نظامی، خواهان حضور کشتی‌های جنگی خود در مرداب و ساحل انزلی بودند. دولت ایران پاسخ مستدلی به این خواست نامشروع آنها داد؛ اما "شگفت اینکه آن نامه معتبر دولت، بدست نسلرود (صدر اعظم روسیه) نرسیده، ایران در برابر تهدید سخت سفیر روس تسلیم گردید و در ۲۶ ذیقعه ۱۲۶۲ حاجی (میرزا آقاسی) به محمد امین‌خان، بیگلر بیگی گیلان و میرزا ابراهیم‌خان، سردار انزلی دستور داد که: هر وقت کشتی‌های جنگی آتشی دولت بهیئ روسیه به مرداب انزلی می‌آید؛ به هیچ وجه من‌الوجه مانع و متعرض آنها نشوند و بگذارند که به انزلی و مرداب آنها بیایند. البته آن مخدوم از قراری که نوشته شده است؛ معمول دارند.

در حاشیه حاجی (میرزا آقاسی برای تأکید و به خط خود) نیز افزود: الخاقانا، مخدوما، هر وقت کشتی‌های جنگی آتشی دولت بهیه روسیه آنجا می‌آیند؛ کمال احترام به بیدق کشتی‌های آن دولت بهیه نمایند" (همان: ۴۹۳).

دخالت روسیه در امور داخلی ایران هم بسیار بی‌پرده اتفاق می‌افتاد. روس‌ها نه تنها اعمال نظر در عزل و نصب حاکمان ایالات همجوار خود را بی‌محبا و با تهدید نظامی به‌مثابه یک حق مسلم، دنبال می‌کردند؛ در جانشینی شاه نیز برای خود حق رأی قائل بودند؛ تاجایی که در عهدنامه ترکمانچای، عباس میرزا را رسماً به‌عنوان شاه بعدی مورد حمایت قرار دادند. میزان دخالت روس و انگلیس در امور داخلی ایران را می‌توان از داستان پس از مرگ محمدشاه، تا رسیدن ولیعهد به تهران پی برد. اقبال آشتیانی می‌گوید: امرا و متنفذین دولت، شبانه از قصر محمدیه، (محل مرگ محمدشاه، در غرب تجریش) خود را از کوچه باغ‌ها، به محل ییلاقی سفارت انگلیس در تجریش رساندند و به اولیای سفارت گفتند: که ایشان حاضرند تا ورود ولیعهد، زمام امور دولتی را در دست گیرند و پس از ورود ولیعهد خدمتگزار صمیمی او باشند؛ ولی به هیچ وجه حاضر نیستند که زیر بار امر حاجی میرزا آقاسی بروند. حتی حاضرند با سلاح و جنگ به مقابله و مقاتله با او اقدام نمایند.

کاردار سفارت انگلیس به ایشان گفت: در این قضیه البته باید نظر وزیر (مختار) روسیه را نیز جلب کرد. به همین جهت امرای درباری، روز بعد با دالگوروکی هم ملاقات کردند و کاغذی را به امضاء رساندند که ایشان به ناصرالدین میرزا، شاه جدید، صدیق و وفادار بمانند و حاجی میرزا آقاسی باید به‌کلی از کارها کناره بگیرد و نظامیانی که گرد خود جمع نموده متفرق سازد. دالگوروکی و کلنل فرنٹ، پس از گرفتن این کاغذ قول دادند که حاجی را وادار کنند در قلعه عباس‌آباد آسوده بنشینند و از تحریک و تشبث دست بردارند. چون این قرار نامه به اطلاع مهد علیا (مادر شاه) و علی‌قلی میرزا پیشکار او، رسید؛ مهد علیا دست خطی دایر بر عزل حاجی از صدارت صادر کرد و حاجی به‌کلی از این بابت مأیوس شد (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۷۹).

این حقایق تاریخی بیانگر آن است که مقارن با روی کار آمدن امیر کبیر؛ اولاً: قوای نظامی ایران در برابر تجاوزات روس‌ها قادر به دفاع از سرزمین، جمعیت کشور و حکومت نبود و

گزینه‌های بدیل، مانند مقاومت مردمی در برابر متجاوز نیز مورد توجه قرار نداشت. ثانیاً؛ دولت مرکزی در نهایت ضعف و استیصال، تمام خواسته‌های روس‌ها را به شرم‌آورترین نحوی می‌پذیرفت و به ازای آن فقط امتیاز ادامه حکومت قاجار را دریافت می‌کرد. ثالثاً: کاپیتولاسیون برای روس‌ها رسماً پذیرفته شده و به تبع آن به سایر دول قدرتمند تعمیم یافته بود و رابعاً؛ دخالت در امور داخلی ایران آن قدر عادی شده بود که در یک معاهده نامه رسمی مانند ترکمانچای، جانشین شاه ایران تعیین می‌شود.

بریتانیا نیز به سرزمین‌های شرقی ایران و مجاور هند چشم داشت. اما با روش‌های خاص خود، که فریبکاری، نفوذ، اغواء حاکمان و تفرقه‌افکنی بود؛ اهدافش را دنبال و پیوسته تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کرد.

انگلیس برای مستعمره هند، نظام دفاعی خاصی قائل بود که در آن "همه معابر اصلی و فرعی، که دنیای خارج را به سرزمین هندوستان متصل می‌ساخت؛ جزو حریم دفاعی آن بشمار می‌رفت. این حریم به یک معنی از انتهای مرز خشکی هند در هیمالیا شروع می‌گردید و به تنگه خیبر می‌رسید. تمام آن منطقه وسیع را باید دولت‌های پوشالی فرا گیرند. دولت‌هایی که هرگاه وجود طبیعی خارجی ندارند؛ باید مصنوعاً به وجود آیند... حریم دفاعی هند مفهوم طبیعی و جغرافیایی نداشت؛ ساختگی و باسماه‌ای بود؛ بدین معنی که تمام معابر آن بنا بر ضرورت امنیتی، با دوز و کلک‌های سیاسی، از منطقه جغرافیایی خود منتزع شدند و داخل نظام دفاعی هند قرار گرفتند... در نقشه دفاعی افغانستان، هرات کلید تسخیر آن بود؛ پس می‌بایست از خراسان منتزع گردد؛ (آن زمان، هرات بخشی از خراسان بزرگ بود) و با قندهار و کابل مجموع واحدی را بسازند و داخل حریم دفاعی افغانستان قرار گیرند" (آدمیت. ۱۳۲۳: ۶۱۲).

هنگامی که محمدشاه برای سرکوب کامران میرزا، حاکم یاغی هرات قصد کرد به شرق لشکرکشی کند؛ انگلیسی‌ها تمام تلاش خود را کردند که او را بازدارند. اما وقتی موفق نشدند؛ مک نیل انگلیسی را در اردوی شاه ساده‌اندیش ایران گماشتند؛ تا به فراخور حيله کند. زمانی که کامران میرزا (حاکم هرات) در گفتگو با حاجی عبدالصمد تصمیم گرفت تا تسلیم محمدشاه گردد؛ مک نیل که در این زمان در اردوگاه ایرانی‌ها حضور داشت مخفیانه

کسی را به داخل شهر محاصره شده هرات فرستاد و او را با وعده دریافت کمک، از پذیرش صلح منع کرد. مک نیل سپس با رفتن به نزد محمدشاه تسخیر هرات را سبب آشفته‌گی در هندوستان دانست و گفت: "شاه قاجار می‌باید به سبب اتحاد دولتی ایران و انگلیس دست از محاصره هرات بردارد و راهی تهران شود؛ که شاه اعتنایی نکرد..."

با ویران شدن بسیاری از نقاط قلعه هرات، مک نیل دوباره نزد محمدشاه آمد و این بار ضمن درخواست سه روز آتش بس، تقاضا کرد تا وی را به هرات بفرستد؛ تا کامران (میرزا) را وادار به تسلیم کند. با موافقت محمدشاه، مک نیل همراه با مهدی‌خان قراپاباغ وارد هرات شد و بر خلاف قول خود، کامران میرزا و وزیرش را به مقاومت تشویق نمود. و به آنها پنجاه هزار روپیه داد؛ تا در مدت این سه روز برج و باروی شهر را مرمت کنند. همچنین به آنها گفت: اگر تا دو ماه دیگر مقاومت کنند؛ کشتی‌های انگلیسی با آمدن به سوی دریای عمان و حمله به فارس، شاه قاجار را وادار به عقب‌نشینی از هرات می‌کنند" (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۸۳). که قریب به همین ماجرا هم اتفاق افتاد و شاه مجبور شد که دست از جنگ برداشته و مایوس و سرخورده به تهران بازگردد. او که پادشاه غازی (جنگجو) نامیده می‌شد؛ پس از این شکست، تا پایان عمر روحیه‌اش را باز نیافت. در ماجرای فتنه آصف‌الدوله و طغیان سالار در خراسان هم دست پنهان و آشکار انگلیس دیده می‌شود که در فصل سوم، در بحث شورش‌های داخلی به آن پرداخته شده است.

انگلیسی‌ها علاوه بر شرق، در جنوب کشور هم اهدافی را دنبال می‌کردند که سلطه بر خلیج فارس مهم‌ترین آنها بود. دو رویکرد اصلی آنها حضور کشتی‌های جنگی در خلیج فارس و سرسپرده کردن شیوخ عرب ساحل‌نشین از طریق پرداخت مواجب بود؛ تا علاوه بر تأمین منافع بریتانیا، به امنیت کمپانی هند شرقی کمک کنند. ولایات جنوبی ایران هم همواره صحنه جاسوسی و نفوذ انگلیس بود؛ تا عنداللزوم به‌عنوان اهرم فشار علیه دولت مرکزی به کار گرفته شوند.

دخالت انگلیسی‌ها در امور داخلی ایران را هم به‌خوبی می‌توان از داستان پس از مرگ محمدشاه که قبلاً شرح دادیم دریافت؛ لکن یکی از بارزترین نوع مداخله آنها، پناه‌دادن به اتباع ایران بود؛ که برای دو گروه اتفاق می‌افتاد. اول کسانی که با وجود صاحب‌منصب بودن

در دستگاه حکومت، مانند میرزا آقاخان نوری، تابعیت انگلیس را می‌پذیرفتند؛ موجب می‌گرفتند و در عزل و نصب‌ها بی‌پروا مورد حمایت سفارت قرار می‌گرفتند و هرگاه مورد تعقیب قرار می‌گرفتند؛ به سفارت پناهنده می‌شدند و دیگر در امان بودند.

دوم اشرار و مفسدینی بودند که پس از ارتکاب جرم، فی‌البداهه به سفارت پناهنده می‌شدند و از مجازات می‌گریختند. این رویه درباره سفارت روس هم جاری بود؛ اما انگلیسی‌ها آن قدر افراط کرده بودند؛ که صدای طرفداران خودشان هم درآمده بود.

هاشمی‌رفسنجانی می‌نویسد: یکی از نگهبانان منافع انگلیس در ایران اللهیارخان آصف‌الدله است که مدتی صدر اعظم فتحعلی شاه بود. او در جنگ اول ایران و روسیه، از رساندن کمک به سپاه ایران خودداری کرد؛ در نتیجه سپاه ایران در جنگ گنجه شکست فاحشی خورد. یک سال بعد در اثر بی‌لیاقتی و سهل‌انگاری او، سپاه ایران در قلعه عباس‌آباد منهدم شد و در سال ۱۲۴۴ هم که از طرف شاه مأمور حفظ تبریز بود؛ بی‌کفایتی او و خیانت میرفتاح باعث سقوط تبریز شد که خشم فتحعلی‌شاه را به جوش آورد و آصف‌الدوله را در ارگ تهران به توپ مروارید بست و چوب زد.

وزیر مختار انگلیس درباره چنین موجودی، طی گزارشی به وزارت خارجه انگلستان، نوشته: آصف‌الدوله و تمام افراد خاندان او کاملاً در اختیار دولت انگلیس بوده‌اند و من فعلاً منتظر فرصتی هستم که در یک ملاقات خصوصی، شاه را وادار کنم که پست وزارت به او بدهد (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۲۳۴). جالب این است که شیل این دخالت خود را خدمتی به استقلال و نیکبختی ایران می‌داند.

لحن انگلیسی‌ها مثل روس‌ها، با دولت ایران کاملاً آمرانه بود. "در عهد حاجی میرزا آقاسی، جسارت و گستاخی نمایندگان روس و انگلیس در تهران به آن اندازه رسیده بود که هر حکمی و امری داشتند آن را آمرانه به او می‌نوشتند و به دست قراول یا نوکری می‌دادند و پیش صدر اعظم ایران می‌فرستادند. این مأمور، اجازه داشت که شخصا پیش صدر اعظم برود و همان‌جا بایستد تا جوابی مساعد بگیرد" (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۲۰۸). هنگامی که پس از مرگ محمدشاه، میرزا آقاخان نوری از تبعیدگاهش (کاشان)، خود را به تهران رساند و امیر حکم کرد که باید بازگردد؛ "صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس، به میان ارگ سلطانی

درآمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سال‌هاست دولت انگلیس و ایران با هم از درمودت و موالاتند و سود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند. ما از قِبل دولت خود ابلاغ این خبر می‌کنیم که هرگز رضا نخواهیم داد کسی مانند وزیر لشکر (میرزا آقاخان) از این در (دربار) دور باشد" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۱۹۵).

خلاصه آنکه انگلستان هم به‌عنوان یک قدرت جهانی، به‌واسطه مستعمره هند، همسایه شرقی ایران محسوب می‌شد. ضمن آنکه، حضور نظامی جدی در آب‌های جنوب داشت و اهداف تجاوزکارانه خود را با روش‌های فریبکارانه و تهدید نظامی، دنبال می‌نمود. برای دخالت در امور داخلی ایران هم از طریق سیاسیون موجب بگیر، ید طولایی داشت؛ به نحوی که امیر کبیر پس از روی کار آمدن، برای هر عزل و نصب و یا لغو امتیازات ناحق افراد، با وزیر مختار انگلیس اصطکاک پیدا می‌کرد؛ زیرا انگلیسی‌ها در یک دوره طولانی، به‌تدریج عوامل خودشان را در پست‌های دولتی و حتی اندرونی دربار گمارده بودند و ابایی هم در حمایت از آنها نداشتند. کاردار سفارت انگلیس به وزارت خارجه کشورش می‌نویسد: "در ملاقات خصوصی که با مهد علیا نمودم؛ او به من اطمینان داد که دائماً به شاه تلقین خواهد کرد که نظریات و راهنمایی‌های انگلیسی‌ها را بپذیرد" (اسناد منتشرشده وزارت خارجه انگلیس).

به هر حال مصیبت آن قدر عظیم بود که مرده‌شور را هم به گریه واداشته بود. حاجی میرزا آقاسی در نامه‌ای به شاه می‌نویسد: "کمترین می‌خواستم، تا عباس‌آباد بروم؛ اما به‌واسطه اینکه جناب وزیر مختار انگلیس تشریف خواهند آورد؛ نتوانستم. نه بنده می‌میرم نه آنها دست می‌کشند؛ نه وجود مبارک صحت کامل می‌یابند؛ که پدر اینها را از گور در بیاورند. حالا جناب وزیر مختار دولت (انگلیس) منتظر این است که یکی از نوکرهای متشخص (مقامات) در خانه شال و کلاه کرده برود؛ عذر بخواهد؛ که چرا دیر مُلک ایران را تصرف کردید. نمی‌دانم مقدر چیست؟ و برای چه باید این ذلت را بکشیم؟ به سر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه و انه لقسم عظیم نزدیک است به مرگ مفاجات بمیرم. نه دنیا دارم؛ نه آخرت؛ نه آبرو. نوکر دولت روسیه مرا به قراول بیندازد؛ دیگر چیزی باقی نمانده که به سر من بیاید. "لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم". باری مقرر فرمایید که

یکی رفته عذر بخواهد. اقلاً عالی جاه شهبازخان برود و سوار شوید بروید. می‌گویم من فرستادم. قبله عالم و عالمیان روحنا فداه استحضار ندارند" (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۲۰۷).

خلافت از نفس افتاده

در دهه‌های آغازین قرن دوازده شمسی، ایران در سراسر مرزهای غرب خود و بخش‌هایی از سواحل غربی و جنوبی خلیج فارس با امپراتوری پهن‌آور عثمانی همسایه بود. گستره این امپراتوری که مدعی خلافت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم در جهان اسلام است؛ بخش‌هایی از سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا را در بر می‌گرفت. جنگ‌ها و درگیری‌های ایران و عثمانی که همزمان با قدرت‌گرفتن صفویه در ایران آغاز شده بود؛ با شدت و ضعف، تا انقراض این امپراتوری، یعنی پایان جنگ جهانی اول ادامه یافت و دوره‌های آشتی و دوستی کوتاه و شکننده بود. این منازعات که با تفرقه‌افکنی و تحریک دو طرف از سوی غربی‌ها، آغاز می‌شد؛ تا آستانه منافع غربی‌ها پیش می‌رفت و آن‌گاه با وساطت همان‌ها موقتاً خاتمه می‌یافت. عامل اصلی این برادرکشی‌ها اراده صلیبی بود؛ تا دولت‌های اسلامی به خود مشغول گردند و تضعیف شوند؛ ولی بهانه ظاهری، رویدادهایی بود که در مسیر کاروان‌های زیارتی و یا در اماکن مقدس، به‌ویژه مدفن شریف امامان شیعه علیهم‌السلام، در عراق روی می‌داد؛ که شرح آن بسیار رقت‌انگیز و از حوصله این بحث خارج است.

مصادیق بسیاری وجود دارد که سفرا، میسیونرها، مستشاران و سرسپردگان دولت‌های اروپایی، به‌ویژه بریتانیا، که تعدادشان در دربار ایران و دارالخلافه عثمانی کم نبود؛ فتنه‌ای پیاپی می‌کردند و یا در آتش نزاعی که در گرفته بود می‌دمیدند و از فروکش کردن آن ممانعت می‌کردند. تعرض به جان، مال و ناموس زائران و ایجاد ممنوعیت و محدودیت برای زیارت، حربه‌ای بود که اختصاص به عثمانی‌ها داشت؛ اما تعرض به سرحدات، تحریک طوائف مرزنشین، پناه‌دادن به یاغیان، به‌ویژه شاهزادگان مدعی سلطنت، روش‌هایی بود که دوطرف برای دشمنی با دیگری از آن بهره می‌جستند.

از سوابق می‌گذریم و از بیان آدمیت، به آخرین دوره‌ای که به صدارت امیر منتهی شد؛ می‌پردازیم: در سال ۱۲۵۰ (ه.ق) قافله‌ای از تجار ایرانی را در خاک عثمانی غارت کردند و کالایشان را به یغما بردند. در ۱۲۵۱ ایلات مرزنشین عثمانی، خوی و قطور را به باد چپاول

دادند. سال بعد به فرمان والی رواندوز، اطراف اورمیه مورد تاراج واقع شد. از همه بدتر داستان یورش علی‌رضا پاشا حاکم بغداد به محمره به سال ۱۲۵۳ بود. این قضیه اهمیت سیاسی خاص دارد؛ زیرا در زمان لشکرکشی محمدشاه به مرزهای شرقی ایران و در گرمگاه محاصره هرات (که شرح آن پیش‌تر آمد) رخ داد. گویی پیوستگی خاصی میان لشکرکشی ایران به سرحد خراسان و حمله عثمانی‌ها، به محمره وجود داشت.

هنری الیس وزیر مختار انگلیس، در تهران، ضمن نامه ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ (دهم محرم ۱۲۵۳) به پالمرستون (وزیر خارجه انگستان)، راجع به تصمیم عزیمت محمدشاه به سوی هرات می‌نویسد: «آرام‌بودن مرزهای جنوبی و غربی ایران، مایه دل‌آسایی و آزادی شاه و تقویت اوست که به هر طرف برود و به‌خاطر جمعی عمل نماید...» به حقیقت وزیر مختار سرود یاد مستان می‌دهد. لاجرم سپاهیان علی‌رضا پاشا به محمره هجوم آوردند؛ مردمی را کشتند؛ متاع بازرگانان را از انبارها به چپاول بردند؛ زنان را به اسیری گرفته و پیروزمندانه به بغداد بازگشتند.

دولت ایران توسط نماینده‌اش میرزا جعفرخان مشیرالدوله از دولت عثمانی ادعای خسارت و ترضیه نمود. پاسخ عثمانیان این بود: «بندر محمره از توابع بصره و بغداد و ملک ماست و رعیت خود را تنبیهی کرده‌ایم. اگر ثابت کردید که محمره از ایران است؛ آن‌گاه از ترضیه گفتگو کنید» (آدمیت، ۱۳۲۳: ۶۸).

باری این کشمکش‌ها ادامه داشت و با تضعیف دولت مرکزی عثمانی و نابسامانی گستره امپراتوری، از جهاتی تشدید شد؛ چون قدرت‌های محلی و ایلات مرزنشین از این فرصت برای ناامن‌سازی استفاده کرده و به مرجعی هم پاسخگو نبودند.

کنفرانس ارزنه‌الروم نقطه عطفی در روابط ایران و عثمانی شد. در این کنفرانس، از قضا و در پی بیماری میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران، میرزا تقی‌خان (امیر کبیر) تمشیت آن را به‌عهده گرفت. این کنفرانس که علاوه بر طرف ایرانی و عثمانی نمایندگان از دو دولت روس و انگلیس در آن حضور داشتند؛ به‌جهت پایداری امیر، بر منافع ملی ایران چهار سال به‌طول انجامید؛ تا مبنایی برای روابط منطقی‌تر بین دو دولت و تثبیت حقوق ایران گردد. اما عثمانی‌های رو به افول اراده و توانایی اجرای آن را نداشتند.

شورش‌های داخلی

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم؛ در الگوی امپراطوری، گستره کشور، بسته به میزان غلبه قدرت مرکزی است. با ضعف این قدرت، دو نوع آشفتگی به وجود می‌آید؛ نخست اینکه: فرمانروایان ولایات، با آنکه منصوب امپراتور، شاه، سلطان یا خلیفه هستند؛ طغیان می‌کنند؛ کوس استقلال می‌زنند و یا به قدرت‌های مجاور می‌پیوندند و دوم اینکه با از دست دادن حمایت قدرت مرکزی، مغلوب مخالفین خود می‌شوند. این دقیقاً همان شرایطی است که در سال‌های پایانی سلطنت محمدشاه رخ داد و همزمان با مرگ وی اوج گرفت.

شکست‌های مکرر در جنگ با روس‌ها، درگیری‌های فرسایشی و بی‌حاصل با عثمانی‌ها، ناکامی در تسلط بر هرات، با خدعه سفارت انگلیس و بازگشت سرخورده محمدشاه از این لشکرکشی که شرح آن آمد؛ تحت‌الحمایگی آشکار و پنهان بسیاری از رجال سیاسی به دو قدرت روس و انگلیس، آشفتگی دربار، تا جایی که ملکه متهم به فساد می‌شود و بالاخره بیماری محمدشاه، قدرت قاجار را به نازل‌ترین سطح ممکن کاهش داد و تنها دلیل بقاء این سلطنت فرسوده، علاقه مشترک روس و انگلیس به وجود یک دولت ضعیف در تهران بود؛ تا بتوانند بی‌اندک هزینه‌ای حداکثر امتیازات را کسب نمایند؛ که چنین هم شد. بنابراین در آستانه جلوس ناصرالدین شاه بر تخت، برخی حاکمان طغیان کرده و یا مترصد آن بودند و برخی دیگر در برابر شورش‌ها ناگزیر از هزیمت شده بودند.

آدمیت می‌گوید: "با مرگ محمدشاه، بیشتر ولایات را آشوب فرا گرفت. در پیدایش این آشفتگی عمومی، بی‌گمان سوء سیاست حاجی میرزا آقاسی خیلی تأثیر داشت. شورش‌هایی که در آن اوان برپا شدند؛ اینها بودند: فتنه آقاخان محلاتی، سرکشی سیف‌الملوک میرزا، پسر اکبرمیرزای ظل‌السلطان در قزوین، شورش مردم بروجرد بر جمشیدخان ماکویی، طغیان اهالی کرمانشاه بر محبعلی‌خان ماکویی، انقلاب کردستان و عصیان رضاقلی‌خان اردلان بر خسروخان گرجی والی و علی‌خان سرتیپ قراغوزلو، شورش فارس به سرکردگی رضای صالح بر حسین‌خان نظام‌الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتحعلی‌خان بیگلربیگی با عبدالله‌خان صارم‌الدوله، طغیان اشرار یزد علیه دوستعلی‌خان، حاکم آنجا، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری و طوایف کرد، فتنه شیخ نصر، حاکم بندر بوشهر، انقلاب حاکم

بندرعباس، خودسری قبائل بلوچ در سیستان و بلوچستان و از همه مهم‌تر فتنه سالار بود که از زمان محمدشاه در خراسان آغاز گشته و روز به روز سهمناک‌تر می‌گردید" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۳۳).

هاشمی‌رفسنجانی نیز قریب به همین توصیف را از آستانه صدارت امیر دارد. او می‌گوید: در مرکز، دارودسته آصف‌الدوله و جمعیت آذربایجانی‌ها به رهبری صدرالممالک و جمعیت طرفدار آقاسی برای کسب قدرت در دربار، به جان هم افتادند.

مردم کرمانشاه علیه محبعلی‌خان ماکویی حاکم شهر شوریدند و او با عده معدودی به‌منظور پناه‌بردن به شاه به آذربایجان گریخت. در بروجرد، مردم علیه جمشیدخان ماکویی شوریدند و او عریان گریخت و با لباس درویشی خود را به تهران رساند. رضاقلی‌خان حاکم سابق کردستان که مدتی قبل توقیف و در تهران زندانی شده بود؛ از زندان گریخت و به میان افواج سربازان گروس رفت و با حکومت کردستان به نبرد پرداخت. خسروخان گرجی حاکم کردستان که تاب مقاومت نیاورد؛ در قلعه سنندج متحصن شد. محمد قلی‌خان شقاقی که سیصد سرباز از حکومت در اختیار داشت شورید و با پانزده هزار نفر به شیراز حمله کرد و از داخل شهر هم حاج قوام کلانتر علیه حاکم به او پیوست.

قوام‌الدین بهبهانی در قلعه گل و گلاب سنگر گرفت و با عده‌ای از شیوخ عرب علیه دولت هم پیمان شد. فرماندار بوشهر، با تحریک کنسول انگلیس علم مخالفت با حکومت مرکزی را برداشت. در کرمان فضل‌علی‌خان، حاکم شهر، برای سرکوبی یاغیان میان راه یزد و کرمان رفته بود که مخالفانش شورش کردند و با همکاری فرمانده هنگ سربازان قراچه‌داغی نیروهای دولتی را شکست دادند و حاکم کرمان به کبوترخان گریخت. شیخ سیف حاکم بندرعباس به تحریک امام مسقط درصدد جداکردن شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از زیر نفوذ ایران درآمد. در یزد مردم علیه دوستعلی‌خان فرزند حاکم که خودش در تهران بود شوریدند و او گریخت (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۶۴ - ۶۲).

اما در این میان، یاغی‌شدن سالار، حاکم خراسان، شاید مهم‌ترین شورش داخلی این دوره به حساب آید. دلایل آن هم روشن است. اول اینکه: مشهد در زمره مهم‌ترین شهرهای

کشور، مدفن شریف امام هشتم شیعیان و طبعاً محل آمد و شد بسیاری از ایرانیان و غیر آن بود.

دوم اینکه ولایات هرات، قندهار و کابل به نوعی جزئی از خراسان بزرگ بشمار می‌آمد و وضعیت مشهد بر آنها تأثیر تعیین‌کننده داشت؛ انگلستان هم ترجیح می‌داد در این مناطق که همسایه هندوستان بودند؛ دولت مقتدری حاکمیت نداشته باشد. بنابراین از شکل‌گیری حکومت‌های ضعیف و بی‌ریشه استقبال می‌کرد.

سوم اینکه تمامی تلاش‌های محمدشاه برای فرو نشاندن این شورش ناکام مانده و سالار به سمبلی برای یاغی‌گری و الگویی برای دیگر فرمانروایان تبدیل شده بود.

چهارم و مهم‌ترین دلیل اینکه فتنه سالار، ریشه‌های عمیق سیاسی داشت. سالار، فرزند اللهیارخان آصف‌الدوله بود که خود از قاجار و عمیقاً تحت حمایت انگلیس بود. آصف‌الدوله به سبب خیانت‌هایی که کرده بود؛ تقریباً از ایران گریخته و در بازگشت از حج در بغداد سکنی گزیده و از کنسولگری انگلیس مستمری دریافت می‌کرد و سفارت انگلستان برای بازگرداندن او به صدارت تلاش بسیار می‌نمود و خودش کم و بیش هوای سلطنت هم داشت. بنابراین هدف اصلی غائله مشهد تصاحب قدرت در تهران بود.

دیگر رویداد بسیار مهم امنیتی این دوره، فتنه دینی و سیاسی بابیان است که از حدود سال ۱۲۴۰ قمری آغاز شده و مقارن با روی کارآمدن امیر به اوج خود می‌رسد. دو نکته در مرور تاریخ این فرقه جلب توجه می‌کند که حائز اهمیت است: نخست، حمایت پنهان و آشکار سه دولت انگلستان، روسیه و حتی عثمانی از این جریان و دوم تساهل مشکوک حکومت در مواجهه با آن است که شائبه نفوذ بابیه در دربار و رجل سیاسی را به ذهن متبادر می‌کند.

"پس از آنکه سیدباب از مکه بازگشت؛ (باتوجه به ادعای مهدویت، او به مکه رفته بود تا ظهور کند) به امر حسین‌خان نظام‌الدوله حکمران فارس، او را از بوشهر به شیراز آوردند؛ در مجلس علمای آنجا اظهار عجز و ناتوانی کرد؛ در بالای منبر نیز ادعای خود را انکار و استغفار نمود. مدتی به گوشه انزوا خزید؛ تا اینکه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان او

را به آنجا آورد؛ چند ماهی را به آسودگی گذراند. پس از مرگ معتمدالدوله علمای اصفهان شرحی به دربار نگاشتند و سیاست سیدباب را خواستار شدند.

میرزا آقاسی، صدر اعظم صوفی مشرب، سخت نگرفت و نوشت دعوی شخص شیرازی از آثار نشئه حشیش است... و من فکری که برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو بفرستم" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۴۵). این تساهل مشکوک، از صدر اعظم متمایل به شیخیه، یعنی فرقه‌ای که خاستگاه بابیان است و امثال آن، زمینه‌ای برای رشد بابی‌گری در ایران شد؛ به نحوی که در واپسین سال‌های سلطنت محمدشاه، آنان در بسیاری از نقاط کشور، به‌ویژه در مازندران به سرکردگی ملاحسین بشرویه و در زنجان به سرکردگی ملا محمدعلی زنجانی معروف به حجت، آمادگی برپا ساختن آشوب داشتند.

دوماه قبل از مرگ محمدشاه، رویارویی نظامی بابیان با قوای نظامی در قلعه طبرسی مازندران درمی‌گیرد و قوای دولتی نمی‌توانند آنها را سرکوب کنند و والیان مازندران یکی پس از دیگری از صحنه رویارویی می‌گریزند و همین واقعه، بابیان را در سراسر کشور تشجیع و ترغیب به درگیری با قوای دولتی و توهم تشکیل حکومت جهانی می‌کند. شرح این وقایع از آنجا که در زمره مهم‌ترین رویدادهای حوزه امنیت داخلی در عصر امیر است در بخش‌های بعد خواهد آمد.

خلاصه آنکه با مرگ محمدشاه، شیرازه ثبات و امنیت داخلی کشور که به مویی بند بود؛ پاره می‌شود و از تهران تا اقصی نقاط شرق و غرب کشور، گرفتار آشوب و بلوا می‌گردند و تقریباً می‌توان گفت در این زمان، به‌جز تبریز ولایتی نیست که به سامان باشد.

مشروعیت و کارآمدی

سلسله قاجار، لااقل تا پایان دوره محمدشاه که زمان موردنظر ماست با بحران جدی مشروعیت روبروست. پیشینه تاریخی ملت ایران، با سلطنت خاندانی سربرآورده از شرایط آشوب و هرج و مرج و بی‌ریشه، تناسبی نداشت. الگوی موروثی سلطنت بین پادشاهانی که بعضاً از صلاحیت‌های اولیه برخوردار نبودند؛ مانند آغامحمدخان که به اتهام تعرض به ناموس ولی نعمت خود اخته شده بود و یا محمدشاه که در حفظ ناموس خود ناتوان بود (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۴۵)؛ با پیشینه فرهنگ ایرانی - اسلامی ملت ایران سازگار نبود.

آغامحمدخان با قدرت نظامی توانست حکومتی در ساری تشکیل دهد و سپس مرکزیت آن را به تهران منتقل کند. او تقریباً در تمام طول حکومتش به سرکوب قدرت‌های محلی و مقاومت‌های باقیمانده از خاندان‌های افشار و زند مشغول بود و در این میان دست به کشتارهای وسیعی در اقصی نقاط ایران زد. شاید عجیب به نظر آید؛ ولی آغامحمدخان، تصاویری از چنگیزخان و تیمورخان مغول را به دیوار اتاق خود می‌آویخته است. او در نامه‌ای که سعید نفیسی آن را در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نقل می‌کند؛ آورده است:

"طوایف ترک و مغول که در ایران بسر می‌برند بایستی دست اتحاد به یکدیگر دهند تا خود ایرانیان نتوانند به سلطنت برسند و زمام امور را در دست گیرند" (همان: ۴۲).

رفتار آغامحمدخان با جان، ناموس و اموال مردم، در شیراز و کرمان و تفلیس نیز در ردیف جنایات مغول است. به هر حال او فرصتی برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت قاجار نیافت. اما برادرزاده و خلف او یعنی فتحعلی‌شاه که وارث تاج و تخت او در تهران بود؛ مشروعیت‌سازی برای سلطنت خاندان قاجار را بر اساس اندیشه سیاسی خود در اولویت قرار داد. فتحعلی‌شاه گروهی را مأمور کرد تا برای کسب مشروعیت، شجره‌نامه‌هایی را جعل نمایند که نسب او را به مغول برساند. بر این اساس بود که نویسندگان قاجاری نوشتند: "...سرتاق نویان بن سبابا نویان بن جلایر بن نیرون (جد بزرگ قاجارها) در راس قوم خود همراه هلاکوخان از مغولستان عازم ایران شد. او یکی از سپهسالاران هولاکوخان بود که در زمان اباق‌خان به منصب اتابکی ارغون رسید و به حکومت ولایتی منصوب شد.

قاجار نویان فرزند سرتاق در سال ۶۹۴ قمری و ۱۲۹۴ میلادی جای پدر را گرفت و غازان، امارت و حقوق پدر را به وی بازگرداند. قاجارها از نسل این آخری هستند. در قرن هشتم قمری شاخه‌ای از قاجارها به شام کوچیدند و یکی از طوایف آنها سلسله جلایریان را تأسیس کرد. بعدها در لشکرکشی تیمور به شام، وی قاجارها را به ایران برگرداند و آنان در آذربایجان ساکن شدند و..." (آقازاده، ۱۳۹۶: ۱۰۹). صرف‌نظر از درستی یا نادرستی این شجره‌نامه، این روایت بیانگر رویکرد قاجار به حکومت و مشروعیت، آن هم در عصری است که دولت‌های ملی یکی پس از دیگری شکل می‌گرفت؛ اما آنها همچنان در حال و هوای

تشکیل امپراتوری، با غلبه نظامی بر اقوام دیگر هستند و از اینکه خود را غیرایرانی و مهاجم بدانند؛ ابایی ندارند. از این رو سعی می‌کنند؛ نسب خود را به چنگیزخان مغول برسانند و انتساب خود به یک قوم غالب، ولو بیگانه، مهاجم و خونریز را موجب ارتقاء مشروعیت خود می‌دانستند. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت سلسله‌ای که خودش را ایرانی نمی‌داند؛ مردم آن را ایرانی بدانند.

کارآمدی حکومت نیز در سال‌های پایانی سلطنت محمدشاه در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد. شکست مکرر در جنگ‌ها، از دست رفتن سرزمین‌های گسترده، پذیرفتن عهدنامه‌های ذلت‌بار، دخالت‌های تحقیرآمیز دولت‌های بزرگ در امور داخلی کشور و بی‌پاسخ ماندن یاغی‌گری‌ها که شرح آن رفت؛ برای اثبات این ادعا کافی است. مهم‌ترین عامل این آشفتگی‌ها بی‌کفایتی مثال‌زدنی محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم است که در اینجا به مصادیقی از آن اشاره می‌کنیم:

اعتمادالسلطنه با آنکه در مجموع، نگاه مثبتی به حاجی میرزا آقاسی دارد؛ اقرار می‌کند که: "خویشاوندگرایی یکی از جنبه‌های بارز حیات سیاسی حاجی بشمار می‌رفته است. حاجی که خود اهل ماکو بود؛ دست اهالی آذربایجان و به‌ویژه مردم ماکو را در امور دولتی باز گذاشت و نظامیان و غیرنظامیان ماکویی به مال و ناموس مردم رحم نمی‌کردند و دست به کارهای خلاف شرع می‌زدند. خود میرزا آقاسی گرچه آدم متشرعی بوده، اما چون به حمایت جماعت ماکویی احتیاج داشت؛ از خلافت‌کاری‌های این گروه چشم‌پوشی می‌کرده است.

از نظر سیاسی، میرزا آقاسی در کشورداری بی‌کفایت بود و در سؤال و جواب با سفرای خارجی دچار اشتباه می‌شد و از شیوه مذاکره در مسائل سیاسی بی‌اطلاع بوده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۸۲). البته معلوم نیست که اعتمادالسلطنه از کدام تشرع حاجی سخن می‌گوید که با خویشاوندگرایی و تعرض ایشان، به جان و مال و ناموس مردم، سازگاری دارد. وانگهی کدام انسان متشرعی وقتی کفایت کاری را ندارد آن را می‌پذیرد که یک ملت بزرگ این‌طور مضحکه‌آجان شود. جمله معروف او درباره حقوق ایران در دریای خزر بیانگر شمه‌ای از این بی‌کفایتی است که گفته بود: "ما چه احتیاجی به آب شور داریم"

(بینا، ۱۳۸۳: ۱۶۵) و یا اینکه ما کام شیرین دولت را برای مشتی آب شور (حق بهره‌برداری از خزر) تلخ نمی‌کنیم" (مکی، ۱۳۲۳: ۱۴۲).

ارسال رونوشت نامه‌هایی که به زیردستانش می‌نوشت؛ برای سفارت روس و انگلیس به قدری مفتضح بود که با وجود فضای خفقانی که حاجی برای اظهارنظر زیردستانش به وجود آورده بود؛ در ماجرای کنفرانس ارزنه‌الروم مورد تذکر میرزا تقی‌خان قرار گرفت. او حتی نامه‌های بسیار مهم را نمی‌خواند. بعد از مرگ محمدشاه و رفتن حاجی به کربلا، بیشتر نامه‌های امیر به حاجی که از ارزنه‌الروم ارسال کرده بود را سر به مهر و نگشوده یافتند (آدمیت، ۱۳۲۳: ۷۹).

آقاسی نیز مانند شاهان قجر برای غیرایرانی نمایاندن خود تلاش می‌کند. در نامه‌ای که در کتابخانهٔ ملی فرانسه موجود است او به مسیوف. کلمباری از اعضای سفارت فرانسه می‌نویسد. "اولاً من رعیت دولت فخمه روسیه هستم و ثانیاً در دولت علیه ایران، نوکر و صاحب مواجب و وظیفه نبودم. اخلاصی به سلطان مبرور مغفور (محمدشاه) طاب ثراه داشتم و ایشان با زور التفات و مرحمت مرا نگاه داشتند." شاید به همین سبب است که "در زمان وی، چیرگی اعضای روس در دربار دولت ایران به حدی بود که هر مکتوبی که از سفیر روسیه جهت صدر اعظم می‌آوردند؛ حامل مکتوب، (نامه‌رسان سفارت) در هر موقعی که بود؛ می‌بایست شخصاً مکتوب را به صدر اعظم داده و بلافاصله جواب دریافت نماید." (مکی، ۱۳۲۳: ۶۲).

جان کلام را در این خصوص نگارندهٔ کتاب سیاستگران دوره قاجار گفته است که: "در بین دو صدر اعظم برجسته، بزرگ و مهم تاریخ ایران، یعنی قائم مقام فراهانی و امیرکبیر، یک صدر اعظم خل و چل و دست نشانده انگلیس قرار دارد؛ که در تاریخ کمتر از او یاد می‌شود و اگر یاد می‌گردد؛ از خل بازی‌ها، جوک‌ها، و خرافه‌پرستی‌اش سخن می‌رود. این شخص البته، حاج میرزا آقاسی، صدر اعظم محمدشاه قاجار است. کسی که از مخالفان سرسخت قائم مقام فراهانی بود و وقتی که قائم مقام در تلاش و تدبیر گشودن گره فرو بسته اوضاع خراب و آلوده ایران بود؛ میرزا آقاسی در اندرون دربار محمدشاه به تحمیق و تحریف خلق می‌کوشید و بساط فال‌گیری و رمالی دایر نموده، سر کتاب باز می‌نمود و کف می‌دید؛ رمل

می‌انداخت؛ ماسه می‌کشید و به زن‌های حرم دعای سفیدبختی و آبستنی می‌داد و عزیمه می‌خواند؛ جن حاضر می‌کرد و از قائم مقام بد می‌گفت و نمایی می‌کرد." (خان‌ملک ساسانی، ۱۳۳۸).

محمدشاه هم در مسلک درویشی، خود را مرید حاج میرزا آقاسی می‌دانست. در واقع در دوران سلطنت او، حاجی شخص اول مملکت بود. این تعبیری بود که خود حاجی به کار می‌برد. شاه او را با عناوینی مانند: جناب حاجی سلمه‌الله تعالی، جعلت فداک، روحی فداک، جناب روح پاک خطاب می‌کرد. "حاجی ذهن خرافی محمدشاه را مال خود کرده بود و غیر از مقام پیر و مرشدی در نظر شاه، کراماتی نیز بر ذهن شاه حک کرده بود. از پیشگویی کلی و بی‌خاصیتش در خصوص به سلطنت رسیدنش، که ظاهراً در مورد چند شاهزاده دیگر هم صورت گرفته بود... (تا اینکه) وقتی کاری برای پای علیش از سوی حاجی انجام نمی‌شد؛ مانند هر مرید غیرعادل سرسپرده‌ای، به حدیث نفس و خودالقای مبادرت می‌جست که این درد پای مرا حاجی نمی‌خواهد خوب شود؛ از برای اینکه این زحمت‌ها را در دنیا بکشم و در آخرت (بهشت) بهتر بروم؛ اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد. به این واسطه‌ها نیز دین عظیمی از حاجی بر گردن خویش می‌شناخت که با تقدیم صدارت ایران و تثبیت مادام‌العمری آن به وی بخشی را جبران می‌کند" (جلالی، بی‌تا: ۲۴).

در یک نگاه، آنچه از ایران عصر محمدشاه تصویر می‌شود؛ شاهی درویش مسلک و علیل، صدر اعظمی بی‌عقل، مستبد و حقه‌باز و مملکتی آشفته، ویران و ذلیل است.

پیامدهای امنیتی معاهدات

به هیچ روی نمی‌توان پیامدهای امنیتی دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای را بر دوره صدارت امیر نادیده گرفت. تعهدات ایران در این دو عهدنامه بزرگ‌ترین عامل محدودکننده امیر در اصلاحات همه جانبه‌اش، به‌ویژه در حوزه‌های سیاسی و امنیتی بود. این معاهدات زیان‌های مادی و معنوی بسیاری برای ایران داشت که برخی از آنها تا امروز ادامه دارد. از دست‌رفتن یک هفتم از سرزمین کشور، فقط بخشی از خسارت‌های مادی وارده بود که متوجه تمامیت ارضی ایران شد. در حالی‌که این معاهدات لطمات مادی دیگر و آسیب‌های غیرمادی بسیاری نیز بر ملت ایران تحمیل نمود.

مهم‌تر از سرزمین، جمعیتی بود که در این مناطق سکنی داشتند و عمدتاً مسلمان بودند. گرچه غیرمسلمانان نیز خود را ایرانی می‌دانستند و با وجود ظلم شاهان و آشفتگی اوضاع کشور، باز هم ترجیح می‌دادند ایرانی بمانند؛ ولی به یکباره تبعه روس شدند. آنها تا سال‌ها، هرگاه فرصتی می‌یافتند (مانند انقلاب بلشویک‌ها) به امید بازگشت به دامن وطن آباء و اجدادی خویش، دست به هر تلاشی می‌زدند. با آنکه عدد دقیقی از این جمعیت در دست نیست؛ ولی به قرینه می‌توان گفت: از آنجا که مناطق جداشده در زمره سرزمین‌های حاصلخیز و پرتراکم کشور بوده است؛ قطعاً جمعیت آن بیش از یک هفتم کل جمعیت ایران بوده است.

علاوه بر تمامیت ارضی و جمعیت کشور، مفاد این معاهدات؛ به‌ویژه ترکمانچای، ثلمه به استقلال کشور بود. در وهله اول، پذیرفتن حضور نظامی انحصاری روس‌ها در دریای خزر بود که به منزله بی‌دفاع شدن کشور و اتباع ایران، در دریا و سواحل و مبسوط‌الید بودن روس‌ها در هر تجاوزی بشمار می‌آمد که پیامد آن را در ماجرای آشوراده و بندرانزلی شاهد بودیم و شرح آن آمد.

دوم اینکه، تعیین شاه آتی ایران در یک قرارداد بین دولتین، آن هم به خواست طرف ایرانی، آسیب مهمی بود که متوجه استقلال ایران می‌شد. اگرچه تا پیش از این هم دول قدرتمند در عزل و نصب‌ها، به‌ویژه در ولایات مرزی دخالت می‌کردند؛ ولی این اولین باری بود که دولت ایران رسماً تایید شاه آینده از سوی بیگانه را می‌پذیرفت و حتی آن را درخواست می‌کرد.

و بالاخره سوم، امتیاز کاپیتولاسیون برای اتباع روس بود که برای اولین بار در چارچوب عهدنامه ترکمانچای به امضای دولت ایران می‌رسید که بعد هم بر اساس قاعده دول کامله الوداد به انگلیسی‌ها تعمیم یافت.

با آنکه یکی از دلایل شکست ایران در جنگ با روس‌ها، خالی‌بودن خزانه کشور و ناتوانی دولت، حتی در تأمین قوت سربازان بود و طرف خسارت‌دیده در جنگ ایران بود؛ نه روسیه. چرا که جنگ در خاک ایران واقع شده بود. با این حال پذیرفتن پرداخت ده کرور تومان خسارت به طرف روسی، برای نابودی دولت ورشکسته ایران کافی بود. شاهد ادعا خالی‌بودن

خزانه، استقراض از حاج شیخ کاظم، تاجر تبریزی، برای رساندن ولیعهد به تهران است؛ هنگامی که خبر مرگ محمدشاه به تبریز رسید. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۴۷).

پیامدهای زیان‌بار غیرمادی این دو عهدنامه نیز اهمیتش کمتر از جنبه‌های مادی آن نیست. گستاخی دول بزرگ برای دست‌اندازی به سرمایه‌ها و منافع ملی ایران، تحقیر ملت ایران و حتی شاه و صدر اعظم از سوی آنان، رواج سرسپردگی و قیحانه‌ی رجال سیاسی، به نحوی که دو صدر اعظم قبل و بعد از امیر، خودشان به صراحت دارابودن تابعیت روس و انگلیس را اظهار نمودند و بالاخره تضعیف روحیه و ناامیدی مردم از مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی، از نتایج این دو معاهده ننگین تاریخ ایران است.

آنچه وصف شد؛ ویرانه‌ای بود که امیر از حاج میرزا آقاسی به ارث برد. کشوری با برجسته‌ترین موقعیت ژئوپلتیک، ثروت‌های فراوان خدادادی و هزاران سال سابقه تاریخی و خاستگاه الگوهای تمدن بشری مانند: فردوسی، بوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، فارابی، ابوریحان بیرونی، زکریای رازی، حافظ، سعدی و ملاصدرا که اینک، استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی آن به‌شدت آسیب دیده بود و امنیت داخلی‌اش در وضعیت بحرانی قرار داشت. اما امیر هرگز به گذشته نپرداخت و هیچ‌گاه کسی را مذمت نکرد. او که پخته عبرت پیشینیان بود؛ نیک می‌دانست که فرصت زیادی ندارد و فقط به آینده ایران و ایرانی می‌اندیشید.

فصل سوم

امنیت؛ در اندیشه و عمل امیر کبیر

"در عهد امیر چنان نظمی به کار بود که گُرگان را از گوسفندان هراس بود و جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند؛ ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند؛ به عزل او کوشش نمودند و به مقصد رسیدند و آخر همه پشیمان شده؛ قدر و رتبه امیر را شناختند که بقاء و دوام او باعث نظام مُلک و ملت بود" (صدرالتواریخ: ۲۳۰).

امیر به اذعان دوستان و دشمنانش انسان فوق العاده‌ای بوده است. خصوصیات برجسته فردی، مانند: پاکدامنی، هوش سرشار، صلابت نفس، سعه صدر و منطق قوی؛ او را از سایر نخبگان سیاسی عصرش متمایز می ساخت. با خدمت دیوانی در دستگاه عباس میرزا و قائم مقام که از میرزایی شروع و به مستوفی گری و نهایتاً وزیر نظامی ختم شد؛ شناخت خوبی از شرایط کشور، نظام حاکم، تهدیدات دشمنان و آسیب پذیری های جامعه تحصیل کرده بود. سفرهای خارجی نیز تأثیر زیادی بر اندیشه حکمرانی امیر داشت. دو سفر به روسیه، در معیت خسرو میرزا و سپس ناصرالدین میرزا، که همراه با بازدید گسترده از پیشرفت های روسیه در آن دوران بود؛ از یک سو او را بیش از پیش دردمند ایران و ایرانی کرد و از سوی

دیگر، با رموز پیشرفت غرب آشنا ساخت. نمایندگان متعددی که از سوی دولت ایران، از دوران قائم مقام به بعد، برای آشنایی با تحول اروپا، به فرنگ سفر کرده و سفرنامه‌هایشان در دست است؛ مبهوت ظواهر تمدن غرب شده و به تقلید اطوار فرنگی‌ها بسنده کرده و یا در نهایت توصیه‌شان ایجاد کارخانه‌هایی مشابه صنایع غربی در ایران است. اما امیر بر خلاف آنها، بیشتر به اندیشه‌ای که زیربنای تمدن غرب بود و چگونگی ایرانی کردن آن تمرکز کرد. به همین دلیل است که در برنامه اصلاحاتش، تحول اجتماعی در جامعه ایرانی مهم‌تر شمرده می‌شود.

مأموریت ارزنه‌الروم را هم می‌توان به مثابه یک مانور، برای حکمرانی امیر تلقی کرد. این سفارت که برای مذاکره و عقد قرارداد حل و فصل منازعات، با عثمانی صورت می‌پذیرفت؛ مستلزم دست و پنجه نرم کردن با حکومت مرکزی بی‌خردی بود که تحت تأثیر وزیر مختارهای روس و انگلیس در تهران، دستورهای ناصواب صادر می‌کرد و عجیب آنکه، رونوشتش را هم برای سفارتین می‌فرستاد؛ حریف هم لجوج و ماجراجو بود. عثمانی‌ها حتی در طول مذاکرات، دست از تعرض و تجاوز به مرزهای ایران و قافله‌های زیارتی برنداشتند. وساطت انگلیس و روسیه هم فریبکارانه و قلدرمآبانه بود. اما امیر به نحوی صحنه را مدیریت کرد که حتی مخالفین، او را برجسته‌ترین عضو کنفرانس ارزیابی کردند.

امیر در این مأموریت مهم، با از سر گذراندن حادثه خطر آشوب شهر (ارزنه‌الروم) و حمله اوباش ترک به مقرش، که با نیت قتل او سازماندهی شده بود؛ خود را برای اداره کشور مهیا کرد. در واقع، این مأموریت از او یک سیاستمدار جهان‌دیده ساخت. بنابراین زمانی که امیر زمام امور کشور را، با شرایط دشواری که در فصل پیشین شرح آن رفت؛ در دست گرفت، می‌دانست چه باید بکند. او با آنکه با هدف ترقی ایران وارد میدان صدارت شد؛ ولی بدرستی، برقراری امنیت در کشور را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد؛ چرا که هیچ پیشرفتی نمی‌توانست در آن فضای آشوب‌ناک تحقق یابد.

در منظومه فکری امیر، که ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد؛ اندیشه امنیتی ژرفی که متناسب با خصوصیات برجسته امیر است؛ مشاهده می‌شود. روشن است که نمی‌توانیم در گفتار امیر، ادبیات امروز مطالعات امنیتی را که بخش بیشتر آن پس از دوران

امیر تولید شده است؛ بیابیم. از این رو تلاش می‌کنیم با رویکردی اکتشافی، در چارچوب ادبیات رایج مطالعات امنیتی، به تصمیم، گفتار، نوشتار و کردار امیر بنگریم و دیدگاه امیر را درباره "مفهوم امنیت"، "ابعاد امنیت"، "سطوح امنیت"، "مرجع امنیت"، "غایت امنیت"، "تهدیدات امنیتی"، "آسیب‌پذیری‌های امنیتی"، "متولیان امنیت" و بالاخره "روش‌ها و ابزارهای تولید امنیت" باز شناسیم.

مفهوم امنیت

در مطالعات امنیتی دو شاخه "شناختی" و "کارکردی" قابل تمیز است. شاخه شناختی ناظر بر چیستی امنیت و شاخه کارکردی ناظر بر چگونگی ایجاد، حفظ و ارتقاء امنیت است. در حالی که مردم بیشتر به کارکردهای امنیت توجه دارند؛ نخبگان بر شناخت امنیت که زیربنای مطالعات کارکردی در حوزه امنیت است؛ متمرکزند. پیچیدگی مفهوم امنیت، اهمیت مطالعات شناختی را مضاعف می‌کند. چرا که از نظر زبان‌شناسی مفهوم امنیت هم یک دال تهی است و هم لبریز از معانی. بنابراین در بستر گفتمان‌های مختلف به مدلول‌های متفاوتی رجوع می‌شود. به همین خاطر است که از نظرهای مختلف تعاریف گوناگونی برای آن در نظر گرفته شده است.

تبلور جنبه شناختی امنیت، در مطالعات امنیتی آکادمیک است. این مطالعات، پس از جنگ‌های جهانی رواج یافت. در حالی که امیر کبیر ده‌ها سال قبل از آن می‌زیسته است. طبعاً نمی‌توان مفهوم امنیت در اندیشه امیر را که عمدتاً در کلام او تجلی یافته؛ به سادگی با ادبیات مطالعات امنیتی امروز تطبیق داد و این دشواری کار در این بخش است.

یکی از دوگانه‌هایی که ما در مطالعات امنیتی برای تعریف مفهوم امنیت با آن مواجهیم؛ گفتمان‌های سلبی و ایجابی است. در گفتمان سلبی عدم و یا وجود مقدار قابل مدیریت از تهدیدات نسبت به ارزش‌های بازیگر را امنیت تلقی می‌کنند. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که در صورت نبود تهدید آیا امنیت برقرار است؟ یا آسیب‌پذیری‌های محیط داخلی هم می‌تواند موجب ناامنی شود؟ در گفتمان ایجابی عدم و یا وجود مقدار قابل مدیریت از نارضایتی‌ها و نسبت قابل قبول بین خواسته‌های حتمی و داشته‌های واقعی بازیگر را امنیت می‌شناسند. امنیت ایجابی موجب تحول ماهوی در ماهیت تهدید می‌شود؛ به‌طوری که اول

تهدید را از مقوله‌ای مستقل به پدیده‌ای تبعی، دوم از بیرونی به داخلی و سوم از عینی و سخت به ذهنی و نرم تبدیل می‌کند. لذا در صورت تحقق امنیت ایجابی، به خودی خود امنیت سلبی نیز محقق خواهد بود (افتخاری، ۱۳۹۲: ۷۹ - ۷۶).

دو گانه دیگر، گفتمان‌های امنیت "مضیق" و "موسع" در زمینه ابعاد امنیت است. در حالی که گفتمان امنیت مضیق، ابعاد امنیت را به نظامی و نهایتاً اقتصادی، فقط بدان جهت که بر بعد نظامی مؤثر است؛ محدود می‌سازد. گفتمان موسع، ابعاد مختلف: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی زیست‌محیطی را برای امنیت قائل است.

با آنکه گفتمان امنیت ایجابی و ابعاد موسع امنیت مربوط به دهه‌های اخیر و از گفتمان‌های متاخر مطالعات امنیتی بشمار می‌آیند؛ رویکرد غالب، در اندیشه و عمل امیر، گفتمان ایجابی و موسع بوده است. او با وجود مهم‌دانستن دفع تهدید، تنها نبود تهدید را به معنای امنیت تلقی نمی‌کرد و آسایش، رضامندی و بسترسازی تعالی را روی دیگر سکه امنیت می‌دانست. عبارت؛ "در امنیت بودن دین و رفاهیات" که به عنوان مطلوب امنیتی، از امیر نقل شده است؛ دلالت بر همین معنا دارد. بنابراین امیر با آنکه به دلیل شرایط، ناگزیر است با مظاهر ناامنی که به شکل طغیان و شورش در جای‌جای کشور آشکار گردیده، مبارزه نماید؛ لیکن برنامه اصلی‌اش برای امنیت پایدار، توسعه همه جانبه کشور است. او با آنکه برای قدرت نظامی اهمیت قائل است و برای تقویت آن برنامه دارد؛ اما برخلاف تفکر غالب زمان خود، بر این باور نیست که امنیت از لوله تفنگ خارج می‌شود. امیر امنیت را هدفی میانی می‌بیند؛ که زمینه‌ساز رفاه، آرامش و تعالی انسان‌هاست.

آدمیت؛ برنامه‌های اصلاح و توسعه امیر، که دلالت بر رویکرد ایجابی و موسع امیر به موضوع امنیت دارد را این‌گونه تشریح می‌کند: خرید و فروش حکومت ولایات را برانداخت؛ طبقه دهقان را از ستمگری‌ها آزاد نمود؛ اصول مالیاتی را تغییر داد؛ خزانه مملکت را سروسامان داد؛ مستمری‌های گزاف شاهزادگان، درباریان، دیوانیان و روحانیان (درباری) را کاست (قبل از اصلاحات امیر حقوق صدر اعظم ایران حدود شش برابر صدر اعظم انگلستان بود)؛ حتی برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد (تا جایی که شاه برای خوشگذرانی دچار محدودیت شد)؛ میان دخل و خرج دولت موازنه برقرار کرد؛ دیوان‌خانه و دارالشرع را بر

اصول تازه‌ای بنیاد نهاد؛ اقلیت‌های مذهبی را از اجحاف‌ها رهانید؛ آزار و شکنجه را ممنوع کرد؛ رسم بست‌نشینی را برانداخت؛ رشوه‌خواری و پیش‌کش دادن حکام، دیوانیان و سیورسات لشکریان را برانداخت؛ القاب و عناوین ناپسندیده اهل دولت را برانداخت؛ مدیحه‌سرایی شاعران را منسوخ کرد؛ هرزگی، لوطی‌بازی، قداره‌بندی و عربده‌کشی مستانه در کوی و برزن را از بین برد؛ چاپارخانه و پست جدید راه انداخت؛ قانون تذکره‌دادن (گذرنامه) را بنیاد گذارد؛ آبله‌کوبی را تعمیم داد؛ یخچال‌ها را از آلودگی پاک کرد؛ کوچه‌ها را سنگ‌فرش کرد؛ بیمارستان دولتی بنا نهاد؛ گدایان شهر را جمع کرد.

از نهر کرج آب به تهران جاری کرد؛ در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه ساخت؛ در همه شهرها قراولخانه تأسیس نمود؛ به مرمت بناهای تاریخی توجه کرد؛ مدرسه دارالفنون را بنا کرد، استادان اروپایی استخدام کرد؛ به ترجمه کتاب‌های اروپایی در پاره‌ای از فنون پرداخت؛ چاپخانه‌های جدید تأسیس کرد؛ روزنامه وقایع اتفاقیه را تأسیس نمود؛ کارخانه‌های مختلف صنعتی ایجاد کرد؛ در رقابت با کالای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت کرد؛ به استخراج معادن دست زد و آن را تا ۵ سال از مالیات معاف کرد؛ مجمع‌الصنایعی از مصنوعات ایرانی تأسیس نمود؛ محصولات ایرانی را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد؛ چندین سد بر روی رودخانه‌ها ساخت؛ زراعت محصولات جدید را معمول کرد؛ شیلات خزر را از روس‌ها گرفت و به ایرانیان سپرد؛ به آبادانی خوزستان توجه مخصوص کرد؛ بازرگانی داخلی و خارجی را تقویت و راسته‌های بازار تهران و تیمچه را بنا کرد؛ امنیت راه‌ها و کاروانسراها را برقرار کرد؛ بر میزان صادرات افزود؛ آزادی واردات را محدود کرد (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۲۰ - ۲۱۹).

هاشمی‌رفسنجانی نیز برنامه‌های اصلاح و توسعه امیر را این‌گونه برمی‌شمارد: تحصیل کلیه حقوق دولت بر اساس عدالت و به تناسب درآمد؛ تعدیل حقوق‌های گزاف، مثلاً حقوق شخص شاه را از شصت هزار تومان به ده هزار تومان کاهش داد؛ جلوگیری از دست‌اندازی شاه به جواهرات خزانه کشور؛ اختصاص بخشی از بودجه کشور به عمران، آبادانی و ترویج علم و صنعت؛ اعزام استادکاران باهوش به پترزبورگ برای یادگیری و احداث کارخانه‌های صنایع بلورسازی و نخ‌ریسی و چلواربافی و چینی‌سازی تهران، کاغذسازی و کالسکه‌سازی

اصفهان، چدن‌ریزی، نساجی، شکرریزی و قندسازی ساری، کارخانه‌های حریربافی کاشان و...؛ حمایت از صنایع دستی مانند شال‌بافی به‌نحوی که با شال کشمیر رقابت نمایند و به شال امیر کبیر شهرت یافت؛ توسعه بهره‌برداری از معادن، معاف‌بودن از مالیات و ممنوع‌کردن واگذاری آن به اجانب؛ توسعه علم و صنعت با احداث دارالفنون؛ توسعه کشاورزی به‌ویژه در خوزستان و دشت گرگان؛ ساختن سد عظیم بر رود کرخه و گرگان‌رود؛ ترویج کشت نیشکر و پنبه؛ اصلاح و تجدید قنوات یزد؛ انتقال آب کرج به تهران (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۳۹ - ۸۱).

این فهرست بلند، از عناوین برنامه‌های اصلاح و توسعه امیر، نخست بیانگر نگاه ایجابی و موسع امیر در امنیت‌سازی است که نشان می‌دهد امیر در شرایط بسیار دشوار امنیتی که با مسائل جدی در حوزه امنیت داخلی و خارجی دست و پنج نرم می‌کرده اما هرگز از اقدامات زیربنایی امنیت‌ساز، برای امنیت پایدار ایران، غفلت نورزیده است. دوم، نشانگر نبوغ امیر در تشخیص مصالح ملی است. بسیاری از این سرفصل‌ها حتی امروز که قریب دویست سال از دوران امیر می‌گذرد؛ می‌تواند به‌عنوان یک برنامه مترقی برای کشور مدنظر قرار گیرد. رابرت واتسون می‌گوید: "امیر کبیر در ظرف چند سال کوتاه، کار چندین قرن را انجام داد و با نیروی نبوغ خود دوران تازه‌ای در تاریخ کشورش پیش آورد و اگر آن اندازه مهلت می‌یافت که نیت خویش را انجام دهد؛ در ردیف کسانی قرار می‌گرفت که به عقیده مردم از جانب خداوند برای مأموریت خاص خلق شده‌اند" (گرانث واتسون، ۱۳۴۸: ۳۷۶).

ابعاد امنیت

همان‌گونه که بیان شد؛ امیر ابعاد امنیت را محدود به بعد نظامی ندانسته و بر ابعاد دیگر، به‌ویژه بعد اقتصادی، تأکید دارد. در اندیشه امنیتی امیر، امنیت دست‌کم دارای ابعاد؛ نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی است. در حالی که از یک‌سو مهم‌ترین منصب امیر، قبل از صدارت، وزیر نظامی است و از سوی دیگر، تا عصر امیر، هنوز امنیت در دایره علوم نظامی و استراتژیک مطالعه می‌شده است و طبعاً انتظار می‌رفت امیر بیشتر از زاویه نظامی به مسئله امنیت بنگرد. اما نگاه کاملاً متفاوت و همه‌جانبه امیر به مسئله امنیت تعجب‌برانگیز است.

بعد نظامی در اندیشه امنیتی امیر، را می‌توان در نیروهای مسلح قدرتمندی یافت که کارویژه‌اش، "حفظ تمامیت ارضی در برابر تعرض بیگانه" و "صیانت از حاکمیت ملی در برابر شورش‌های داخلی" است. در شرایط صلح نیز کمک به برقراری امنیت عمومی وظیفه دیگری است که امیر به عهده نیروهای مسلح می‌گذارد. امیر با وجود اهمیت بسیاری که برای نیروهای مسلح قائل است؛ آنها را در خدمت حاکمیت سیاسی تعریف می‌کند و همان‌گونه که در شورش فوج قهرمانیه برای مطالبه عزل صدر اعظم نشان داد؛ دخالت‌شان را در سیاست بر نمی‌تابد.

برنامه‌های امیر در بعد نظامی امنیت، شامل: تغییر ماهیت "قشون شاه" به "ارتش ملی"، تحول سازمانی "قشون سنتی" به "ارتش مدرن"، تأسیس نیروی دریایی و خوداتکایی در صنایع نظامی است. بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته نیز به‌مثابه یک آرمان ملی همواره مورد توجه امیر بوده است.

در بعد سیاسی امنیت، نخست ممانعت از دخالت و نفوذ دولت‌های بیگانه در امور داخلی کشور و دوم جاری‌سازی فرمان حکومت مرکزی در سراسر کشور، دو هدف اساسی در اندیشه امنیتی امیر هستند؛ که با سه رویکرد: "ساخت و تحکیم نهادهای حاکمیت ملی" و "طرد نخبگان سرسپرده" و "ارتقاء نخبگان وطن‌دوست" پیگیری می‌نمود.

بعد اقتصادی امنیت نیز به‌شدت مورد توجه امیر بود. او این بعد از امنیت را در نفی استیلای بیگانه، به‌خصوص دولت‌های قدرتمند و استحکام ساخت درونی اقتصاد می‌دانست. مهم‌ترین رویکرد امیر برای امنیت اقتصادی، رونق تولید داخلی بود. او این رویکرد را با محدودسازی واردات، تشویق صنایع داخلی به ارتقاء کمی و کیفی محصولات، نوسازی صنایع داخلی، مهارت‌افزایی صنعت‌گران، تبلیغ عملی محصولات ایرانی، خوداتکایی اقتصاد، مثبت‌نمودن تراز تجاری، تقویت و تحکیم نهادهای اقتصادی داخلی، مانند بازار تهران و شهرهای بزرگ و بسط عدالت در بهره‌مندی اقتصادی پیگیری می‌کرد.

بعد اجتماعی امنیت، با آنکه جزء جدیدترین ابعاد امنیت به‌حساب می‌آید که در دهه‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته؛ در مکتب امنیتی امیر از اهمیت بالایی برخوردار است. برای او "جمعیت" و "هویت گروهی"، به‌عنوان مراجع امنیت اجتماعی، به‌ویژه درباره اقلیت‌های

مذهبی، بسیار مهم تلقی می‌شد. امیر اقلیت‌های مذهبی را از ستم حاکمان و مردم متعصب نجات داد و آنها را از قیومیت بیگانه خارج کرد و همچون سایر افراد ملت تحت حمایت حکومت مرکزی قرار داد و حتی آنها را در سازمان حکومت و نیروهای مسلح وارد نمود. او همچنین تلاش کرد برخی خانواده‌های غیرمسلمان، که جلای وطن کرده بودند را به میهن‌شان باز گرداند.

بعدی از امنیت که می‌توان آن را امنیت اخلاقی نامید و منشاء آن احکام دین مبین اسلام است؛ در حکمرانی امنیتی امیر مورد تأکید است. او فروش شراب، شراب‌خواری و تظاهر مستانه را قدغن کرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که حتی اقلیت‌های مذهبی به رعایت این مقررات مقید بوده‌اند. "روزی غلام سیاهی به خانه یک ارمنی درآمد و شراب خواست؛ وی امتناع کرد؛ غلام سیاه بیشتر اصرار نمود و بنا به اذیت گذاشت. ارمنی از ترس امیر نمی‌توانست شراب بفروشد. ناچار ظرفی برداشت و به سر کوچه آمده صد دینار سرکه شیره خرید و در آن آب ریخت و نزد غلام آورد. غلام یک دفعه آن سرکه شیره را سرکشید و بیرون دوید و چنان پنداشت که حالا باید مست شود و عریده کند. بنا به فطرت خود، صدا بلند کرد و تیغ برکشید و به دنبال این و آن دوید. مستحفظین شهر او را گرفتند و نزد امیرش بردند. (امیر) محض مواخذه ارمنی را احضار کرد که از شراب‌فروختن او مواخذه کند. ارمنی حاضر شد و قصه بازگفت: که من سرکه شیره به این سیاه داده‌ام که چنین بدمستی می‌کند. چون غلام این سخن بشنید؛ روی خود به ارمنی کرده گفت: ...چرا نگفتی سرکه شیره است که من بدمستی نکنم؟ و از حالت طبیعی بیرون نشوم؟ امیر بخندید؛ غلام را گوشمالی بداد و ارمنی را مرخص فرمود" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۲۹).

سطوح امنیت

در اندیشه امنیتی امیر سه سطح از امنیت بازشناسی می‌شود. این سطوح عبارتند از: امنیت خارجی، امنیت داخلی و امنیت عمومی.

در امنیت خارجی، امیر بر "هویت مستقل ایران"، "مواضع برابر" و "احترام متقابل" در روابط دو جانبه و "توازن در روابط با دول خارجی" تأکید داشت. قدرت‌های جهانی یعنی روسیه و انگلستان نیز از این قواعد مستثنی نبودند. او به روشنی با آراء روس‌ها و انگلیسی‌ها

مخالفت و به آنها تفهیم می‌کرد که برای ایران، تهران تصمیم می‌گیرد. تا جایی که شیل، وزیر مختار انگلستان، به این نتیجه می‌رسد که هر پیشنهادی به امیر داده شود؛ خلاف آن را عمل می‌کند. در تأسیس دارالفنون، انتظار دو قدرت بزرگ برای کمک‌خواستن امیر بی‌نتیجه بود و آن‌گاه که انگلیسی‌ها پیشنهاد دادند؛ امیر زیر بار نرفت؛ چون می‌دانست برای آنها مواضع برابر خرق عادت است. او دربارهٔ احترام متقابل نیز گفته بود: "اگر بیرق ایران را در بندرات خارجه بخوابانند؛ ما نیز بیرق ایشان را سرنگون خواهیم ساخت و اگر به فرستادگان ایران بی‌احترامی شود؛ همان بی‌احترامی دربارهٔ وزرای مختار ایشان خواهد شد (همان: ۲۱۳).

امیر، علی‌رغم میل دو قدرت بزرگ، روابط خارجی ایران را از انحصار روسیه و انگلستان خارج کرد و به تعداد بیشتری از کشورهای اروپایی توسعه داد؛ ارادهٔ او این بود که یک نوع توازن مثبت در روابط خارجی برقرار کند.

آدمیت می‌گوید: "تحركی که امیر در اساس دستگاه دولت به‌وجود آورد؛ طبیعتاً در سیاست خارجی ایران نیز مؤثر بود. خاصه اینکه دولت جهت سیاسی خود را مشخص کرد. هدف معینی داشت و به‌سوی آن مقصد پیش می‌رفت. این‌بار انفعال از جانب روس و انگلیس بود و تصادم سیاست ایران با آن دو کشور اجتناب‌ناپذیر. در این کشمکش‌ها، گاه امیر پیروز گشت و گاه شکست خورد؛ اما مهم‌تر از آن پیروزی‌ها و شکست‌ها، اینکه سیاست خارجی ایران از انحصار روس و انگلیس درآمد. از یک‌سو ایران تا اندازه‌ای ابتکار سیاسی را در دست خود گرفت و در پاره‌ای موارد در جهت عکس منافع آنان قدم برداشت و از سوی دیگر روابط سیاسی دولت را از مرز مناسبات با روس و انگلیس خارج کرد و علی‌رغم نظر هر دو، توجه خویش را به آمریکا، اتریش و پروس معطوف گردانید.

این یکی از با معنی‌ترین جنبه‌های سیاست خارجی امیر است که حد بینش و شم سیاسی او را نمایان می‌سازد. به عبارت دیگر ایران شخصیت و هویت سیاسی برجسته‌ای کسب کرد که قائم به ذات بود" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۶۳).

امنیت داخلی سطح دیگری از امنیت است؛ که در اندیشهٔ امنیتی امیر می‌یابیم. برای امیر مهم‌ترین ارزش‌هایی که در این سطح، باید حفظ شوند؛ یکپارچگی کشور و حاکمیت

حکومت مرکزی است که ما از آنها به عنوان مراجع امنیت داخلی یاد می‌کنیم. ارجحیت امنیت داخلی در اندیشه امیر کاملاً از رفتار حکمرانی او آشکار است. با این وجود، او امنیت داخلی را به شدت متأثر از امنیت خارجی می‌داند. بنابراین، همان‌گونه که تهدیدهای امنیت خارجی و داخلی، خاستگاه مشترکی دارند و آن منافع سلطه‌جویانه قدرت‌های بزرگ است؛ برنامه امنیتی امیر، در امنیت داخلی و خارجی نیز دو روی یک سکه‌اند و آن نفی استیلای خارجی و تثبیت حاکمیت مرکزی است."

از برجسته‌ترین خدمات امیر برانداختن شورش‌ها و برقرارکردن امنیت در سراسر مملکت است. او فرمان دولت را تا دورترین نقطه ایران جاری ساخت. این امر مهم را با تدبیر و بردباری و قدرت پیش برد " (همان: ۲۳۳).

امنیت عمومی سطح سوم امنیت است که برای امیر به اقتضای خاستگاه رعیتی و ملت دوستی‌اش اهمیت بسیار داشت. در واقع، در هیچ یک از برنامه‌های امیر، من جمله امنیت مردم، فراموش نمی‌شدند و مصالح آنان تحت الشعاع منافع حاکمان قرار نمی‌گرفت. او حکومت را در قبال جان، مال و ناموس مردم و اخلاق عمومی مسئول می‌دانست و حاکمانی که در این مهم، سستی می‌کردند؛ به تلخی توبیخ می‌کرد.

مال رعیت را، که پیش از این حرمتی نداشت؛ حتی اگر کیسه توتون کم بهایی بود، محترم می‌شمرد. امیر فروش شراب را قدغن و با تظاهر مستانه و ناامن‌سازی کوی و برزن به شدت برخورد کرد. قشون را که پیش از این در پادگان‌ها متمرکز بودند برای شهربانی به کار گرفت و "بفرمود در دارالخلافه تهران و بعضی شهرهای بزرگ در سر هر گذری، دولت قراولخانه بنا کند و سربازان ساخلوی که متوقف در تهران بودند در آن قراولخانه‌ها مشغول محافظت اهل شهر و دفع اشرار و گرفتن سارقین باشند" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۱۵).

مراجع امنیت

پیچیدگی مفهوم امنیت از یک سو و ضرورت "درک" این مفهوم و "اشتراک نظر" در آن از سوی دیگر، اندیشمندان را بر آن داشت تا مفهوم امنیت را اعتباراً به اجزایی تقسیم نمایند. ارکان امنیت یکی از این نوع تقسیمات است. در ادبیات رایج مطالعات امنیتی، ارکان امنیت عبارتند از: مرجع، تهدید، غایت، تأمین‌کننده، روش و ابزار تأمین امنیت؛ که در این

میان "مرجع امنیت"، مهم‌ترین رکن، اساس شکل‌گیری و مبنای اصلی تمایز نظریه‌های امنیتی است.

مرجع امنیت، با پاسخ به این سؤال شناخته می‌شود که: امنیت "چه کسی" یا "چه چیزی" مدنظر است؟ پاسخ به این سؤال ارتباط وثیقی با "نظام ارزش‌ها" و به تبع آن "جهان‌بینی" پاسخگو دارد. به‌عنوان نمونه: امام خمینی رحمت‌الله علیه، مرجعیتی برای "اسلام" قائل است که بر اساس آن، فدا شدن شخص اول جامعه اسلامی، برای حفظ اسلام را توجیه‌پذیر می‌داند. آنجا که می‌گوید: "پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم فدای اسلام شد. سیدالشهدا علیه‌السلام هم فدای اسلام شد. اسلام بزرگ‌ترین چیزی است که ودیعه خداست در میان بشر" (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۱۴).

لرد پالمرستون نخست‌وزیر بریتانیا در سده ۱۹ میلادی می‌گوید: "بریتانیا نه دوستان همیشگی دارد؛ نه دشمنان همیشگی؛ چیزی که برای ما ابدی است منافع ملی بریتانیاست. یعنی او منافع بریتانیا را مرجع امنیت و معیار دوستی‌ها و دشمنی‌ها می‌داند."

هاشمی‌رفسنجانی می‌گوید: هنگامی که معاهده ذلت‌بار پاریس را بدست میرزا آقاخان نوری دادند و چیزی راجع به عزل خودش در آن ندید خدا را شکر کرد؛ یعنی برای او، صدارتش مهم‌تر از استقلال ایران بود " (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۵۰۰).

سرلشکر وفیق السامرایي در کتاب ویرانی دروازه شرقی، نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که برای صدام حسین، امنیت ملت عراق، دولت عراق و حتی حزب بعث، هیچ کدام اهمیتی نداشتند و تنها امنیت و منافع شخص خودش مبنای هر تصمیمی بود و می‌نویسد: "همه باید به صدام وفادار باشند؛ نه به حزب" (السامرایي، ۱۳۹۶: ۵۹۷). صدام با شناسایی خودش به‌عنوان مرجع امنیت سه دهه جنگ خانمان‌برانداز را بر ملت عراق تحمیل کرد. بنابراین اینکه چه کسی یا چه چیزی، مرجع امنیت است؛ کلیدی‌ترین مفهوم در هر دیدگاه امنیتی بشمار می‌آید.

اینک می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که در اندیشه امیر، مراجع امنیت کدام است؟ به عبارت دیگر از نظر او، امنیت چه کسی یا چیزی، ولو به بهای سنگین جنگ، یا فدا شدن فرزندان ایران و حتی جان خودش، حتماً باید حفظ شود. پاسخ اجمالی به این سؤال این

است که: در اندیشه امنیتی امیر، "دین اسلام"، "یکپارچگی ایران"، "استقلال ایران"، "تمامیت ارضی ایران" و بالاخره مناقشه آمیزترین آن یعنی "سلطنت و شاه" مراجع امنیت در سطح ملی بوده‌اند.

دین اسلام

بی‌تردید امیر فرد متدینی بوده است؛ اما مقابله او با برخی خرافات در باورهای دینی مردم و درگیری‌اش با محدودی روحانیون، مانند امام جمعه تهران که سروسری با سفارتخانه‌ها داشتند؛ باعث شده است که اغلب، تدین او را با صفاتی نظیر غیرمتعصب، روشن‌بین و مانند آن مشخص می‌نمایند. هاشمی‌رفسنجانی می‌گوید: امیر مردی متدین، متعبد و مقید به اجرای دستورات دین مقدس اسلام بوده است. ولی بر خلاف بیشتر رجال متدین و متعصب آن زمان، یک روشن‌بینی و روشنفکری خاصی در اعتقاداتش داشته است. او با کمال شهامت، با بعضی از بدعت‌ها که به غلط به اسم دین به خورد مردم داده بودند مخالفت می‌کرد و بعضی از شخصیت‌های به‌ظاهر مذهبی که از نفوذ مذهبی خود سوءاستفاده می‌کردند را می‌کوبید.

اگر یک نفر مجتهد عادل روشنفکر به‌جای میرزا تقی‌خان زمامدار کشور می‌شد؛ مجبور می‌شد همان اصلاحات را بنماید. مانند مبارزه با سلطه کفار، تقویت نیروی دفاعی کشور اسلامی، مبارزه با رشاء و ارتشاء و غارت بیت‌المال، اجرای عدالت در انتصاب‌ها، ترویج صنعت، کشاورزی و استخراج معادن کشور اسلامی، مخالفت با برخی مظاهر عزاداری که مناسب روح اسلام نیست (مانند: قمه‌زنی)، ناسازگاری با بست‌نشینی که ابدًا ریشه دینی ندارد.

او در ادامه می‌گوید: من امیر کبیر را نه فقط به‌عنوان یک رجل سیاسی لایق و پاکدامن بلکه به‌عنوان یک مصلح بزرگ دینی و اجتماعی و یک زمامدار اسلامی مورد ستایش قرار می‌دهم. اگرچه او معصوم نبوده و ممکن است مانند هر فرد دیگری اشتباهاتی کرده باشد (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۴۸ - ۱۴۳).

بنابراین، در اینکه امیر فردی مذهبی و متدین بوده تردیدی نیست. اما، نگاه امیر به دین، از زاویه امنیت، موضوعی است که در اینجا می‌خواهیم بدان بپردازیم. آیا امیر، دین را مرجع

امنیت می‌دانسته است؟ به عبارت دیگر، آیا از نظر او دین چیزی است که باید امنیتش حفظ شود؟ و برای حفظ آن هزینه‌های سنگین پرداخت شود؟ به نظر می‌رسد؛ قلع و قمع فرقه منحرف بابیه، مبارزه با روحانیون سرسپرده به بیگانه و ناصالح، مقابله با پیرایه‌های بسته به اسلام و به رسمیت‌شناختن حقوق اقلیت‌های مذهبی، چهار محور اصلی مجاهدت امیر برای حفظ اسلام بوده است. از این رو تأکید داریم که در اندیشه امیر، دین مبین اسلام در زمره مراجع امنیت بوده و حفظ آن را به عنوان وظیفه حکومت می‌شناخته است.

نخست به فتنه بابیه می‌پردازیم. ماجرای که با گذشت قریب به دو قرن، هنوز منشاء بیشترین حملات از سوی فرقه ضاله بهائیت و دولت‌های حامی آنان به شخصیت تاریخی امیر است؛ اما اهمیت آن در جامعه مسلمانان ناشناخته است. با آنکه بابیان در شمایل یک فرقه مذهبی ظاهر شدند و در چند ولایت به شورش علیه حکومت مرکزی دست زدند؛ اما سیاست عملی امیر در برخورد با آنان، نه همچون اقلیت‌های مذهبی بود و نه همانند سایر شورش‌ها.

تاریخ‌نگاران اتفاق نظر دارند که برخورد امیر با بابیان بر خلاف مشی مسامحه‌آمیز سلفش، حاج میرزا آقاسی، بسیار کوبنده بوده است. این واقعیت آن قدر آشکار است که در صدرالتواریخ که به قلم دشمنان امیر و پس از قتل او نگاشته شده، آمده است: "کار میرزا علی محمد باب که از سوء تدبیر و اهمال حاجی میرزا آقاسی بالا گرفته بود در این عهد به سیاست و تأکید میرزا تقی خان دچار آمد و او را در تبریز کشتند" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۱۲). نکته مهم این است که امیر بابیان را در زمره اقلیت‌های مذهبی نمی‌شناخت. "با آنکه سیاست امیر در مورد اقلیت‌های مذهبی سیاست نرمش و انعطاف‌پذیری بوده است؛ درخصوص حزب جاسوسی بابیه سخت انعطاف‌ناپذیر بود و اعتقاد داشت که آنها باید ریشه‌کن شوند؛ زیرا به حق، درک کرده بود که اصل و نسب و ایده و عمل آنها از استعمار و در مسیر منافع استعمارگران علیه اسلام و مسلمین است" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۲۸۵). او خطاب به ظفرالدوله درباره سرکرده شورشیان زنجان می‌نویسد: "مبادا اهمال و غفلتی درباره ملا محمدعلی (زنجان) ملعون اتفاق افتد که مجال فرار و فرصت استخلاص پیدا نماید" (آل داوود ۱۳۷۱: ۱۰۳). این لحن کلام را ما در هیچ جای دیگری از امیر سراغ نداریم.

این در حالی است که مماشات حاجی میرزا آقاسی، موجب افزایش شمار فریب‌خوردگان و تعمیق انحراف سران فرقه بابیه، از ادعای نیابت به دعوی امامت گردید. "سید علی محمد باب (که) نخست خود را باب امام و ذات حروف سبعة خواند؛ در دو سال و نیم آخر زندگی‌اش عنوان نقطه اولی و مظهر الاهی را گرفت و گفت من همان قائم موعود و مهدی منتظر و امام ثانی عشر هستم (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۴۳).

امیر بر خلاف سیاستش در مواجهه با سایر شورش‌ها، که کاربرد قوه قهریه را مکرراً به تأخیر می‌انداخت؛ به بابیان مجالی نداد و بر کور کردن چشم فتنه تأکید داشت. در غائله خراسان، با وجود آشکاربودن چهره کریمه فتنه و ارتباط آن با سفارت بریتانیا، امیر قبل از لشکرکشی در چندین مرحله تلاش کرد مسئله را به تدبیر، حل و فصل نماید.

در سایر آشوب‌ها هم این سیاست جاری بود و اغلب آنها قبل از درگیری نظامی فیصله یافت. اما در برخورد با شورش‌های بابیان، شامل: در مازندران، ملا حسین بشرویه‌ای، معروف به باب‌الباب و ملا محمدعلی، بارفروشی معروف به قدوس، که چندبار قوای دولتی را در دوره آقاسی، شکست داده بودند و در زنجان ملا محمدعلی زنجانی معروف به حجت و در یزد سیدیحیی دارابی و توطئه تروریستی‌شان در تهران، رفتار کاملاً متفاوتی را از امیر می‌بینیم.

آدمیت می‌گوید حکم اعدام علی محمد باب، که مجتهدین سال‌ها قبل صادر کرده بودند به دستور امیر در تبریز اجرا شد و پس از یک سلسله جنگ‌های خونین، که در ۱۲۶۵ و سال بعد میان لشکریان دولت و هواداران باب در گرفت؛ همه سرجنبانان بابیه: بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی و دارابی در ۱۲۶۶ کشته شدند (همان: ۴۴۸). این است که تا امروز، که قریب دویست سال از آن روزگار می‌گذرد؛ امیر همچنان به خاطر شدت عملش در سرکوب بابیان، آماج حملات سردمداران این فرقه و دولت‌های حامی آنهاست، در حالی که کسی از سرکوب فتنه خراسان و کشته‌شدن سالار به دستور امیر گریبان نمی‌درد. همین "دنباله‌دار بودن" بابیه، نشانگر آنست که امیر در تشخیص اصل و فرع خطا نکرده است. او خود نیز زمانی که می‌خواهد از سرکوب شورش‌ها سخن بگوید؛ با آنکه علی‌الظاهر فتنه سالار از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ سرکوب بابیه را مقدم و مشخص می‌دارد و می‌گوید: "فرقه

بابیه و سایر اشرار و مفسده‌جویان کل ممالک محروسه پادشاهی بالمره قلع و قمع شده‌اند که احدی از آنها به هم نمی‌رسند. ممالک محروسه ایران به حمدالله طوری امن و امان است که هیچ‌کس در هیچ عهدی ندیده است" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۶۶).

آری، تصور اینکه اگر یک رویداد تاریخی رخ نمی‌داد چه پیامدهایی داشت؛ بسیار دشوار است. ولی بی‌تردید، اگر امیر ریشه بابیه را در ایران نمی‌سوزانید؛ امروز ما از لحاظ مذهبی، فرهنگی و سیاسی شرایط کاملاً متفاوتی داشتیم. همچنین باید اذعان داشت که اگر خدمت امیر کبیر به ملت ایران، تنها همین بود که آنان را از شر فرقه منحرف بابیه رهانید؛ آن‌گاه عدل او را در بین سیاستمداران پیش و پس از او دشوار توان یافت.

محور بعدی در مرجع امنیت تلقی‌کردن دین در اندیشه امیر، مبارزه او با روحانیون سرسپرده و ناصالح بود. در حالی که کثرت دشمنان سیاسی امیر اقتضا داشت؛ او خود را با روحانیت که اتفاقاً نفوذ بسیاری نیز در جامعه سنت‌گرای ایران داشتند؛ درگیر نکند. مبارزه امیر با روحانیون یادشده موجب گردیده که درباره رابطه امیر با روحانیت شیعه، قضاوت‌های متفاوتی، صورت گیرد. اما هنگامی که به سراغ مصادیق می‌رویم؛ در می‌یابیم که مخالفت‌های امیر نه تنها با نهاد روحانیت نبوده بلکه در جهت دفاع از دین بوده است. رابطه امیر با روحانیت در تبریز و تهران نیکوست. امیر حضور روحانیت را در محاکم شرع تقویت کرد؛ خود از قضاوت اجتناب نمود و به آراء قضایی ایشان احترام گذاشت.

در واقع؛ برخورد امیر با آسیب‌هایی است که متوجه این گروه به‌عنوان سمبل تشیع بوده و اقدام امیر در راستای صیانت از اسلام تحلیل می‌شود. شاید مهم‌ترین این رویدادها مربوط به رفتار امیر با امام جمعه تهران باشد. میرزا محمد مهدی، امام جمعه تهران، یکی از لبه‌های برخورد امیر با یک روحانی تراز بالاست. قدر مسلم، امیر از او خرسند نبود؛ هر چند که حرمتش را مراعات می‌کرد. در نامه‌ای به شاه می‌نویسد: "منزل امام جمعه برای دیدن رفته بودم؛ چون آن وقت که در کن بودم؛ تعزیه‌ای برای او روی داد؛ دیدن نکرده بودم". اما نقل‌های مختلفی درباره دخالت امام جمعه، در شورش سربازان فوج قهرمانیه و تعرض به خانه امیر و مطالبه عزل امیر و همین‌طور غائله زنان اصفهانی علیه دولت گفته می‌شود که ما از آنها عبور می‌کنیم.

اما آنچه محرز است حسن رابطه او با سفارتین است. شیل وزیر مختار بریتانیا به پالمستون وزیر خارجه آن کشور می‌نویسد: "وزیر مختار روسیه به تازگی انفیه‌دان الماس نشانی که روی آن صورت امپراتور روس نقش شده بود؛ به امام جمعه هدیه کرد. هدیه امپراتور موجب حرف و گفتگو شد و میان علما و افراد صاحب نفوذ ایجاد هم‌چشمی زیاد نمود. امام جمعه از مرحمت تزار به خود می‌بالد و به عمد، نمی‌خواهد موضوع آن تحفه را به اطلاع شاه و امیر نظام برساند. میانه او و امیر هم چندان گرم نیست. پس از چند روزی امیر به وی پیغام فرستاد که رفتار او در پذیرفتن آن هدیه و اطلاع‌دادن به دولت، بسیار ناپسندیده و ناشایسته می‌باشد. امام جمعه که از حسد روحانیان آگاه گشته بود؛ بهراسید و روز بعد انفیه‌دان و نامه وزیر مختار روس را به‌نظر امیر رسانید" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۲۵). می‌بینیم این عمل امیر نه‌تنها تعریضی به حریم روحانیت نیست بلکه در جهت منزّه‌شدن دامن روحانیت از بیگانه‌گرایی رایج در میان رجل سیاسی آن دوران است.

محور بعدی تلاش امیر برای صیانت از اسلام، مبارزه با پیرایه‌های بسته‌شده به دین بود که موجب وهن تشیع می‌شد. اگر امیر، نگاه مرجع امنیت بودن به دین نداشت؛ چرا باید در آن شرایط دشوار سیاسی و امنیتی، به چنین مسئله حساسیت‌زای اجتماعی، در جامعه سنت‌گرای ایران ورود نماید؟ به‌عنوان نمونه: در اوان صدارت امیر، حادثه‌ای در تبریز رخ داد که بیانگر اوج خرافاتی‌گری در بین عوام و حمایت غیرمسئولانه برخی از علما بود که هدف برخورد شدید امیر قرار گرفت.

داستان از قول نادر میرزای قاجار به این شرح است: "قصابی در وسط میدان صاحب‌الامر می‌خواست گاوی ذبح کند. گاو از زیر دست وی در رفت و به مقام صاحب‌الامر گریخت؛ قصاب ریسمانی برد و در گردن گاو انداخت تا او را بیرون بکشد؛ گاو زور داد و قصاب به زمین خورد و در حال، قالب تهی کرد. در این حال بانگ صلوات مردم بلند شد و این امر معجزتی تلقی گردید. بازار را تا یک ماه آذین بستند. تبریز شهر صاحب‌الامر بشمار آمد و مردم خود را از پرداخت مالیات و توجه به حکم حاکم معاف دانستند. گاو را به منزل آقا میرفتاح بردند. مردم دسته دسته با نذر و نیاز به زیارت گاو رفتند و به شرف سم بوسی‌اش نائل گردیدند. در ظرف یک ماه مویی بر بدن گاو باقی نماند و همه به تبرک رفت. مسجد

نیز مورد عنایت خاص قرار گرفت؛ کور، گنگ، لنگ، غرفه‌ها و شاه‌نشین‌های آن را پر کرد. هر روز معجزه و آوازه‌ای تازه بر سر زبان‌ها افتاد. بزرگان پرده، فرش و ظرف می‌فرستادند. کنسولگری انگلیس هم چهل چراغی فرستاد که هم‌اکنون (زمان نادر میرزا) زیر گنبد مسجد آویزان است" (نادر میرزا تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز).

امیر، چنان از این خرافه‌پرستی برآشفته که با وجود سابقهٔ دوستانه، میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم را که حامی غائله بودند؛ به تهران فراخواند؛ آنها از آمدن امتناع کردند؛ امیر، سلیمان‌خان را فرستاد؛ هر دو را به تهران آوردند و تا امیر بر سرکار بود تحت‌الحفظ بودند.

بست‌نشینی پیرایهٔ دیگری بود که به دین بسته شده بود. این رسم غلط، از اماکن مقدس و بقاع امامزادگان شروع شد و به بیت روحانیون برجسته توسعه یافت و عجیب اینکه، سپس به سفارتخانه‌های خارجی و حتی کنسولگری‌ها هم کشیده شد. با آنکه در وانفسای بی‌قانونی ماقبل امیر، گاه افراد مظلوم از این قاعده منتفع و از جور حکام نجات می‌یافتند؛ ولی در نظم پی افکندهٔ میرزا تقی‌خانی، مقری برای اشرار و مجرمان شده بود. بدین‌خاطر امیر در سال ۱۲۶۶ آیین بست را ملغی کرد.

"امیر ابتدا دستگاه قضایی را از تمام عیوبی که ممکن بود باعث تضییع حقوق ضعفا شود پاک کرد و سازمان اطلاعات و ادارهٔ آگاهی مفصل و سالمی در راه خدمت به خلق و نظارت بر روابط طبقات بالا با طبقات ضعیف و محروم (نه برای حفظ منافع هیئت حاکمه) در سراسر کشور به‌وجود آورد و از این راه جداً جلو تجاوز و ستم را تا آنجا که امکان داشت گرفت و به پارتی‌بازی و اعمال نفوذ در روابط اجتماعی خاتمه داد. در چنین اجتماعی، بست نه‌تنها ضرورت ندارد؛ بلکه باعث تعطیل قانون و حدود و مایهٔ بدنامی و هتک احترام اماکن مقدس، شریف و مورد احترام است و هم مخالف روح اسلام، که هدفش پاک‌کردن جامعه و اجرای حدود قانونی و سوزاندن ریشهٔ فساد، هرزگی و سرکوبی اشرار و الواط مزاحم است؛ می‌باشد" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۵۵).

در این میان برخی روحانیون من‌جمله امام جمعهٔ تبریز، حکم امیر را توهین به مقدسات و روحانیت تلقی و مقاومت‌هایی کردند؛ اما امیر که با فراست، قبل از صدور حکم، امام

جمعه تهران را با خود همراه کرده بود؛ بست‌نشینی را برانداخت. درباره سایر پیرایه‌ها و خرافه‌های بسته‌شده به دین، مانند قمه‌زنی نیز کم و بیش همین رفتار را از امیر می‌بینیم. و بالاخره اقدام بسیار مهم امیر در پاس‌داشتن حریم اسلام، به رسمیت‌شناختن حقوق اقلیت‌های مذهبی است. با وجود برخی تلاش‌های مثبت، تاریخ قاجار، قبل و پس از امیر شاهد تعرض مکرر به حقوق اقلیت‌های مذهبی است.

تشکری می‌نویسد: فشار بر زرتشتیان بنابر مضمون نامه‌ای از وزیر یزد در رمضان ۱۲۶۲ به عامل انارک، چنان گسترش یافته بود که حتی برای ذبح گوسفند نیز از آنان مبلغی را می‌گرفتند. افزون بر رفتارهایی که به تدریج عرف حکام، به‌ویژه در مناطق دورافتاده شده بود؛ از مهم‌ترین مصائب زرتشتیان نظارت نداشتن حکومت مرکزی در نحوه دریافت جزیه بود. به‌ویژه تا پیش از امیر، جزیه بزرگ‌ترین محل درآمد حکام بشمار می‌رفت. در سال ۱۲۶۵ زیاده‌ستانی‌های رایج در اخذ جزیه شصت تن از زرتشتیان روستای ترک‌آباد را مجبور به پذیرش اسلام کرد.

موبد موبدان یزد در ذیقعدۀ ۱۲۶۲ برای رهایی از زجر و شکنجه مأموران حکومتی به بست‌نشینی در خانه علما روی آورد. مرگ محمدشاه، زمینه‌ای مناسب برای شرارت یاغیان به‌وجود آورد و در یزد لوطیان شهر، به ریاست فردی با نام محمدعبدالله موفق شدند ضمن اخراج حاکم شهر زمام امور را در اختیار گیرند. در این میان محمدعبدالله، که محلی سهل‌تر از زرتشتیان در تأمین هزینه‌ها نمی‌یافت؛ با سه هزار ریال باج از تاجری زرتشتی و جلوگیری از تعدی دیگر لوطیان به اموال عمومی، اعتباری نزد عوام یافت. به واقع اقدام محمدعبدالله، که در بستری از رضایتمندی و سکوت اجتماعی رخ داد؛ الگویی برای اشار دیگر شد؛ تا ضمن یورش به خانه برخی از زرتشتیان اموال آنها را به غارت برند.

اما در دوران امیر هنگامی که حکومت یزد را محمدحسن‌خان، سردار ایروانی، در دست داشت و آقاخان ایروانی، عموزاده وی، به نیابت از او حکم می‌راند، ملارستم، برادر ملابهرام که کلانتر طایفه زرتشتیان بود؛ طی نامه‌ای شرح ماجرای را به صدر اعظم گزارش کرد و امیرکبیر در پاسخ، به نایب‌الحکومه یزد، آقاخان ایروانی، فرمان داد: کمال رعایت و حمایت درباره او و طایفه مجوسیه به‌عمل آورده، جزیه آنها را از قرار فرمان مبارک

که مقرر شده است؛ ملا بهرام کلانتر در دارالخلافة به مقرب الخاقان محمدحسن خان سردار برساند. از آن قرار معمول داشته آن عالیجاه مطالبه ننماید و متعرض آنها نشود. می‌باید آن عالیجاه از قرار نوشته عمل نموده، طوری با مشارالیه و طایفه مزبور رفتار کرده که در کمال آسودگی و فراغت مشغول رعیتی خود بوده، به دعاگویی دوام دولت قاهره اشتغال نمایند (تشکری، ۱۳۹۱: ۳۰ - ۲۷). این تعرض‌ها که نمونه آن در تاریخ دوران صفویه تا قاجار کم نیست؛ پیامدهای امنیتی بسیاری داشت که برخی از آنها عبارت بودند از:

■ **اظهار دروغین گرویدن به اسلام برای رهایی از ستم**، که موجب شکل‌گیری گروه‌های دو هویتی می‌گردید. کسانی که در ظاهر مسلمان بودند و در خفا به کیش آباء خود عمل می‌کردند. مسئله‌ای که تا امروز هم دامنگیر جامعه ماست. حیدری در مقاله‌ای که در نشریه مکتب اسلام به چاپ رسیده است؛ می‌نویسد: "یهودیان در زمان‌هایی که در ایران زمین حضور داشتند، دوره‌هایی از فشار، تعقیب و شکنجه را پشت‌سر گذاردند و برای فرار از آزار و اذیت‌ها به ترفندها و روش‌های مختلفی روی آوردند. یکی از راه‌های مؤثری که آنان برای کاستن از فشارها پیش گرفتند، زندگی "آنوسی" وار بود. به این معنا که یهودیان با پذیرفتن ظاهری اسلام و پایبندی پنهانی به دیانت یهود، حیات دوگانه‌ای را آغاز می‌کردند و گاهی برای سالیان دراز به همین شیوه زندگی می‌نمودند. این روش زندگی، به‌ویژه از عصر صفویه به بعد، ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است. عامل ترس و اجبار، محرک بسیاری از یهودیان برای گزینش این سبک زندگی بوده است؛ اما ادامه روند پنهان‌سازی در ادواری که سیاست تسامح و تساهل بر جامعه حاکم بوده است؛ نشان می‌دهد برخی از یهودیان انگیزه‌های دیگری، چون برخورداری از امتیازات مالی، گریز از تبعیض‌های اجتماعی و سوءاستفاده از پوشش اسلام برای ضربه‌زدن به این دین را از درون دنبال می‌کردند. به‌طور کلی، کسانی که از یهود و یا هر دین دیگری به اسلام می‌پیوستند؛ جدیدالاسلام خوانده می‌شدند. گروهی از یهودیان با اختیار و به‌طور واقعی به اسلام می‌گرویدند و تعداد کسانی که به این شیوه تغییر کیش می‌دادند اندک است. گروهی هم از سر اجبار و به واقع مسلمان می‌شدند. عده‌ای از یهودیان مدتی پس از تغییر کیش، در حفظ باورها و سنت‌های یهودی می‌کوشیدند؛ اما

به تدریج در جامعه مستحیل می‌شدند و خود یا فرزندان‌شان به‌طور واقعی مسلمان می‌شدند. گروه دیگری از یهودیان از سر اجبار و یا حتی گاهی از سر اختیار، به‌ظاهر مسلمان می‌شدند و به‌طور پنهانی به دین یهود پایبند بودند. این گروه، آنوسی‌ها هستند" (حیدری، ۱۳۹۴: ۱۹۶). این پدیده علاوه بر رواج نفاق در جامعه اسلامی، که از بزرگ‌ترین تهدیدات امنیتی جامعه اسلامی است؛ زمینه سوءاستفاده امنیتی بیگانگان از این قشر به‌ظاهر مسلمان را فراهم می‌آورد.

■ **سرسپردگی اقلیت‌های مذهبی به اجانب و فراهم آمدن زمینه دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران؛** آن‌طور که درباره ارامنه تبریز نقل می‌شود: "در رجب ۱۲۶۷ به دولت اطلاع رسید که کنسول روس در آنجا قصد تأسیس مدرسه‌ای را دارد. پول ساختمان آن را نیز پرداخته و در مراسم خاصی که سنگ بنای مدرسه نهاده شد؛ به سلامت امپراتور دعا خوانده‌اند. از آن گذشته قرار بود آموزگاران مدرسه تبعه روس باشند و دو زبان ارمنی و روسی را تعلیم دهند. امیر بی‌درنگ به حمزه میرزا، حکمران آذربایجان دستور فرستاد: از ساختن چنین مدرسه‌ای به‌عنوان مدرسه اجنبی جلوگیری به‌عمل آورد؛ زیرا هیچ مقام خارجی اجازه برپاکردن این‌گونه مدرسه‌ها را در ایران ندارد. در ضمن مقرر داشت: که اسقف روسی ارمنی تبریز حق هیچ نوع مداخله‌ای در امور جماعت ارمنی ندارد؛ مگر در کارهایی که به انحصار، جنبه مذهبی داشته باشد. امیر که یکسال پیش فرمان الغای حمایت دولت انگلیس را نسبت به ارامنه تبریز صادر کرده بود و دست کنسول آن دولت را از دخل و تصرف در امور آنان بریده؛ البته اجازه نمی‌داد روس‌ها همان بساط را بچینند. پس نقشه بنای مدرسه را به آن صورت برهم زد. نظر دولت این بود: از آنجا که طایفه ارمنی مانند دیگر اقلیت‌های مذهبی تبعه ایران هستند؛ هر تقاضایی دارند باید بدون واسطه دولت خارجی به امنای دولت عرضه دارند و هر خواهش معقولی پذیرفته می‌گردد. از این‌رو از پیشوای ارامنه تبریز در محرم ۱۲۶۸ نامه‌ای رسید که از دولت اذن و اجازت به آنها داده بشود که مکانی برای اطفال خود بسازند که مشغول تحصیل علوم شوند. موافقت شد و به حمزه میرزا تصریح گردید: که مراقبت نماید باعث و بانی بنا و معلّم و متعلّم از تبعه این دولت علیه (ایران) باشند و از پول رعیت دولت علیه ساخته شود" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۳۹).

بدین ترتیب، امیر با به رسمیت شناختن حقوق اقلیت‌ها و مبنا قرار دادن احکام اسلام، در برخورد با آنان که زمینه‌ساز گرویدن داوطلبانه، واقعی ولی تدریجی آنان به اسلام می‌شود؛ مانع از بروز تهدیدات امنیتی یادشده گردید.

یکپارچگی ملی

منظور از یکپارچگی حفظ کل بودن است. اینکه اندام مختلف یک موجودیت، بستگی و مناسباتشان، با یکدیگر حفظ شود. تمایز یکپارچگی با تمامیت ارضی در این است که یکپارچگی، ناظر بر جامعه است؛ در حالی که موضوع تمامیت ارضی، جغرافیاست. ویژگی یکپارچگی به عنوان مرجع امنیت این است که بر هر واحد اجتماعی، مانند: خانواده، گروه، ملت، امت و... قابل انطباق است. به نظر می‌رسد؛ در اندیشه امنیتی امیر یکپارچگی ملت ایران مرجع امنیت بوده است.

همان گونه که در فصل دوم بیان شد؛ در سال‌های پایانی سلطنت محمدشاه، امور مملکت به سستی گرایید و زمام امور ولایات از دست دولت مرکزی خارج شد. با مرگ او آخرین رشته‌های این طناب پوسیده هم گسست. شاه مرد و حاج میرزا آقاسی که مدعی بود شخص اول مملکت است و می‌بایست انسجام کشور را حفظ کند؛ به قول لسان‌الملک: "بر خویشتن هراسناک شد؛ نه در سكرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمد و نه بعد از فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت" (لسان‌الملک، ۱۳۷۷: ۹۳۲). او بیمناک از مخالفان، امور کشور را رها کرد. اول به یافت‌آباد، بعد به ری و نهایتاً به عتبات عراق، گریخت. کشمکش قدرت در تهران درگرفت. میرزا آقاخان نوری چوب خورده، به خاطر رفتن به سفارت انگلیس، یا ارتباط با ملکه مهدعلیا، از تبعید بازگشت و "از دم دروازه به کاردار سفارت انگلیس ورود خود را اطلاع داد و اجازه دخول گرفت" (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۸۱) و عهد خود را با سفارت انگلستان و مهد علیا تجدید کرد. هواخواهان آصف‌الدوله، صدر اعظم اسبق و مقیم بغداد هم، با محوریت سفارت انگلیس دست به کار شدند تا میوه طغیان سالار (فرزند آصف‌الدوله) در مشهد را در تهران بچینند.

اقبال‌آشتیانی درباره فتنه سالار می‌گوید: اگر کفایت میرزا تقی‌خان نبود؛ بیم آن می‌رفت که آتش آن فتنه، غالب نقاط ایران را بگیرد؛ حتی سلطنت را هم از خاندان فتحعلی‌شاه

یعنی شعبه قوائلو منتزع و به شعبه دولو که خاندان سالار باشد منتقل نماید (همان: ۱۰۳). در ولایات هم، از یک سو یاغی شدن حاکمان و از سوی دیگر شورش مردم و مزید بر همه فتنه بابیه، زمینه را برای از هم پاشیدن شیرازه کشور فراهم آورد.

بی تردید، بازگرداندن یکپارچگی به کشور، مهم‌ترین مسئله امنیتی امیر در آغاز کار بود. هزینه سنگینی که امیر برای این منظور پرداخت؛ بیانگر مرجعیت یکپارچگی کشور، در اندیشه امیر است. او با آنکه همواره ابزار نرم را ترجیح می‌داد و تلاش می‌کرد با سرانگشت تدبیر، مسائل امنیتی را حل و فصل کند و از خونریزی اجتناب نماید؛ لیکن برای یکپارچه‌ماندن کشور، در موارد ضرورت از شدت عمل فرو گذار نکرد.

پس از کشمکش‌های قدرت در تهران، که با حکم شاه به امیر، در ظاهر فروکش کرد؛ مهم‌ترین چالش تجزیه‌طلبانه پیش‌روی امیر، مربوط به خراسان بود که جراحی مزمن شده بود و تلاش‌های مکرر شاه غازی، برای برچیدن آن با شکست مواجه گردیده بود. غائله‌ای که سری در بغداد داشت که آصف‌الدوله در آنجا مقیم بود و سری در سفارت انگلیس، که همیشه به پریشانی در مرزهای شرقی ایران، که مایه آرامش حکومت کمپانی هند شرقی بود؛ علاقه نشان می‌داد.

آدمیت، چگونگی حل غائله خراسان را این‌گونه بیان می‌دارد: امیر، نخست حمزه میرزا را از خراسان احضار کرد و برادر وی سلطان مرادمیرزا را که از کافی‌ترین افراد خانه قاجار بود؛ به فرمانروایی آن سامان مأمور کرد. امیر درخواست کاردار انگلیس برای اجازه ورود آصف‌الدوله، پدر سالار را که در بغداد بسر می‌برد؛ به ایران را رد کرد. سپس حاجی نورمحمدخان عم سالار را با سلیمان‌خان افشار که از دوستان قدیمی جعفرقلی‌خان، همدست سالار بود؛ روانه خراسان کرد. نورمحمدخان مأمور بود که از سالار دلجویی نماید و سلیمان‌خان وظیفه داشت تا جعفرقلی‌خان را از سالار جدا کند. جعفرقلی‌خان از سالار فاصله گرفت و این ضربه سختی به سالار بود؛ ولی سالار پیام‌های مسالمت‌آمیز امیر را، دلیل بر عجز او گرفت.

آدمیت می‌افزاید: بار دوم امیر تهدید و تدبیر را با هم به کار برد. از یک طرف چراغعلی‌خان کلهر را که از معتمدینش بود؛ برای تحبیب سالار به مشهد روانه کرد و از سوی دیگر قوایی

به سوی خراسان فرستاد که برای ترساندن بود؛ نه ستیز. چراغعلی خان موفق نشد و نزدیک بود به قتل برسد که با حيله از مشهد خارج شد. چون کوشش صلح جویانه امیر به جایی نرسید؛ تصمیم گرفت به شهر حمله کند. سپاه کافی به کمک سلطان مرادمیرزا فرستاد و میانجی‌گری وزیر مختار انگلیس را، که در واقع منشاء این فتنه بود و وزیر مختار روسیه را هم با خود هم‌رأی کرده بود؛ نپذیرفت. سلطان مرادمیرزا مشهد را به محاصره گرفت.

میرزا تقی‌خان نقشه عمومی عملیات را تحت نظارت خود داشت و مرتب سپاه و سلاح می‌فرستاد. وقتی فرمان یورش را صادر کرد که به پیروزی اطمینان یافت. سرانجام، مشهد روز شنبه هشتم جمادی الاولی ۱۲۶۶ مقارن با عید نوروز فتح گردید. وساطت وزیر مختار انگلیس برای نجات جان سالار (که طبعا مانند پدرش آصف‌الدوله، ذخیره بریتانیا برای فتنه‌های آتی بود) هم به جایی نرسید (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۳۸ - ۲۳۵). نگارنده صدراالتواریخ که فرزند قاتل امیر است نیز نمی‌تواند این خدمت امیر را نادیده انگارد و می‌نویسد: "و بهتر خدمتی که میرزا تقی‌خان امیر به نظام کرد؛ آن بود که حسن‌خان سالار را که آتش جهنده و برقی دمنده بود؛ دفع داد" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۱۱).

مفهوم کشور و ملت در اندیشه امیر، هر چند در بیان، به ملک و اولاد شاه تعبیر می‌شود و مستلزم یکپارچگی است؛ در تعارضی فاحش با باور شاهان قاجار است که ایران را سرزمین اشغال‌شده و مردم را بردگانی شکست‌خورده می‌دانند. اقبال‌آشتیانی با نقل داستانی، رمز ناکامی محمدشاه و توفیق امیر، درباره فتنه مشهد را بازگو می‌کند.

او می‌گوید: محمدشاه به هنگام سان‌دیدن از سپاهی که عازم مشهد بود؛ خطاب به آنها گفت: ای سرباز و سوار، زن و بچه خراسانیان یاغی را به شما بخشیدم؛ بروید هر چه می‌خواهید بکنید. اما امیر به هنگام اعزام سپاه گفت: مراد میرزا، خراسان ملک شاه است و خراسانیان اولاد شاه. تو مأموری با این سربازان بروی یک نفر حسن‌خان سالار را که می‌گویند یاغی شده بگیری و اگر شنیده شد که یک سرباز، حتی یک توبره کاه بی‌پول و بی‌رضایت از خراسانی‌ها گرفته و تو شکم آن سرباز را ندریده‌ای، شاه شکم تو را خواهد درید (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). این خبرها هر دو به گوش خراسانیان رسید و این شد که:

قشون محمدشاه را خلع سلاح نموده و سربازان را کشتند. اما ولایت به ولایت دروازه را به روی سپاه امیر گشودند.

سایر شورش‌ها هم که عناوین آن در فصل قبل آمد با همین سیاست آرام شد. "این حال آشوب داخلی توأم با پریشانی لشکر و خزانه خالی، بزرگ‌ترین دشواری‌های آغاز کار امیر بود و از برجسته‌ترین خدماتش برانداختن همان شورش‌هاست و برقرار کردن امنیت در سراسر مملکت. فرمان دولت را تا دورترین نقاط ایران جاری ساخت. این امر مهم را با تدبیر و بردباری و قدرت پیش برد. طرفه اینکه بیشتر آن یاغی‌گری‌ها را با ملایمت و از راه تغییر حکام فرو نشاند و برخی را با مهر، کین و ترسانیدن. هر کجا این شیوه‌ها مؤثر نگردید سیاست قاهرانه کار را تمام کرد. در این مورد سیاستش جرّار بود و گرنه در موارد دیگر به بخشیدن و تبعیدساختن و یا زندانی نمودن سرکشان اکتفا نمود" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۳۳).

به نظر می‌رسد؛ آنچه برای امیر اصل بود؛ حفظ یکپارچگی ملت ایران و تبعیت همه فرمانروایان، از دولت مرکزی بود. از این اصل به هیچ‌روی کوتاه نمی‌آمد؛ اما در فروع، انعطاف بسیار داشت و تا گره‌ای با دست باز می‌شد؛ به دندان باز نمی‌کرد و با آنکه امیر نظام بود؛ اقدام نظامی آخرین گزینه‌اش بود.

استقلال ایران

استقلال دارای جنبه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و این وجوه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بدون تحقق شکل حقوقی حاکمیت ملی نمی‌توان انتظار استقلال سیاسی داشت و بدون توجه به استقلال سیاسی، هویت فرهنگی مستقل محقق نمی‌شود. مفهوم استقلال در ارتباط با حاکمیت ملی قابل درک است. حاکمیت ملی دارای دو وجه درونی و بیرونی است که وجه بیرونی آن در مفهوم استقلال متبلور می‌گردد. استقلال سیاسی به معنای مستقل بودن هیئت حاکمه یک کشور از نفوذ دولت‌های بیگانه و تصمیم‌گیری آنان به صورت مستقل است.

همان‌طور که در فصل پیشین بیان شد؛ در پایان دوران محمدشاه، اثری از استقلال برای ایران باقی نمانده بود. عهدنامه‌های یک‌سویه، کاپیتولاسیون، سرپرستی اقلیت‌های مذهبی از سوی بیگانگان، امر و نهی وزرای مختار انگلیس و روسیه به دربار، دولت، والیان و دخالت

تحقیرآمیز آنها در تمام شئون کشور، از یکسو و سرسپردگی رجل سیاسی و حتی درباریان و حرمسرا از سوی دیگر، کار را به جایی رسانده بود که حاج میرزا آقاسی را هم که ادعای تابعیت روسیه داشت؛ به ستوه آورده بود.

اینک امیر با هر نوع استیلای بیگانه در امور کشور مخالف بود. او این مخالفتش را از همان تبریز آشکار کرد. هنگامی که ترجیح داد برای هزینه انتقال ولیعهد به تهران، از تجار تبریزی قرض بگیرد؛ ولی زیر بار منت کنسول روس و انگلیس، که به تبع ذلت‌پذیری قاجار، اولین گزینه تأمین هزینه سفر بودند؛ نرفت. امیر به همه پیشنهادهای روس‌ها و انگلیسی‌ها با بدبینی تمام می‌نگریست و گاه درست خلاف آن عمل می‌کرد.

وزیر مختار انگلیس به وزیر امور خارجه آن کشور می‌نویسد: "شیوه امیر این است که هر پیشنهادی که از جانب خارجیان بشود؛ رد می‌کند" (همان: ۴۶۵). یا در جای دیگر به امیر می‌نویسد: "هر چند در بعضی فقره که دوستدار اظهار کرده است؛ چه در ظاهر و چه در باطن به عکس نتیجه بخشیده است و آن جناب چنین دریافت کرده‌اند که این قسم مرعی داشتن (یعنی بالعکس) بهتر از سایر شقوق است." (همان: ۲۴۵) و در جای دیگر کاردار انگلیس می‌نویسد: "سفیر روس میانه خوبی با امیر ندارد. پیش از این روس‌ها عادت کرده بودند که هر حکمی بدهند؛ انجام پذیرد. مخالفت امیر با این رویه و تسلیم‌نشدن او، موجب این توهم گردیده که دالگوروکی (وزیر مختار روس) بگوید نسبت به دولت او بی‌عدالتی می‌شود" (همان: ۴۶۶). یعنی او در ابتدا تصور می‌کرد امیر به نظرات انگلیس‌ها توجه می‌کند و نسبت به خواسته‌های او بی‌اعتناست.

اینها نشان از این واقعیت دارد که امیر به تجربه دانسته بود که هیچ خیری در توصیه‌های آنان نیست. حتی اگر در جایی از قضا، خواسته بیگانگان با نظر حاکمیت هم راستا بود؛ امیر در اجرا تصریح می‌کرد که این بر اساس تشخیص خودی است و نه مطالبه اجانب. مانند فرمان منع شکنجه، که امیر درباره آن می‌نویسد: "شاهنشاه بی‌آنکه تعهدی در این باب (الغای شکنجه) به دولت دیگر نمایند؛ به صرافت طبع همایون، محض اینکه فرض رعیت‌پروری، مملکت‌داری و امور داخله خودشان می‌دانستند، منشور سلطنت را صادر فرمودند" (همان: ۲۱۷).

همچنین اگر کسی به هر نحو مورد توجه اجانب قرار می‌گرفت؛ از چشم امیر می‌افتاد. شیل می‌نویسد: "رئیس ایل قشقایی از این جهت مورد تنفر امیر است که از هواخواهان قدیم و ثابت انگلستان بشمار می‌رود." (همان: ۴۶۵) و گفتیم که چگونه امام جمعه تهران به‌خاطر دریافت هدیه از روس‌ها مورد عتاب او قرار گرفت.

شیل همچنین می‌گوید: "نظر امیر نظام، علیه روسیه است؛ اما نه اینکه دوستدار انگلستان باشد و نیز تصور نمی‌کند که انگلستان خیرخواه ایران است. بزرگ‌ترین هدفش این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هرچه ممکن باشد؛ بی‌مقدارتر بنماید" (همان: ۲۱۷).

در جمله اخیر نکته مهمی است. امیر می‌دانست که این بیگانه‌پرستی در فرهنگ عامه رسوخ کرده و تلاش می‌کرد؛ به قول خودش به مردم حالی کند که اراده حاکم، اراده دولت است و نه سفارتین. امیر همان‌طور که به رجل سرسپرده بی‌اعتنایی می‌کرد؛ به مردان شریف و کسانی که حمیت ملی داشتند؛ محبت داشت و آن را اظهار می‌کرد؛ تا فرهنگ‌سازی کند. او به میرزا جعفرخان مشیرالدوله می‌نویسد: "می‌دانید که قلبا به شما محبت دارم و هیچ مضایقه‌ای از شما ندارم؛ زیرا که می‌دانم که چقدر به کار خدمت دولت می‌آیید و تا چه حد غیرت ملت و خاک خود دارید" (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۱۹۹).

"حقیقت این است که در میان تمام زمامداران و رجال دوره قاجار، هیچ‌کس را از این نظر (استقلال‌خواهی) به پایه میرزا بزرگ و قائم مقام و امیر کبیر نمی‌شناسیم و داوری در این قضیه دشوار است که از لحاظ بینش سیاسی و سخت‌پایی در مقابله با قدرت اجنبی کدام یک حائز مقام برترین است. به حقیقت، در اصالت هویت سیاسی هر سه، شخصیت واحد دارند و با رفتن آنان این اصالت نیز از میان اهل دولت یکباره رخت بربست. اغلب ایشان (رجال سیاسی پس از امیر) مرعوب و یا مجذوب فرنگیان گردیدند" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۱۶۵).

"دولت‌های روس و انگلیس، میرزا تقی‌خان را به‌عنوان نماینده استقلال‌طلبی ایران می‌شناختند و از او حساب می‌بردند. پس از عزل امیر، مشیرالدوله، از کمیسیون مرزی ایران و عثمانی می‌نویسد: "حالا نمایندگان روس و انگلیس تغییر سلوک داده‌اند و دانسته‌اند که این ایستادگی‌ها و سختی‌ها از وجود شخص خود میرزا تقی‌خان بوده است. از این‌رو حضرات

خیالات خود را بالا برده‌اند. چنان می‌دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند به آسانی خواهند آورد. پس اراده دارند تکلیف کنند: دولت ایران بیرق خود را از محمره (خرمشهر) بردارد" (همان: ۲۱۸).

بنابراین تردیدی نیست که امیر استقلال کشور را مرجع امنیت می‌دانسته و دلیل قاطع آن، هزینه‌های سنگینی است که برای آن پرداخته و یا حاضر بوده بپردازد. هنگامی که انگلیس قصد داشت در حل غائله مشهد که خودش به‌وجود آورده بود؛ مداخله و به سبک خود، که به‌طور استخوان لای زخم است؛ آن را حل و فصل نماید؛ امیر به وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: "فعلاً این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران می‌باشد و حکومت ایران به هیچ‌وجه راضی نیست از این طریق (وساطت انگلیس) به اغتشاش خاتمه دهد و برای ایران بهتر است که اهالی مشهد را با وسایلی که در اختیار دارد آرام کند و اگر در این اقدام بیست هزار از قشون ما تلف گردد؛ به مراتب از این بهتر است که این شهر به‌وسیله دخالت‌های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود" (واتسون، ۱۳۴۸: ۳۸۲). البته برای امیر، حتی جان یک کودک ایرانی آن قدر مهم بود که وقتی در اصفهان شنید یکی از ایشان از آبله مرده است؛ برآشفت. ولی برای آنکه بفهماند استقلال در نظر او چقدر اهمیت دارد؛ موضوع بیست هزار از قشون را پیش می‌کشد؛ تا اجانب دندان طمع به ایران را به‌کلی بکشند.

امیر در تمام دوران زمامداری خود برای استقلال برباد رفته ایران جنگید و نهایتاً جان خود را در این راه فدا کرد. چون همین استقلال‌خواهی او بود که بریتانیا و روسیه تجددخواه را در کنار واپس‌گراترین چهره‌های سیاسی داخلی قرار داد تا امیر را معزول نموده و به شکلی فجیع به قتل برسانند.

برای آنکه تصویری از نتایج مجاهدت امیر در راه استقلال ایران داشته باشیم؛ در اینجا فهرستی از اهم دستاوردهایی که بعضاً تا امروز باقی است؛ برمی‌شماریم:

■ **عقب‌راندن نفوذ انگلیس در شرق ایران؛** تا سرحد سند و آزادکردن ایالات قندهار، هرات، کابل و بلوچستان از یوغ انگلیس (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۱۸). امیر حاکمیت ایران را بر هرات تثبیت کرد و از نظر سیاسی آن را تابع ولایت خراسان قرار داد. امیر قندهار را تابع

حکومت مرکزی ایران کرد و از هر نوع ارتباط با انگلیسی‌ها برحذر داشت و حتی در تأمین امنیت داخلی کشور مشارکت داد. در افغانستان که آن را بخشی از ایران می‌دانست؛ وفاداری امیر کابل را جلب نمود؛ ولی با توجه به درگیربودن در آشوب‌های دیگر، فقط به ملاحظات سیاسی به او نوشت: "با فرقه انگریز (انگلیس) کج‌دار و مریزی داشته باشند (باشید). پس از آن، اعانت، مددکاری و ظهور غیرت دینداری از جانب ایران جلوه‌گر خواهد گشت." (همان: ۶۳۸) و طوایف بلوچستان را که با تحریک انگلیس، هر یک راهی را برای خود در پیش گرفته بودند؛ نه تنها فرمانبردار حکومت مرکزی گردانید؛ بلکه با آنها یگان‌های نظامی تشکیل داد؛ تا از مرزهای ایران مراقبت نمایند.

■ مقاومت در برابر توسعه‌طلبی انگلیس در خلیج فارس و مخالفت با تفتیش کشتی‌های ایرانی توسط کشتی‌های جنگی آن کشور؛ به بهانه جلوگیری از تجارت برده. کاری که انگلیس با شیوخ عرب پیش برده بود و تنها ایران بود که بدان تن نمی‌داد. این موضوع آن‌قدر برای انگلیسی‌ها مهم بود که شیل، وزیر مختار بریتانیا، با وقاحت، امیر را تهدید کرد. اما امیر پاسخی داد که منطق آن، حتی امروز برای بسیاری از زیاده‌خواهی‌های دول سلطه‌طلب کارساز است. شیل گفت: "روزی خواهد رسید که (امیر) از این مخالفت پشیمان خواهد گشت. امیر در پاسخ به طعنه گفت: آن زمان بعید است و آن پشیمانی نامسلم و حال آنکه آثار شوم و زیان‌بخشی که بر موافقت ایران مترتب است آنی و مسلم می‌باشد" (همان: ۴۷۰).

■ لغو سرپرستی انگلیس بر ارامنه ایران؛ که به نوعی روس‌ها هم مدعی آن بودند. امیر به صراحت می‌گفت: "این‌گونه امتیاز مخالف حقوق سلطنت است" (همان: ۲۱۶). البته منظور او از حقوق سلطنت، حق حاکمیت ملی است. منطق امیر این بود که: "رعیت هر مملکتی را سلطنت و دولت خودش باید پرستاری نماید و لاغیر" (همان: ۵۴۰) و در این میان تفاوتی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست. انگلیسی‌ها هم با آنکه این سرپرستی را حق مسلم خویش می‌دانستند؛ ولی چون دریافتند که امیر کوتاه نخواهد آمد؛ برای حفظ آبروی خود، مجبور به تمکین شدند. شیل از باب خالی‌نبودن عریضه، از یک‌سو به امیر می‌نویسد: "دولت انگلیس خیلی ترحم دارد و خیرخواه طوایف ارمنیه و نصرانیه است که هم ملت

هستند و خیلی طالب است که هیچ تعدّی و بدرفتاری نسبت به آنها نشود." (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۳۰۰) و از سوی دیگر به کنسول خود در تبریز می‌نویسد: "هرگاه وزیر آذربایجان موضوع فسخ حمایت (بریتانیا از) ارامنه را به شما اعلام داشت؛ لازم نیست که کوششی برای حفظ آن سمت بنمایید؛ اما نگویید که از جانب من دستوری به شما رسیده است" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۵۴۱). استیصال انگلیس، که در آن زمان یکی از دو قدرت بزرگ جهان بود؛ در برابر استقلال‌طلبی امیر، از این "به نعل و میخ‌زدن"ها کاملاً آشکار است.

■ **لغو قاعده تحت‌الحمایگی؛** که ناظر بر تأمین‌دادن سفارتخانه‌ها به اتباع ایران و یا پناه‌جستن افراد به سفارتخانه‌ها و کنسول‌گری‌های خارجی، به‌ویژه انگلیس و روسیه بود. در آن زمان دو نوع تحت‌الحمایگی رواج داشت؛ اولی شامل شاهزادگان، وزرا و سایر رجال دولتی سرسپرده می‌شد؛ که با سفارت سروسّتری داشتند و در بزنگاه‌هایی که احساس خطر می‌کردند از سفارت کمک می‌خواستند و سفیر به دولت ایران اعلام می‌کرد او تحت‌الحمایه است. آن‌گاه دولت اجازه هیچ برخوردی را با او نداشت و جان و مال او و بستگانش در کف حمایت سفارت قرار می‌گرفت و خلاف آن به‌مثابه خصومت با دولت بیگانه بود که دولت ایران هرگز جرئت آن را به خود نمی‌داد و قسم دوم، مربوط به مجرمینی بود که برای فرار از مجازات، به حریم سفارتخانه‌ای می‌خزیدند و در آنجا بست می‌نشستند و سفارت وقیحانه از ایشان، که در زمره جنایتکاران بودند؛ حمایت می‌کرد.

■ **کاهش شدید واردات از روس و انگلیس:** علی‌رغم معاهده ترکمانچای با روس‌ها و کامله الوداد با انگلیسی‌ها. بر اساس قرارداد یادشده، کشور تعهدات تجاری نا‌عادلانه‌ای به روس‌ها داده بود که بر مبنای قاعده کامله الوداد به سایر دول، به‌ویژه انگلیس تسری یافته بود. به همین خاطر، امیر نمی‌توانست به‌صورت رسمی، مانع واردات بی‌رویه از این کشورها، که صنایع داخلی را به نابودی کشانده بود؛ بشود. اما امیر تدبیرش را به این‌گونه عملی ساخت که اولاً خود کالای داخلی استفاده می‌کرد؛ در نتیجه دولتی‌ها جرئت نداشتند خلاف آن عمل کنند و مردم بسیاری هم که به امیر ارادت داشتند به او تأسی می‌کردند و کالای خارجی نمی‌خریدند. دوم اینکه صنایع داخلی را توسعه داد و مردم را ترغیب کرد کالای

وطنی مصرف نمایند. شیل در جایی می‌نویسد: "به امیر نظام خاطر نشان کردم که نقشه ایجاد کارخانه، آزمایش پرخرجی است و بهتر این است که پارچه فرنگی را به بهای ارزان‌تری وارد کند. به این نکته‌ها گوش نداد و گفت: تأسیس کارخانه داخلی دست‌کم این فایده را دارد که هر پولی صرف آن گردد در خود مملکت می‌ماند و بیرون نمی‌رود؛ در صورتی که حالا برای تهیه پارچه (خارجی) باید شمش طلا داد. از این‌رو به انجام نقشه‌اش مصمم است." (همان: ۴۰۴) و سوم اینکه سیاستش را به تجار داخلی حالی می‌کرد؛ در نتیجه عده‌ای از روی ارادت و احتمالاً گروهی از روی ترس از خرید و فروش کالا از تجار خارجی طفره می‌رفتند. "وزیر مختار روس در نامه‌ای اعتراض‌آمیز می‌نویسد: "مدتی است تجار روس برای مال‌التجاره خود، در بازار دارالخلافه (تهران) مشتری پیدا نمی‌نمایند و رعایای این دولت (ایران) آشکارا می‌گویند که به ایشان قدغن شده است (که) از تجار روس مال‌التجاره نخرند" (همان: ۴۰۵).

■ **ممانعت از دخالت دول بیگانه در عزل و نصب‌ها:** رویه دخالت روس و انگلیس در عزل و نصب‌ها، که از مشورت در نصب حاکمان ولایات مرزی شروع شده بود؛ کم‌کم به همه پست‌های مهم دولتی تسری یافته و الزامی شده بود؛ طوری که برای دو دولت قدرتمند توهم وجود حق کرده بود. اما امیر این دخالت‌ها را حتی درباره ولایات مرزی، برنمی‌تافت. به‌عنوان مثال: "هنگامی که امیر خواست محمدرضا خان را از نو به وزارت آذربایجان بفرستد؛ وزیر مختار روس، شدیداً مخالفت کرد و طی نامه‌ای به امیر نوشت: طبع من چنین نیست که از حق آشکار خود دست بردارم؛ امیر پاسخ داد: آن حقی که ادعا می‌نمایند فقط باعث بی‌نظمی این دولت و اختلال امور این مملکت است." (همان: ۵۴۶) و بعد هم بی‌اعتنا به‌نظر روس‌ها، کار خودش را کرد. مایه تأسف است که آن رویه منسوخ، پس از امیر هم دوباره رواج یافت. به‌نحوی که ناصرالدین شاه حتی برای برکناری خود امیر و تعیین جانشین او، نظر وزیران مختار روس و انگلیس را جلب کرد.

■ **لغو کاپیتولاسیون:** کاپیتولاسیون که به‌موجب معاهده گلستان، شامل اتباع روس شده بود و باز هم براساس قاعده کامله الوداد، به انگستان و سایر کشورها تسری یافته بود؛ عملاً از سوی امیر لغو شد. "یک روز به امیر خبر دادند که یکی از مأموران سفارت روس شراب

خورده و در انظار عمومی بدمستی کرده، عربه کشیده و شرارت نموده است. دستور داد او را گرفتند و در میدان ارک با حضور خودش به توپ مروارید بستند و زیر شلاق انداختند. در همین حال از طرف سفیر روس که قبلاً از ماجرا آگاه شده بود، نامه‌ای به دست امیر رسید؛ امیر مشغول قلیان کشیدن بود؛ نامه را روی زمین گذاشت. کار شلاق تمام شد. قاصد دیگری از سفارت آمد و پیغام دیگری آورد؛ امیر نامه را باز کرد؛ دید اعتراض به تنبیه کارمند سفارت روس است. گفت جواب بنویسید: ما خودمان مختصری او را تنبیه کردیم اینک او را به حضور خودتان فرستادیم تا کاملاً ادبش نمایید" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۳۰۲).

▪ **لوث‌کردن اجازه تأسیس تجارتخانه توسط روس‌ها در استرآباد (گرگان):** روس‌ها با قلدری از محمدشاه اجازه گرفته بودند تا در گرگان تجارتخانه بنا کنند؛ اما این پوششی بود برای استیلایشان بر این منطقه، که برایشان اهمیت زیادی داشت. از قضا در دوران امیر "انبار بازرگانی (تجارتخانه یادشده) در اوایل ۱۲۶۷ آتش گرفت و بسوخت. کمپانی تجاری روس، خواست انبار و تجارتخانه تازه‌ای بنیاد نهد. امیر موافقت نکرد. اما خود مطلب را عنوان نکرد. به حکومت استرآباد (گرگان) محرمانه دستور داد از تجدید ساختمان جلوگیری کند. پس نه کسی به روس‌ها مصالح بنایی فروخت و نه بنا و نجار پیدا شد" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۷۴).

تعجب‌آور این است که در سه سال صدارت امیر چه اتفاقی افتاده است؟ در حالی که در سال ۱۲۶۴ صدر اعظم ایران برای ماندن یا رفتنش از سفارتخانه‌ها کسب تکلیف می‌کند. در سال ۱۲۶۷ نجار و بنا حاضر نمی‌شوند تجارتخانه روسی را بدون اجازه دولت‌شان بسازند این چیزی نیست جز دستاورد استقلال‌طلبی امیر؛ و الا در ماهیت دربار و ملت تغییری حاصل نشده است.

▪ **ممانعت از توسعه‌طلبی روس‌ها در خزر:** امیر امتیاز تأسیس بیمارستان، برای ملوانان روسی در گرگان را که روس‌ها در واپسین روزهای حیات محمدشاه با اعمال فشار از او گرفته بودند؛ لغو کرد. سماجت آنها برای عملی شدن این امتیاز هم، با شانتاژ "فرمان شاه مرحوم" به جایی نرسید. او با توجه به بدعهدی روس‌ها در زمان آغامحمدخان، می‌گفت:

"همین که عمارتی بر پا گردید و تحویل روس‌ها شد؛ آن را مبدل به قلعه نظامی خواهند نمود" (همان: ۴۷۷). امیر همچنین امتیاز داده‌شده به روس‌ها در بهره‌برداری از شیلات دریای خزر را ملغی و آن را به ایرانیان واگذار کرد و نیز، از ورود کشتی‌های روسیه به تالاب انزلی که حاج میرزا آقاسی، افزون بر عهدنامه گلستان و حتی بدون اذن شاه، با آن موافقت کرده بود؛ ممانعت نمود.

تمامیت ارضی ایران

در الگوی امپراتوری، مرزهای سیاسی به معنای متعین و متصلب امروزی آن مطرح نبود. سیطره، در جغرافیای پیرامون مرکز کشور، به فراخور میزان قدرت حکومت مرکزی کم یا زیاد می‌شد. گفتیم که دربار قاجار هم تحول در اوضاع بین‌الملل و شکل‌گیری دولت‌های ملی و تثبیت مرزها را درک نکرده بود و چون خود را مغول می‌دانستند؛ عصبیتی نسبت به ایران و نیز دغدغه‌ای برای حفظ مرزهای سیاسی آن نداشتند. به همین خاطر سرزمین‌های بسیاری را در پی شکست در جنگ‌ها، یا معاهدات ذلت‌بار و یا اهمال در اعمال حاکمیت از دست دادند. اما شناخت امیر از الگوی جدید روابط بین‌الملل، موجب شده بود که برای او تمامیت ارضی، معنا و مفهوم خاص خود را داشته باشد. همان مفهومی که امروزه در بسیاری از دیدگاه‌های امنیتی، آن را به‌عنوان مرجع امنیت ملی می‌شناسند. او نه تنها بر حفظ مرزهای سیاسی موجود تعصب می‌ورزید، بلکه در اندیشه باز پس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته بود. بنابراین معتقدیم در اندیشه امنیتی امیر، تمامیت ارضی ایران حکم مرجع امنیت، در سطح ملی را داشته است.

باور مرجعیت تمامیت ارضی، حتی قبل از صدارت، در رفتار سیاسی امیر کاملاً مشهود است. هنگامی که او سفیر ایران در مذاکرات چهارجانبه ارزنه‌الروم بود؛ برخلاف میل دارالحکومه، که پیوسته و به تحریک سفارتین، او را به تعجیل در تنظیم عهدنامه توصیه می‌کرد؛ او با متانت تمام، مذاکره را تا احراز کلیه حقوق ارضی ایران ادامه داد.

حاج میرزا آقاسی، که به‌خاطر تأمل امیر در مفاد معاهده نامه، به عادت معروفش، کار را به ناسزاگویی به امیر در مکاتبات رسمی کشانده بود؛ در پاسخ سؤال امیر، راجع به بحث مهم حقوقی "متروک" یا "موقوف" بودن ادعاهای مرزی، می‌نویسد: "مگر توقف طولانی در

ارزنه‌الروم موجب تشمت خیال و کندذهنی آن عالیجاه گردیده و یا اینکه ما را خیلی احمق و بی‌تجربه تصور می‌کنید که راجع به این امور ناقابل؛ که ضرری به دین و دولت نمی‌رساند؛ دستورالعمل تازه می‌خواهید؟" اما او استوار و صبور، چهار سال در ارزنه‌الروم می‌ماند و مذاکره می‌کند. سرزنش دولت متبوعش و ماجراجویی طرف مقابل و شیطنت‌های دول واسطه را تحمل می‌کند و تا پای قتل، توسط اوباش عثمانی مقاومت می‌نماید؛ ولی حاضر نمی‌شود وجبی از خاک ایران را که پیشینیان به تشر روس و انگلیس هزاران کیلومترش را واگذاشته بودند؛ واگذار و از حاکمیت ایران بر محمره (خرمشهر) و شطالعرب (اروندرو) عدول نمی‌کند. مجاهدتی که تا امروز ایران و ایرانی مرهون آن است. این کار او، دوست و دشمن را به تحسین واداشت.

رابرت کرزن که خودش نماینده انگلیس در مذاکرات ارزنه‌الروم است؛ می‌گوید: "میرزا تقی‌خان ورای هرگونه قیاسی، برجسته‌ترین نمایندگان چهار دولت بود که در کنفرانس ارزنه‌الروم گرد آمده بودند."

آدمیت در باب فراست دیپلماتیک امیر، برای تثبیت حاکمیت ایران بر خرمشهر و اروندرو می‌گوید: مسئله محمره را امیر نظام در جلسه هفتم مطرح کرد. نماینده عثمانی گفت: محمره جزء خاک عثمانی است و ایران را بر آن هیچ حقی نیست. میرزا تقی‌خان سند رسمی بسیار معتبری را در جیب داشت؛ اما ابتدا ارائه نکرد و گفت: نه تنها محمره به ایران تعلق دارد؛ بلکه ایران بر شهرهای قارص، بایزید، وان و سلیمانیه حقوق مسلم دارد. امیر در باطن چنین تصویری نداشت و می‌دانست که گرفتن آن شهرها از عثمانی هم عملی نیست؛ اما خواست در دل نماینده عثمانی بیم اندازد و به نماینده انگلیس که مدافع عثمانی بود؛ بفهماند که حق ایران بر محمره قابل مذاکره نیست.

در جلسه هشتم، هنگامی که گفت و شنود بالا گرفت؛ امیر متن فرمان سلطان محمود دوم به حاکم بغداد را از جیبش درآورد و همه را به شگفتی واداشت. سلطان محمود عثمانی در این نامه به صراحت بر تعلق محمره به ایران و ایرانی‌بودن اهالی آن تأکید کرده بود. با این ترفند امیر، دیگر برهانی برای احراز حق حاکمیت ایران بر محمره لازم نبود و کنفرانس

علاوه بر آن، حاکمیت ایران بر کانال حفار و جزیره خضر (آبادان) و قسمتی از ساحل چپ (غرب) شطالعرب را پذیرفت و آزادی کشتی‌رانی در شطالعرب را تأیید نمود (همان: ۸۷). با آنکه سال‌ها از کنفرانس ارزنه‌الروم گذشته و مسائل جهان پیچیده و پیچیده‌تر شده، اما هنوز مشی، تدبیر و تاکتیک‌های سیاسی امیر برای کارگزاران سیاست خارجی آموزنده است. از آن مهم‌تر بصیرت امیر است که بیگانه را ولو در فرآیند مذاکره، بیگانه و غیر قابل اعتماد می‌بیند و طولانی‌شدن دوران مذاکرات و فراگیری زبان آنها، باعث نمی‌شود چیزی از صلابت نماینده یک ملت بزرگ‌بودن، در امیر بکاهد.

امیر همواره در اندیشه بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته؛ طی جنگ‌ها و معاهدات گذشته نیز بود. نقل است روزی مأموری نزد وی آمد و گفت شاه شما را خواسته است. امیر در حالت فکر بود و به زمین نگاه می‌کرد و ملتفت سخن او نشد. مأمور برای بار دوم عرض کرد شاه شما را خواسته است. امیر آن‌قدر در فکر فرو رفته بود که التفاتی نکرد. بار سوم مأمور که فکر می‌کرد در امر شاه تأخیر شده است با صدای جلی گفت شاه شما را خواسته است؛ عاجلاً تشریف بیاورید. امیر از آن حالت اندیشه به افافه آمده؛ گفت: "خانه‌ات خراب شود؛ نگذاشتی که میخ سراپرده ناصرالدین‌شاه را به کنار رود جیحون (سرحد حقیقی ایران) بکوبم" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۲۹).

شاه

نقش امیر در به سلطنت رساندن ناصرالدین شاه، تعیین‌کننده و مورد تأیید تمام تاریخ‌نگاران است. در شرایطی که پایه‌های سلطنت قاجار سخت متزلزل بود؛ جنگ قدرت در تهران، کشمکش در خاندان قاجار، یاغی‌گری قدرت‌های محلی، شورش‌های مردمی و فتنه بابیه، کشور را فرا گرفته بود و ولیعهد نوجوان کم‌روی مطرود پدر، نه‌تنها هزینه سفر به پایتخت را نداشت بلکه هجده هزار تومان به اهالی تبریز مقروض بود و میرزا فضل‌الله نصیرالملک، پیشکار مخصوصش، نیز در این کار درمانده بود (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۸۲).

او به امیر متوسل شد و امیر با تدبیر و چابکی، ولیعهد را یکبار در تبریز و بار بعد در تهران بر تخت نشاند. با توجه به اینکه در اندیشه‌ورزی و خیرخواهی امیر برای ایران تردیدی نیست؛ باید بپذیریم که این کار امیر بر اساس باور و تفکر او بوده است. اینک این سؤال

مطرح است که آیا امیر "شاه"، و یا "اساس سلطنت"، را مرجع امنیت می‌دانسته که این‌گونه برای حفظ آن تلاش و حتی فداکاری می‌کند؟ به‌نظر می‌رسد؛ ناگزیریم به این سؤال پاسخ مثبت دهیم.

ممکن است این فرض مطرح شود که امیر در واقع، اعتقادی به سلطنت موروثی، آن هم در خاندان بدنامی چون قاجار نداشت؛ اما "ضرورتاً" و از باب مصالح کشور، دفاع از تاج و تخت را لازم می‌شمرد. چرا که در آن زمان، حفظ یکپارچگی کشور منوط به اتفاق حول محور شاه جوان بوده است.

به‌عبارت دیگر، با آنکه سلطنت قاجار و مشخصاً ناصرالدین شاه سهمی در یکپارچه ماندن ایران نداشتند؛ ولی اضمحلال آنها دستاویز خوبی برای یاغیانی مانند سالار، که خراسان را به یوغ کشیده بود و پدرش آصف‌الدوله که نقشه قدرت در تهران را می‌کشید و یا بابیه که در مازندران و زنجان قدرت یافته بودند؛ به‌حساب می‌آمد و مهم این است که هیچ‌کدام هم قادر به حفظ یکپارچگی کشور نبودند و همان می‌شد که پس از فروپاشی صفویه بر ایران رفت. بنابراین اگر قاجار، خیری برای کشور نداشتند؛ ولی اجمالاً فقدان‌شان شر بزرگ‌تری می‌آفرید.

از سوی دیگر گفتمان حمایت علمای طراز اول، از فتح‌علی‌شاه، در جنگ با روس‌ها را می‌توان مؤثر دانست. "دیدگاه فقهایی چون کاشف‌الغطاء و میرزای قمی در عصر سلطنت قاجار نشان می‌دهد که چگونه عوامل تهدیدزای بیرونی توانسته است این بزرگان را به صدور حکم، مبنی بر مشروعیت دینی اطاعت از حکام قاجار (با وجود غیر مشروع بودن همکاری با حکومت جور) برای صیانت از امنیت کشور رهنمون شود" (افتخاری، ۱۳۸۳: ۶۷). اما رفتار بعدی امیر این فرض را رد می‌کند و نشان می‌دهد که امیر اضطراراً کمر به حمایت شاه نبسته است.

به‌نظر می‌رسد امیر، سلطنت و فردی را که طبق عرف، شاه شناخته می‌شود را مرجع امنیت می‌دانسته است. بدین‌خاطر، در حالی‌که دفع شر تجزیه کشور، با یک شاه تشریفاتی و اقتدار بیشتر صدر اعظم صالح و عالمی چون او، بهتر محقق می‌شد؛ امیر اصرار داشت شاه با قوت تمام سلطنت کند.

او برخلاف سلفش، حاج میرزا آقاسی، که شاه را به انزوا و گوشه‌گیری ترغیب می‌کرد و خلفش، میرزا آقاخان نوری که شاه را به عیش و نوش تشویق می‌نمود و روزی که شاه باید برای سان قشون به میدان مشق برود به او می‌نویسد: "هوا سرد است ممکن است به وجود مبارک صدمه‌ای برسد؛ دو تا خانم بردارید؛ ببرید ارغونیه عیش کنید" (خان‌ملک‌ساسانی، ۱۳۳۸: ۱۷). دلسوزانه، از شاه می‌خواهد که از حرمسرا و تفریح دل بکند و به امور مملکت بپردازد. آنجا که مشفقانه، در نامه به شاه خوشگذران، که استثنائاً اندکی به امور مملکت توجه کرده می‌نویسد:

"...امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار هستم که دو ماه این‌طور دماغ در کار بسوزانید؛ جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم بیرون برود و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد؛ به فضل خدا، همان ذات مبارک دوی هر دردی باشد و چنان محیط برکار شوند که بی‌مشاوره احدی خدمات کلیه به یک اشاره خاطر همایون انجام گیرد." (آل‌داوود، ۱۳۷۱: ۱۵۵) و این تعارف نبود. در عمل هم او اصالت مقام شاه را پاس می‌داشت. "هرچه به حکام ولایات و نمایندگان سیاسی بیگانه در اصلاح امور مملکت نگاشته، همه به نام شاه و به امر او قلمداد کرده است. مهم‌تر اینکه در سرتاسر روزنامه‌ی اتفاقیه زمان صدارتش، از تجلیل میرزا تقی‌خان خبری نیست. فقط چهار جا اسمش آمده و آن هم به حکم ضرورت. هرچه هست و هر گامی در راه اصلاحات برداشته به نام شاه ثبت کرده است. حال آنکه همه می‌دانستند هرچه هست و هر کاری صورت می‌گیرد اثر اندیشه و کوشش اوست و سهم شاه تنها تفویض قدرت و زمامداری کشور بود به او و بس" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۲).

همچنین، آدمیت می‌گوید: گرچه امیر قدرت صدارت را به حد اعلا رسانید و تمام تصمیم‌های مهم از خودش بود؛ ولی همواره تصویب شاه را لازم می‌دانست. همه نامه‌های مهم دولتی و پاسخش را قبل از ارسال به نظر شاه می‌رساند. گفتگو با نمایندگان سیاسی را کتبی یا شفاهی به عرض می‌رساند. در نامه‌هایی که به سفارتخانه‌ها نگاشته، سلطنت را منشاء قدرت و شاه را مصدر کل امور در کشور می‌شمارد (همان: ۲۰۴).

به تحقیق، در تمام عمر سیاسی امیر، کلمه‌ای در تضعیف سلطنت و شاه از وی شنیده نشد که اگر بود به‌عنوان دلیل عزل بیان می‌شد؛ در حالی که در حکم عزل امیر از صدارت آمده است: "چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این مشقت بر شما دشوار است؛ شما را از این کار معاف کردیم" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۳۹۲).

در روزنامه وقایع اتفاقیه ۲۶ محرم ۱۲۶۷ نیز دلیل عزل امیر از تمام مناصب دولتی با عبارات مبهم: "اقتضای رأی جهان‌آرای ملوکانه، صلاح و صرفه مملکت و دولت و خیر و ثواب امور سلطنت" ذکر شده است که نشان‌دهنده خالی‌بودن دست دسیسه‌چینان علیه امیر، برای آوردن شاهی دال بر معارضه امیر با شاه و سلطنت است.

فرا‌تر از این؛ امیر که خود می‌گوید حرفی به گزاف نمی‌گوید؛ چه رسد که بنویسد؛ در نامه‌های خود در پنج مورد خطاب به شاه جوان، لفظ پادشاه اسلام و مسلمین را به کار می‌برد؛ مواردی که شاید بتوان آنها را برخاسته از آرزوی امیر کبیر برای ساختار سیاسی نوی دانست که در آن، پادشاه ایران علاوه بر سلطنت بر کشور ایران، پادشاه کل جهان اسلام و مسلمین شناخته شود. برای مثال در نامه‌ای خطاب به ناصرالدین شاه این چنین مدح شاه جوان را بر صفحه می‌نگارد: "خداوند عالم وجود پادشاه اسلام را از بلا نگاهدارد و قوت و شوکت بدهد" (آل‌داوود، ۱۳۷۱: ۹۹).

یا در جایی دیگر می‌نویسد: ان‌شاءالله این عید سعید بر پادشاه اسلام روحنا فداه و همه اهل اسلام در زیر سایه شاهنشاه روحنا فداه مبارک باد (همان: ۱۶۴). نیز خداوند عالم وجود پادشاه اسلام روحنا فداه را از بلا محافظت فرماید (همان: ۱۳۳).

بنابراین تردید نداریم که امیر، شاه را مرجع امنیت می‌شناخته و حفظ آن را ضروری می‌دانسته است و اگر اصلاحاتی در دربار و رفتار شاه را پیگیری می‌کند؛ کاملاً مشفقانه و حفظ‌محور است. اما چرایی این باور از ابهامات ما درباره اندیشه امیر است. زیرا سلطنت موروثی که طبیعتاً بر پایه پذیرفتن وجود ژن برتر شکل می‌گیرد، به‌ویژه وقتی در خاندان بدنامی چون قاجار تجلی پیدا کند؛ غیر عقلانی‌ترین الگوی حکومت است.

غایت امنیت

"غایت امنیت" پاسخ به سؤال "چرا امنیت؟" است. این چرایی، ارتباط وثیقی با معرفت‌شناسی و جهان‌بینی دارد. مکاتب امنیتی مبتنی بر رهیافت مادی، غایت امنیت را با رویکرد سلبی، نبود تهدید و با رویکرد ایجابی آسایش و رفاه می‌دانند. اما رهیافت توحیدی، غایت امنیت را فراهم‌آمدن زمینه تعالی بشر می‌داند. لکزایی می‌گوید: در واقع اگر اسلام و نظام سیاسی اسلام بر حفاظت از جان، مال، عقل، نسل، خانواده، حق الناس، حق الله، عدالت و ارزش‌های دینی و اسلام تأکید دارد؛ برای این است که زمینه کمال انسان از طریق عبودیت و قرب الهی فراهم شود (لکزایی، ۱۳۹۰: ۴۷ - ۴۵).

در اندیشه امنیتی امیر: نظم، عدالت، آسایش و رضامندی و بالاخره تعالی، غایت امنیت است. به عبارت دیگر همه تلاش‌های امنیتی او را معطوف به این اهداف می‌بینیم.

نظم

در اندیشه امیر، یک "نظم" معین، زیربنایی‌ترین هدف امنیت است. نظمی که برای خودش تعریف شده است، ولی ما آن را بر اساس آثارش گمانه می‌زنیم. آنچه مسلم است این نظم، نظم موجود نبود؛ چرا که امیر نظم موجود را برهم زده بود. نظم روسیه تحول‌یافته و عثمانی در حال تحول، که امیر آنها را از نزدیک دیده بود هم نبود که ما تفاوت‌های آشکاری بین نظم امیر با این نظم‌ها می‌بینیم. شاید بتوانیم آن را بومی‌شده نظمی که او در روسیه دیده بود و از اروپا شنیده و یا در متون ترجمه‌شده خوانده بود؛ بدانیم. این نظم که دارای ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است تمام شئون و اقشار مختلف جامعه، از شاه تا رعیت ساده را در بر می‌گرفت. با آنکه کتابچه خیالات اتابکی بدست ما نرسیده است؛ ولی به نظر می‌رسد محتوای آن، بیش از هر چیز، تبیین‌کننده همین نظم بوده است.

تکرار واژه نظم در ادبیات امیر، به اندازه‌ای است که ابتدا دیوانیان، که فرهیخته‌تر بودند و ارتباط نزدیک‌تری با امیر داشتند. مرام او را "نظم میرزا تقی‌خانی" نام می‌نهند. "صنف منشیان و مستوفیان قدر او را می‌شناختند و تعبیر نظم میرزا تقی‌خانی از آنان است." (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۱۱) و سپس مردم این نامگذاری را می‌پذیرند و با آن به‌مثابه یک

ضرب‌المثل رابطه برقرار می‌کنند و آن‌گاه خودش بر این ادبیات صحنه می‌گذارد و این ترکیب واژه، به ابزار مفاهمه بین امیر، دیوانیان و مردم و البته، آماجی برای حمله دشمنان داخلی و خارجی امیر تبدیل می‌شود. نظم‌ی که امیر به‌هنگام عزلش، بیش از آنکه نگران جان خودش باشد؛ نگران آن نظم است و در نامه به شاه می‌نویسد: "این درد غلام را می‌کشد؛ که مردم میرزا (اطرافیان میرزا آقاخان نوری) گویند: آن نظم میرزا تقی‌خانی گذشت. مردن را بر خود گوارتر از این حرف می‌داند" (همان).

آدمیت این نظم را این‌گونه تعریف می‌کند: "حکومت او سه جنبه بسیار مهم داشت: یکی اینکه بر پایه قانون و عدالت نهاده شده بود. دیگر اینکه به تربیت ملت معطوف بود و سوم اینکه رضایت و خرسندی خاطر مردم را ربود. مجموع آنها نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به نظم میرزا تقی‌خانی تعبیر می‌گردید (همان: ۲۱۲).

در یک نگاه کلان، در نظم میرزا تقی‌خانی، چهار عنصر: "شاه"، "دولت"، "ملت" و "قانون" را می‌بینیم. منظور از دولت در اینجا نهاد دیوان‌سالاری است. البته به ملت هم اغلب اطلاق رعیت شده است؛ ولی مهم این است که برای اولین بار، حقوقی دارد و آسایش، رضامندی و کمال یافتنش وظیفه دولت است. در این نظم، شاه به‌عنوان منشاء قدرت، دولت به‌مثابه خدمتگزار ملت و قانون به‌عنوان مبنای رابطه فی‌مابین دولت با سایر دولت‌ها، دولت با ملت و مردم با یکدیگر است.

طبعاً تحقق این نظم مستلزم یک نظام بود؛ ولی آنچه در نظر امیر اصالت داشت خودِ نظم بود؛ نه نظام. نظم‌ی که نظام، تبع آن باشد. بنابراین، امیر بیش از ایجاد نظام، در پی درافکندن آن نظم بود؛ شاید اگر نظام جدید، بدون تعریفِ نظم تازه، شکل می‌گرفت؛ نظم پیشین، نظام را مصادره می‌کرد و چه بسا ما امروز چیزی از آن نظم نمی‌دیدیم؛ حال آنکه امروز، "نظم میرزا تقی‌خانی" تا حدود زیادی برای ما شناخته شده است.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که فرزند قاتل امیر است و طبعاً دل خوشی از امیر ندارد؛ می‌نویسد: "درعهد امیر چنان نظمی به‌کار بود؛ که گرگان را از گوسفندان هراس بود و جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند؛ ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند؛ به عزل او کوشش نمودند و به مقصد رسیدند و آخر همه پشیمان شده قدر و رتبه

امیر را شناختند که بقاء و دوام او باعث نظام مُلک و ملت بود" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۳۰).

عدالت

در نگاه امیر، برقراری عدالت غایت دیگر امنیت بود. امیر، عدالت را تنها، ابزاری برای دوام حکومت نمی‌دانست. او برای عدالت مطلوبیت ذاتی قائل بود. کارکرد امنیت‌سازی حکومتش نیز بستر تحقق عدالت را فراهم می‌آورد. بنابراین قضاوت دوست و دشمن این بود که امیر "چنان نظم و نسقی داد که هیچ قادر مطلقى بر بیچاره فقیری نمی‌توانست تعدی کند (همان: ۲۱۰).

مصادیق عدالت‌خواهی امیر بسیار است. آدمیت می‌گوید: امیر طبقه دهقان را از ستمگری‌ها آزاد کرد. مستمری‌های گزاف شاهزادگان، درباریان، دیوانیان و روحانیان (درباری) را کاست. حتی برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد. اقلیت‌های دینی زرتشتی، مسیحی و یهودی را از اجحاف‌های شرعی رها کرد و آیین شکنجه زندانیان و مظلومین را منسوخ گردانید و رسم بست‌نشینی را شکست و سیورسات لشکریان را برانداخت (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۱۹، ۲۲۰ و ۳۰۸).

هاشمی‌رفسنجانی می‌نویسد: امیر تحصیل کلیه حقوق دولت را بر اساس عدالت و به تناسب درآمد سامان داد. حقوق‌های گزاف را تعدیل کرد. حقوق شخص شاه را از شصت هزار تومان به ده هزار تومان کاهش داد و از دست‌اندازی شاه به خزانه جواهرات کشور جلوگیری نمود. (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۳۹ - ۸۱) تا جایی که این کار موجب گلایه‌مندی شاه گردید؛ چون حقوق تعیین‌شده، کفاف خوشگذرانی‌های او را نمی‌داد. او به کوچک‌ترین بی‌عدالتی، در دورترین نقطه کشور واکنش شدید نشان می‌داد. در جایی خطاب به وزیر نظام آذربایجان به قول خودش قلمی می‌کند که: "محمود نامی درسیس، از دهات بیگلر بیگی، سرباز جدید برقرار می‌کند و بدین واسطه اخلاص در امر آن ده می‌نماید. الله الله او را آورده تنبیه درستی بکنید (آل‌داوود، ۱۳۷۹: ۱۷۷). آن‌گاه تصویری که خودش از این عدالت، ترسیم می‌کند این است که: "یک نفر جرئت یک دینار تعدی به احدی ندارد" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۱۲).

اگر نگاه امیر به عدالت ابزاری برای حکومت بود؛ طبعا نمی‌بایست آن قدر در عدالت‌ورزی پیش برود که نه تنها حکومت، بلکه جانش را در این راه بگذارد. یکی از اتهامات او که پس از قتلش در وقایع اتفاقیه بیان می‌شود این است که او "از حق نوکر (دولتی‌ها) کم می‌کرد و به طریق بدعت، بر رعیت (عامه مردم) می‌افزود" (وقایع اتفاقیه ۵۰). یقیناً شدت اجرای عدالت، در ائتلاف شکل گرفته علیه امیر، متشکل از: سفارتخانه‌های روس و انگلیس، دولت مردان فاسد و درباریان وابسته، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت؛ چرا که همه آنها از عدالت امیر زخم خورده بودند.

رضامندی

آسایش و پیامد آن رضامندی مردم، هدف دیگری است که نظم میرزا تقی‌خانی آن را جستجو می‌کند. واژه "رفاهیت" که امیر به دفعات آن را به کار برده دلالت بر این مضمون دارد. به حاکم گیلان می‌نویسد: "منت‌های اهتمام را در اجرای حقوق ثابته و رفاهیت و آسودگی مردم خواهید نمود" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۱۲).

او حتی گاه رفاهیت را به جای امنیت به کار می‌برد؛ آنجا که در نامه به شیل می‌نویسد: "اهالی انگلیس به موجب قوانین ولایتی در محافظه همه مساوی می‌باشند؛ آنها املاک و ادیان‌شان در کمال رفاهیت می‌باشد" (همان: ۱۸۹). آدمیت و هاشمی‌رفسنجانی، هر دو فهرست بلندبالایی از اقدامات امیر برای ارتقاء آسایش و رضامندی مردم ارائه داده‌اند. آدمیت می‌گوید: امیر؛ هرزگی، لوطی‌بازی، قداره‌بندی و عربده‌کشی مستانه، در کوی و برزن را از بین برد. در همه شهرها قراولخانه تأسیس نمود. امنیت راه‌ها و کاروانسراها را برقرار کرد. چاپارخانه و پست جدید راه انداخت. آبله‌کوبی را تعمیم داد. یخچال‌ها را از آلودگی پاک کرد. کوچه‌ها را سنگ فرش کرد. بیمارستان دولتی بنا نهاد. گدایان شهر را جمع کرد. از نهر کرج آب به تهران جاری کرد. در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه ساخت. کارخانه‌های مختلف صنعتی ایجاد کرد. در رقابت با کالای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت کرد. به استخراج معادن دست زد و آن را تا ۵ سال از مالیات معاف کرد. مجمع‌الصنایعی از مصنوعات ایرانی تأسیس نمود. محصولات ایرانی را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد. بازرگانی داخلی و خارجی را تقویت و راسته‌های بازار تهران و تیمچه را بنا کرد. بر میزان

صادرات افزود و آزادی واردات را محدود کرد. چندین سد بر روی رودخانه‌ها ساخت. زراعت محصولات جدید را معمول کرد. شیلات خزر را از روس‌ها گرفت و به ایرانیان سپرد. به آبادانی خوزستان توجه مخصوص کرد (همان: ۲۲۰ - ۲۱۹).

هاشمی‌رفسنجانی نیز می‌نویسد: امیر بخشی از بودجه کشور را به عمران و آبادانی و ترویج علم و صنعت اختصاص داد. استادکاران باهوش را برای یادگیری فنون جدید به پطرزبورگ اعزام کرد. صنایع بلورسازی، نخ‌ریسی، چلواریافی و چینی‌سازی تهران، کاغذسازی و کالسکه‌سازی اصفهان، چدن‌ریزی، نساجی، شکرریزی و قندسازی ساری و حریرافی کاشان را احداث نمود. از صنایع دستی مانند شال‌بافی حمایت کرد؛ به‌نحوی که با شال کشمیر رقابت نمایند که همین هم شد و به شال امیر کبیر شهرت یافت. بهره‌برداری از معادن را با معاف کردن از مالیات و ممنوع کردن واگذاری آن به اجانب توسعه داد. کشاورزی را به‌ویژه در خوزستان و دشت گرگان با ساختن سد عظیم بر رود کرخه و گرگان‌رود رونق داد. کشت نیشکر و پنبه را ترویج کرد. قنوات یزد را تجدید نمود و آب کرج را به تهران انتقال داد (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۳۹ - ۸۱).

مجموعه این اقدامات است که چهره ایران قبل از امیر و بعد از او را کاملاً متمایز می‌کند و ایرانی منکوب، از جنگ‌های شکست‌خورده و معاهده‌های ذلت‌بار و جامانده از قافله علم و تمدن را به ایرانی سربلند و امیدوار مبدل می‌سازد. هر سیاح اروپایی که پس از امیر به ایران می‌آید؛ در خاطراتش می‌نویسد: ایرانیان از دوران امیر با اندوه بسیار و حسرت یاد و بر شاه و صدر اعظم جدیدش لعنت نثار می‌کنند.

تعالی

و بالاخره، تعالی ملت ایران، شاه‌بیت غایت امنیت در اندیشه امیر است. امیر امنیت را از آن‌رو که لازمه تعالی بود؛ ضروری می‌دانست. او تعالی مردم را با دو رویکرد دنبال می‌کرد. نخست مبارزه با رذائلی که در فرهنگ جامعه ریشه دوانیده بود؛ مانند: قلدری، دزدی، دروغ‌گویی و بیگانه‌پرستی و دوم ترویج فضائلی مانند: پاکدامنی، علم‌آموزی و وطن‌دوستی. تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه، توسعه چاپخانه‌ها، حمایت از ترجمه کتاب‌های علمی، اعزام

افراد مستعد برای یادگیری فنون جدید و بالاخره تأسیس دارالفنون، که ایده‌ای فراتر از عصر امیر و معادل واژه پلی‌تکنیک امروزی است؛ از جمله این اقدامات است. روزنامه وقایع اتفاقیه که خودش یکی از پایه‌های ارتقاء دانایی مردم و مروج اندیشه امیر است؛ هدف اصلاحات را "آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق" (وقایع اتفاقیه ۲۶) معرفی می‌کند. و در جای دیگر می‌گوید: "همت دولت معطوف به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه خود است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید" (وقایع اتفاقیه ۷).

تهدیدات امنیتی

تهدید یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم، در مطالعات امنیتی است. این مفهوم ارتباط وثیقی با مفهوم امنیت دارد؛ تا آنجا که برخی امنیت را فقدان تهدید تعریف می‌کنند. با آنکه درجه‌ای از انتزاع در مفهوم تهدید وجود دارد؛ ولی این مفهوم، از مفهوم امنیت عینی‌تر می‌نماید. تعاریف بسیاری از تهدید شده است؛ من جمله: وضعیت یا عاملی که ارزش‌های اساسی را به مخاطره می‌اندازد. وضعیتی که خطر جدی نسبت به مرجع امنیت درک می‌شود. اقداماتی که کمیت یا کیفیت زندگی مردم را کاهش می‌دهد. احساس عینی از یک حالت یا وضعیت که هم طرفین و هم ناظر مستقل درک خطر قریب‌الوقوع دارند. عدم تعادل در سیستم و یا عاملی که نمی‌گذارد سیستم به هدفش برسد. درک نگران‌کننده بازیگران در مورد بقاء و ارزش‌های اساسی که لزوماً واقعی نیست و بالاخره، عامل نامطلوبی که خارج از کنترل ماست. با این‌وجود به‌نظر می‌رسد؛ اجماع وجود دارد که: تهدید، عامل معین دارد؛ خارج از کنترل ماست؛ رفتار از نظر ما نامطلوب است و بقاء یا ارزش‌های اساسی را هدف قرار می‌دهد.

در اندیشه امنیتی امیر، بزرگ‌ترین تهدید "سلطه‌جویی بیگانگان" است. این سلطه‌جویی در دوره امیر، در عملکرد دو قدرت بزرگ، یعنی بریتانیا و روسیه تعین داشت؛ بنابراین مبارزه با سلطه‌جویی این دو قدرت، اصلی‌ترین روند جاری در طول زندگی سیاسی امیر است. هیچ روزی از روزگار سیاست‌ورزی امیر خالی از این مبارزه نیست. حتی شرارت‌های مرزی عثمانی، او را از تمرکز بر مقابله با سلطه‌جویی بریتانیا و روسیه، منحرف نمی‌کند.

آشوب‌های داخلی نیز، که گاه، مانند شورش فوج‌های سربازان، تا مرز کشته‌شدن امیر پیش می‌رود، او را از مقابله با این تهدید اصلی باز نمی‌دارد.

او به خوبی دریافته است که در ورای همه این حوادث دو قدرت سلطه‌جو دست به کارند تا او را از تهدید اصلی بازدارند. به همین خاطر در اوج آشوب فوج‌های سربازان در تهران، در حالی که سربازان خانه‌اش را در محاصره گرفته‌اند؛ از یک‌سو به شاه می‌نویسد: "چنان کثرت و ازدحام هست که عقل حیران است و متفرق نمی‌شوند" و از سوی دیگر از شاه می‌خواهد که با ارسال نامه به فرماندهان سپاه اعزامی به خراسان، از تضعیف روحیه آنان جلوگیری نماید. "دو دستخط همایون لطف کرده بنگارید: ... بعضی از جهال دو فوج آذربایجانی به تحریک یک دو نفر از جهال و اجامره، در طهران هرزگی و شیطنت کرده‌اند؛ یک شبانه‌روز هرزگی کردند و داد و فریاد نمودند؛... به آن عم نامدار مرقوم می‌نمایم که سران سپاه و سایر لشکر نصرت پناه را به کمال مرحمت ما امیدوار بدارید؛ تفصیل را جناب امیر نظام به شما نوشته‌اند." (آدمیت، ۱۳۲۳: ۱۹۹) و تلاش دارد از تزلزل در سپاهی، که مأموریت سرکوب فتنه انگلیسی سالار در مشهد را دارد؛ جلوگیری نماید.

سلطه‌جویی که امیر تهدید می‌انگاشت؛ ابعاد مختلفی داشت. بعد نظامی، آشکارترین وجه این تهدید بود. در سراسر مرز شمال کشور، این تهدید از سوی روس‌ها بارها عینیت یافته بود و سرزمین‌های وسیع و آباد و از آن مهم‌تر جمعیت کثیری را از ایران جدا کرده بود. بخش‌های عمده‌ای از استرآباد (گرگان) و گیلان هم در معرض دست‌اندازی بود. در شرق و جنوب کشور هم، انگلیسی‌ها با روش‌های خاص خود، یعنی اختلاف‌افکنی، فتنه‌انگیزی و بالاخره نفوذ، تهدیدی واقعی علیه امنیت کشور بشمار می‌آمدند. در بعد سیاسی، سرسپردگی رجال سیاسی به یکی از دو دولت قدرتمند، آن‌قدر رواج یافته بود که به‌کاربردن صفت انگشت‌شمار برای سیاستمداران مستقل گزاف نیست؛ هرچند که با روی کار آمدن امیر سرسپردگان در محاق قرار گرفته بودند. در بعد اقتصادی، هر تلاش ملی برای خوداتکایی، از سوی دو دولت سلطه‌طلب، تجاوز به منافع آنان تلقی و بی‌شرمانه، مورد اعتراض واقع می‌شد. در بعد اجتماعی و فرهنگی هم دیدیم که چگونه با فرقه‌سازی و حمایت پیدا و پنهان دو دولت از بابیه، ریشه‌های فرهنگ دینی، در معرض تهاجم بود.

آسیب‌پذیری‌های امنیتی

"آسیب‌پذیری به موقعیت و شرایطی اطلاق می‌گردد که یک هویت فردی و یا جمعی را مستعد خسارت، تخریب و شکست نماید" (حسینی، ۱۳۸۵: ۹۱). در لغت انگلیسی واژه "vulnerability" معادل کلمه آسیب‌پذیری در زبان فارسی است. که کاربرد نظامی آن به معنای در معرض تلفات بودن است. به نظر می‌رسد آسیب‌پذیری از جنس قابلیت و استعداد باشد. چرا که در عبارت فارسی آن از پسوند "پذیری" و در عبارت انگلیسی آن از پسوند "ability" استفاده شده است، ولی دارای بار منفی است. باری بوزان برآنست که بر خلاف تهدیدات که شناخت آنها مشکل است؛ "آسیب‌پذیری‌ها نسبتاً مشخص هستند" (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۳۸).

آن‌گاه که تهدید را عامل، خارجی، موجد ناامنی و کمابیش عینی تلقی نماییم و آسیب‌پذیری را غیرعامل، داخلی، بالقوه و بسترساز ناامنی بدانیم، فقدان امنیت و یا ناامنی منتهی به تهدید و آسیب‌پذیری خواهد بود. در این باره باری بوزان می‌گوید: "فقدان امنیت و ناامنی، بازتاب ترکیبی از تهدیدها و آسیب‌پذیری‌هاست که جداساختن معنادار آنها از یکدیگر ناممکن است". هنگامی تهدیدات تبدیل به خطر می‌شوند که خسارت به انسان و فضاهای زیست و فعالیت او وارد شود و آن هنگامی است که تهدیدات متوجه نقاط آسیب‌پذیر می‌شوند. خطر هنگامی تحقق می‌یابد که دایره تهدیدات بر دایره آسیب‌پذیری به صورت جزیی یا کلی منطبق شود. توجه به این دسته‌بندی، که عوامل مؤثر بر امنیت به دو گروه تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها قابل تفکیک هستند؛ رویکردهای دوگانه‌ای را در سیاستگذاری‌های امنیت‌ملی موجب گردیده است. "تفکیک تهدیدها از آسیب‌پذیری‌ها گویای تقسیم مهمی در سیاست امنیتی است، به این معنی که دولت‌ها می‌توانند ناامنی یا آسیب‌پذیری خود را کاهش دهند یا از دامنه تهدیدها کاسته و از وقوع آنها جلوگیری کنند" (همان: ۱۳۵). بی‌تردید مجموعه عوامل داخلی بر یکدیگر و تمامی عوامل خارجی نیز بر یکدیگر و هر دو گروه بر هم مؤثرند. لکن با توجه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد برآیند تمامی عوامل (داخلی و خارجی) چنانچه در محیط خارجی منفی باشد، تهدید شکل گرفته است و برآیند تمامی عوامل (داخلی و خارجی) اگر در محیط داخلی منفی گردد با

آسیب‌پذیری مواجهیم. در واقع ناامنی برآیند تهدید و آسیب‌پذیری است؛ آن‌گاه که موجب لطمه به ارزش‌های اساسی گردیده باشد.

توجه به تهدیدهای خارجی با وجود احتمال و شدت بالا، موجب نشده است که امیر نسبت به آسیب‌پذیری‌های داخلی غفلت ورزد. بررسی سیره امیر نشان می‌دهد که او "جهل" و "بی‌هنجاری" را دو آسیب‌پذیری بسیار مهم جامعه ایرانی می‌دانسته است.

جهل

در نگاه امیر "جهل" مهم‌ترین آسیب‌پذیری ملت ایران در عصر اوست. این آسیب‌پذیری دقیقاً نقطه اثرگذاری تهدید سلطه‌جویی قدرت‌های متجاوز است. بیست سال قبل از امیر، سرگوراولی سفیر انگلیس در ایران در نامه‌ای به وزارت خارجه دولت متبوعش که منشاء اصلی تهدید علیه ایران است؛ می‌نویسد: "من اعتقاد دارم؛ که برای حفظ سرحدات هندوستان، اگر ایران را در حال ضعف و بربریت و وحشی‌گری که دارد؛ باقی بگذاریم از هر سیاست دیگری بهتر است" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۲۷). یعنی بریتانیا امنیت خود را در جهل ملت ایران می‌بیند. شاید به همین دلیل (رابطه جهل با ناامنی) است که امیر در تأسیس دارالفنون آن‌قدر سرعت عمل به خرج داد که گاهی صورت عجله و شتابزدگی به خود گرفت. او به جان داود که مأمور شده بود؛ معلمینی را از اروپا برای راه‌اندازی دارالفنون جذب نماید؛ می‌نویسد:

"...البته آن عالیجاه بدون هیچ معطلی معلمین را برداشته با خود بیاورد. بیشتر از این طول ندهد. باز هم بابت تأکید به آن عالیجاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل شده و سفر خود را طول داده؛ به مجرد وصول این نوشته می‌باید دیگر آن عالیجاه معطل نشود و با معلمین، عزیمت دربار همایون نماید که هر قدر زودتر بیاید دیر است؛ معلوم است که به نهج مسطور معمول خواهد داشت. بسیار، بسیار زود با معلمین، شرف‌اندوز دربار همایون خواهد شد. ۲۴ رمضان ۱۲۶۷" (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۱۵۹).

هرکس با سبک نامه‌نگاری امیر و هنر ایجاز او، در بیان و قلم آشنا باشد؛ کاملاً در می‌یابد که این حد از تکرار و تأکید، خلاف سبک نگارش امیر بوده و به تحقیق، منحصر به این نامه است و هرگز نیز تکرار نشده است. جالب این است که امیر به این نیز اکتفا ننموده و روز

بعد دوباره نامه‌ای به محمدخان، مصلحت‌گذار ایران در سن پترزبورگ نوشته و از او هم می‌خواهد نامه‌ای به جان داود بنویسد که: "البته دیگر معطل نشود و با کمال تعجیل عزیمت رکاب را کرده، معلمین را با خود بیاورد" (همان: ۱۶۰).

رابطه بین آسیب‌پذیری "جهل" و تهدید "سلطه" آن‌قدر برای امیر روشن بود که به هیچ قیمتی حاضر نبود از معلمین انگلیسی و روسی در دارالفنون استفاده کند؛ چون هرگز چاقو دسته خود را نمی‌برد. هاشمی می‌گوید: سفارت انگلیس، مستقیم و غیرمستقیم، امیر را تحت فشار گذاشته بود؛ که لااقل چند استاد از انگلستان برای دارالفنون بخواهد؛ ولی امیر با این جواب قاطع و دندان‌شکن که: "ما از کشورهایی که چشم طمع به مملکت ما دوخته‌اند؛ انتظار خدمتی نداریم" آنها را مایوس کرد. این نومیدی از نامه‌ای که وزیر مختار انگلیس به پالمستون وزیر خارجه آن کشور نوشته به خوبی روشن است. او می‌نویسد: "در سراسر گفته‌های امیر هیچ شاهد و دلیلی، حتی به‌طور اشاره، بدست نیامد که ممکن است از انگلستان مربی و معلم بخواهد" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۳۷).

انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه اقدام دیگری است که امیر با انگیزه جهل‌زدایی آغاز کرد. در نخستین شماره این روزنامه، تربیت، دانایی و بینایی ایرانیان به‌عنوان اهداف روزنامه ذکر شده است. در شماره هفتم می‌گوید: هدف دولت "تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه خود است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید" آدمیت می‌گوید: توجه امیر در انتشار روزنامه به دو موضوع بود: "یکی اطلاع‌یافتن دولت (مردان) از اوضاع جهان و دیگر پرورش عقلانی مردم و آشناکردن آنها با دانش جدید و احوال دیگر کشورها" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۳۷۱). تا زمانی که امیر در صدر بود؛ این اهداف دنبال می‌شد. اما با پایان دوره امیر، تحقیق مردم جایگزین هدف تعالی‌بخشی روزنامه می‌گردد و "رسم تظاهر واضح به نام و القاب میرزا آقاخان نوری در غالب شماره‌های روزنامه به‌نظر می‌رسد. مثل: "جناب جلالت مآب، کفالت و کفایت انتساب، مقرب الخاقان، اعتمادالدوله علیه‌العالیه..." (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

بی‌هنجاری

بی‌هنجاری معادل واژه آنومی است که ریشه یونانی - لاتین دارد و در آن A به‌معنای بی (یعنی حرف نفی‌کننده) و nomos به‌معنی قاعده، نظم، قانون یا هنجار می‌باشد

(رفیع پور، ۱۳۷۸: ۱۳). بنابراین آنومی از نظر ریشه لغوی به معنای فقدان هنجارها و قوانین است و در فارسی معادل‌هایی چون نابهنجاری و نابسامانی یافته است (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۱۳).

تعاریف موجود را در چند رویکرد عمده دسته‌بندی کرده‌اند. از جمله این رویکردها که شاید بتوان آن را شایع‌ترین رویکرد در جامعه‌شناسی نامید، آنومی را یک وضع (حالت) بی‌هنجاری یا بی‌قاعدگی که به‌طور کلی مضر است تعریف می‌کنند. روشن است که در این تعریف آنومی صفت جامعه است تا صفت فرد و از نوعی خلاء یا فقدان نظام هنجاری حکایت می‌کند. (کوثری، ۱۳۸۶: ۴۱ - ۳۹). اما از نظر دورکیم آنومی تماماً معادل بی‌هنجاری نیست. تنها مترادف روشنی که دورکیم برای آنومی به کار برده واژه فرانسوی *Dere Glement* به معنای "فساد و انحراف اخلاقی" است (همان: ۷۶ - ۷۰). به تصریح خود دورکیم اخلاق چیزی نیست جز التزام (احساس تکلیف، وظیفه و تعهد نسبت به قواعد) و مطلوبیت (احساس مطلوب و مفیدبودن قواعد). پس آنومی عبارت از حالتی است که در آن قواعد اجتماعی (هنجارها) برای عاملان الزام‌آور نیستند و پیروی از آنها برای ایشان مطلوبیتی ندارد (همان: ۸۳ - ۸۲).

از نظر مرتن هم آنومی تنها به معنای فقدان هنجارها نیست، بلکه ابهام و تعارض هنجارها را نیز در بر می‌گیرد (چلبی، ۱۳۷۵: ۴۲). مرتن بی‌هنجاری را برای نشان دادن اختلاف بین هدف مورد تأیید جامعه و دسترسی به وسایل حصول به آن به کار می‌برد (ستوده، ۱۳۷۳: ۱۳۶). بنابراین می‌توان گفت آنومی دقیقاً به معنای بی‌هنجاری نیست، اما هنجار و بی‌هنجاری هسته‌های اصلی آن بشمار می‌روند (رفیع پور، ۱۳۷۸: ۱۳).

در نگاه امیر، آسیب‌پذیری دیگر ملت ایران، "بی‌هنجاری" بود. او بی‌هنجاری را ریشه بسیاری از مسائل سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی کشور می‌دانست و به قانون و مقررات به مثابه نوشداروی تلخی برای بسیاری از دردهای کشور می‌نگریست. این ضعف، امیر را بر آن داشت تا برنامه سخت‌گیرانه‌ای برای وضع و اجرای قانون و مقررات، داشته باشد که به معنای واقعی، شاه تا گدا را در بر می‌گرفت و با هنجارگریزی مبارزه می‌کرد؛ حتی اگر عامل آن شاه و خواسته‌اش دست‌درازی به خزانه جواهرات سلطنتی باشد. او در

این راه غنی و فقیر، آشنا و غریب، عام و خاص را به یک چشم می‌نگریست؛ بلکه بر مقربان سخت‌تر می‌گرفت.

آدمیت می‌گوید: امیر یکی از محاضر شرع را بدست شیخ ملا عبدالرحیم بروجرودی سپرد که از فقیهان نامدار بشمار می‌رفت و برای آن یک نوع ریاست و مقام عالی‌تر قضایی نسبت به دیگر محضرهای شرع شناخت. (شأنی چون قاضی‌القضات) امیر که شرط عمده را همان تقوای اخلاقی و راست‌کرداری می‌دانست؛ نسبت به شیخ عبدالرحیم احترام خاص معمول می‌داشت؛ ولی به موجبی از وی سخت برمید و اعتقادش منفسخ گردید. او دلیل احتمالی این تغییر رفتار امیر را این می‌داند که در دعوایی، شیخ عبدالرحیم، به توهم اینکه یکی از اصحاب دعوی مورد توجه امیر بوده پیام فرستاده بود که: "دایره شرع وسیع است؛ میل مبارک حضرت امیر باید معلوم باشد؛ تا همان‌طور حکم صادر گردد." امیر برآشفته بود و دیگر او را راه نداد (آدمیت، ۱۳۲۳: ۳۰۸).

معلوم می‌شود او نه‌تنها هیچ اراده‌ای را در برابر قانون، نافذ نمی‌داند؛ بلکه با چنین اندیشه‌ای که نتیجه‌اش نابسامانی اجتماعی و ادامه عقب‌ماندگی است؛ مبارزه می‌کند. همچنین نقل می‌شود؛ امیر "وقتی در رکاب همایونی به‌طرف اصفهان می‌رفته است، محض آسایش رعایا حکم کرده که خیل و مرکب هر کس داخل در مزرعه شود و به چمن مردم اذیت و ضرر رساند؛ صاحب آن را سیاست خواهیم کرد. از قضا اسب قیمتی محمدحسین خان سردار (از شاهزادگان) که التزام رکاب داشت؛ از بند رها شده به مزرعه درآمد. صاحب مزرعه عارض شد. (امیر) حکم کرد تا اسب را نگه دارند که صاحب آن پیدا شود. محمدحسین خان چون دانست که در باب اسب او، به امیر عرض کرده‌اند؛ عنوان تملک ننمود و تا سه روز آن اسب بی‌صاحب بود. آخر الامر امیر آن را به همان صاحب مزرعه بخشید" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۲۱). ظاهراً باب توجیه هم، که آفت هر مسئولیت‌گریزی است؛ باز نبوده که شاهزاده، دست‌کم تلاش کند گناهش را به این و آن نسبت دهد و مالش را بستاند.

علاوه بر خواص، هنجارمندبودن عموم مردم نیز برای امیر اهمیت داشت. اعتضادالسلطنه می‌گوید: در سفر اصفهان، روزی در چهل‌ستون امیر را برافروخته دیدم؛ گمان بردم که از

سرحد (مرز) خبر بدی رسیده، اما معلوم شد که فرزندان صادق رنگرز و محمد کله‌پز، از بیماری آبله مرده‌اند. امیر از آنان مواخذه کرد که چرا با وجود آنکه دولت مایه آبله‌کوبی را فرستاده و در معابر هم جار زده‌اند که اطفال را آبله بکوبید؛ قصور کرده‌اند؟ پس گفت از هر یک پنج تومان گرفته مرخص کنید و پول را در صندوق خاص خرج مریضان بگذارید. چون توانایی پرداخت آن را نداشتند؛ دستور داد که از کیسه خودش این پول را به صندوق بدهند؛ تا قانون اجرا شده باشد" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۳۳۳).

جالب این است که در سایر دوره‌های عصر قاجار، بعضا بیماری‌های فراگیر، موجب مرگ میلیون‌ها نفر در کشور شده است؛ ولی نظم میرزا تقی‌خانی، حتی مرگ دو کودک از طبقه پیشه‌ور جامعه را، که ناشی از تساهل، ولو از سوی پدران‌شان باشد؛ برنمی‌تابد. نظیر این داستان که امیر حاضر شده است؛ جریمه‌ای را از کیسه خود بپردازد؛ ولی از قانون عدول نشود؛ بارها در زندگی او اتفاق افتاده است.

امیر حتی به هنجارهای ظاهری جامعه نیز توجه داشت. "وقتی حکم کرده بود که نویسندگان حتما در هر حال جبه و روپوش گیرند و مؤقر باشند و جلالت در کار نیارند. بعد از چندی امیر در ییلاق رفته؛ در بیابان، یکی از میرزایان را دید که جبه در دوش ندارد و آن میرزا، بی‌خبر از این بود که امیر در اینجا عبور خواهد کرد. بیچاره را نزد امیر آوردند؛ بفرمود: چرا جبه در دوش نگرفتی؟ گفت: اینجا بیابان است؛ به سرکشی املاک و مزارع آمده‌ام؛ علاوه بر اینکه فصل مقتضی پوشش زیاد نیست. در این وادی که مقام آزادی است؛ کسی نبود که من از برای او جبه بر دوش گیرم و به حالت وقار باشم. امیر فرمود: مگر تو خود از آدمیان نیستی؟ که احترام خود را منظور نمی‌داری؟ چون تو خود را قابل احترام نمی‌شماری؛ ما به طریق اکمل، تو را محترم نخواهیم شمرد. حکم کرد که در سر او کلاه نمد گذاشته و رسوایش ساختند و قدغن کرد تا چندی لباس محترمانه نپوشد و در محافل خاص راه نیابد. تا قدر احترام و پایه مقام خویش بشناسد" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۲۳). گاهی هم روایاتی نقل می‌شود که به‌نظر می‌رسد؛ خالی از سهو و مبالغه نیست؛ با این حال از این حکایت دارد که در عهد امیر افکار عمومی به هنجارگرا بودن دولت باور داشته که چنین مطالبی رواج یافته است. مانند: "از عجایب روزگار آنکه در کوچه و بازار هر کس

دست در آستین جبه بیرون نمی آورد؛ به حکم امیر آستین جبه او می بردند و تمام مردم با ادب و وقار حرکت می کردند. کسی نمی توانست با آستین باز بیرون آید و نویسندگان حتما جبه بر دوش داشتند و سایرین که اهل قلم نبودند جرئت نداشتند که لباس میرزایان و محترمین را برای خود اختیار کنند" (همان: ۲۲۳).

شیوه‌ها و ابزارهای تولید امنیت

شیوه‌ها و ابزارهای امنیت‌ساز را می توان به سه دسته سخت، نیمه سخت و نرم، تقسیم نمود. این تقسیم بندی بر پایه کاربست ابزار تولید امنیت است. شیوه های سخت، با ابزار زورمدارانه و اعمال آن شناخته می شوند و مصداق بارز آن به کارگیری سلاح است. شیوه های نیمه سخت، را با عنصر الزام باز می شناسیم و مصداق بارز آن وضع و اعمال قانون، مقررات و امثال آن است و بالاخره، شیوه های نرم با به کارگیری ابزار غیراجباری اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متمایز می شوند.

امیر در تولید امنیت، از ابزارهای سخت، نیمه سخت و نرم، به فراخور، استفاده می کرد. اما در به کارگیری قوای مسلح، که مصداق بارز ابزار سخت بشمار می آید؛ به شدت احتیاط می کرد. احتراز از جنگ با روسیه، انگلیس و عثمانی، به روشنی در سیاست های امیر مشهود است. البته این عاقلانه است ولی آن گاه که طرف مقابل اطمینان یابد؛ که جنگی روی نخواهد داد؛ در پی کسب امتیازات ظالمانه برمی آید. این اتفاقی بود که در ارتباط با روس ها، در ماجرای آشوراده و انگلیسی ها، در تفتیش کشتی ها، در خلیج فارس روی داد. این محافظه کاری امیر، شاید به این دلیل بود که او تناسبی بین قوای مسلح ایران و قدرت های حریف نمی دید و یا اینکه افکار عمومی، آمادگی پذیرش جنگ دیگری را در پی شکست های خفت بار دوران فتحعلی شاه و محمدشاه نداشت. امیر تلاش کرد با تدبیر و ابزار دیپلماسی این گره ها را باز کند؛ ولی نتوانست، شاید نیاز به زمان بیشتری داشت.

در شورش های داخلی نیز استفاده از قوای مسلح، گزینه آخر و ناگزیر امیر بود. ابزارهای دعوت به تمکین، مذاکره، وساطت، حتی تطمیع و تهدید، با حوصله و فراست و گاه مکرر، استفاده می شد. اغلب طغیان ها و آشوب ها با همین شیوه ها حل و فصل شد و به ندرت کار به نبرد مسلحانه کشید.

در این رویارویی‌ها نیز ملاحظه داخلی بودن نبرد، رعایت کمترین خشونت، آسیب‌نشدن غیرنظامیان و بازگشت سریع به وضعیت غیرجنگی، به‌شدت مورد توجه امیر بود. برخلاف پیشینیان که از چنین شرایطی برای عقده‌گشایی‌ها سوءاستفاده کرده و دست سربازان را برای هر جنایتی باز می‌گذاشتند؛ امیر به‌شدت بر رعایت حقوق مردم تأکید و خاطیان را به گونه‌ای تنبیه می‌کرد که جرئت تعدی وجود نداشته باشد. تفاوت عملکرد امیر با پیشینیان، در ماجرای فتح مشهد، چنان برجسته می‌نمود که شیل به پالمرستون نوشت: "مهم‌ترین مطلبی که جلب توجه می‌کند؛ این است که سربازان در همه مدت، در شهر رفتار درستی داشتند و از انضباط نظامی پا فرا ننهاده و مانع گردیدند به مردم مشهد تعدی و آزاری برسد" (نامه شیل به پالمرستون ۲۵ مه ۱۸۵۰).

این سیاست امیر، انگیزه مقاومت را در شورشیان بلاد دیگر، به‌شدت کاست و مردم را از گرد آنان پراکنده کرد و ولایات آشوب‌زده، یکی پس از دیگری در برابر حکومت مرکزی سر تسلیم فرود آوردند. امیر با سران آشوب‌ها به انصاف، با حامیان‌شان به مماشات و با مردم این مناطق به رأفت برخورد می‌کرد. بی‌تردید یکی از موفقیت‌های بزرگ امیر، که دوست و دشمن بر آن اتفاق نظر دارند؛ تدبیر آرام‌سازی شورش‌ها و حفظ یکپارچگی کشور، پس از یک دوره هرج و مرج، با حداقل هزینه است.

امیر برای تأمین امنیت، به‌ویژه امنیت داخلی، به ابزار نیمه‌سخت بیش از ابزار سخت، بها می‌داد. برای هر موضوع، مقرراتی وضع، بر اجرای آن پافشاری و خاطیانش را مجازات می‌کرد. برای نمونه، "در سنه ۱۲۶۷ به بعضی ملاحظات مفیده تذکره عبور و مروری قرار داد که هر کس در داخله ایران می‌خواست از دروازه بلدی به بلد دیگر برود حتما باید تذکره در دست داشته باشد و آن تذکره مجانی بود" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۱۴). همچنین، دستگاه قضا را تقویت کرد و محاکم شرع و عرف در دوران امیر سامان یافتند. دخالت حکام در امور قضایی، فساد در محاکم و اختلاف آراء دادگاه‌ها، به حداقل رسید. احکام صادره هم اجرا می‌شد و ستمدیدگان به گرفتن حق‌شان امیدوار بودند. خودش نیز با تامل حکم می‌کرد و فرامینش، ناسخ و منسوخ نداشت؛ تا کسی انگیزه تعلل در اجرای آن داشته باشد.

دستگاه اطلاعاتی‌اش نیز کارآمد بود. "امیر در معامله با نمایندگان خارجی مقیم تهران، نه‌تنها با غرور ملی و مناعت قومی برخورد می‌کرد؛ بلکه به‌وسیلهٔ مأمورین مخفی و خبرنگاران مخصوصی که برایشان موکل کرده بود؛ غالباً از مقاصد ایشان از پیش اطلاع می‌یافت و به این ترتیب، علاج بسیاری از وقایع را قبل از وقوع می‌کرد. ضمناً چنان رعب و احتیاطی در دستگاه توطئه و مداخلهٔ خارجی‌ان انداخته بود که ایشان را از اقدام به بسیاری از حرکات بی‌قاعده باز می‌داشت" (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۲۱۰).

او در اقصی نقاط کشور هم منابع موثقی داشت که ظلم، فساد و سستی حاکمان، دیوانیان، لشکریان و دیگر عوامل حکومتی را به او گزارش می‌کردند. به گونه‌ای که کسی را جسارت تخطی، حتی در خفا نبود. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه دربارهٔ قدغن‌بودن شراب توسط امیر، از قول منبع موثقی می‌نویسد: "در زمان امیر نظام، من طفل بودم و پدرم از ارکان دولت بود و میل وافر به عیش و عشرت داشت؛ ولی زمان صدارت امیر نظام در خانه، نزد عیال خود، قدرت استعمال بعضی مغیرات نداشت. بعد از اعدام آن وزیر بزرگ، یعنی امیر نظام، شبی دیدم پدرم تغییر کرده و آب قرمزی صرف می‌کند؛ چون جسور و محبوب پدر بودم؛ پرسیدم چه می‌نوشد؟ جواب داد؛ آنچه را در صدارت امیر قدرت نوشیدن نداشتیم" (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۲۱۰).

شیوه‌ها و ابزارهای نرم نیز در تولید امنیت مورد توجه امیر بود. الگوسازی، اقناع ذهنی و عملیات روانی از آن جمله‌اند. او خود در عمل، الگوی دشمن‌ستیزی، بیگانه‌گریزی، استقلال‌طلبی، قانون‌مداری و وطن‌دوستی بود. شاه را نیز بدان ترغیب و مقامات و دیوانیان را بدان وادار می‌کرد. برای اقناع ذهنی نیز اهمیت بسیاری قائل بود. یکی از کارکردهای مهم روزنامهٔ وقایع اتفاقیه همین بود. تا مردم بدانند در دنیا و کشور چه می‌گذرد و حکمت تصمیمات و اقدامات حکومت چیست؟ و همراهی کنند.

عملیات روانی هم نقش عمده‌ای در امنیت‌سازی در دوران امیر داشت. داستان‌هایی نقل می‌شد که حقیقت‌داشتن یا افسانه‌بودن آنها، تا امروز همچنان در هاله‌ای از ابهام است؛ اما در تأثیر آنها بر امنیت‌سازی ابهامی وجود ندارد. از آن جمله، مؤلف صدرالتواریخ می‌گوید:

وقتی در حوض سلطان، یک منزلی در قم، مالی را راهزنان بردند و مالباخته از یافتن آن ناامید شد، نزد امیر آمد؛ امیر گفت حکمی نگاشتند به این مضمون:

"مال این شخص باید پیدا شود و گرنه مقرر می‌شود که تا پنج منزل، دهات حول و حوش را بکوبند و حکام و عمال قم، ساوه، کاشان و سایر صفحات آن سامان را معزول سازند و هر یک از رعایا و سکنه قرای اطراف را جریمه سازند" بعد آن را به مالباخته داد و گفت ببر در آنجا که مالت را برده‌اند؛ روی سنگی بگذار و به تهران مراجعت کن. تا عین مال یا قیمت آن را به تو واپس دهم. صاحب مال چون جرئت مخالفت نداشت؛ ناباورانه این کار را کرد. موضوع دهان به دهان در منطقه پیچید و همه درصدد برآمدند تا مال او را پیدا کنند. بعد از پانزده روز آن مال پیدا شد و به تهران آوردند و امیر آن را به صاحبش برگرداند و گفت: "دیدی اگر حاکم در میان باشد؛ سنگ هم حکم را می‌خواند و مال را پیدا می‌کند" (همان: ۲۲۴). امیر حتی در موقعیت‌های بحرانی روش‌های نرم را بر سخت ترجیح می‌داد و اغلب نتیجه می‌گرفت.

آدمیت می‌گوید: در هنگامهٔ ارزنه‌الروم، که اوباش شهر، خانه‌اش را ویران کردند و دو تن از همراهانش را کشتند؛ امیر که سخت بیمار بود؛ از بستر بیماری برخاست و فرماندهی سی نفر عدهٔ خود را به‌عهده گرفت و فرمان داد: از تیراندازی بپرهیزند و اثاثیه و پول نقد را میان مهاجمان پخش کنند؛ تا آنان سرگرم چپاول شوند؛ شاید در این فاصله سپاه دولتی برسد و اتفاقاً همین تدبیرش کارگر افتاد و لشکر دولت در بزنگاه رسید (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۴).

در شورش فوج‌های سربازان در تهران نیز، با آنکه در واقع کودتایی رخ داده بود و جانش هم در خطر بود؛ نه‌تنها از ابزار سخت استفاده نکرد؛ بلکه در آن بحبوحه شاه در برخورد مدبرانه با حادثه راهنمایی می‌کرد و سرانجام نیز با کمترین خسارت غائله را ختم کرد.

در نتیجه، امیر به ترتیب: شیوه‌ها و ابزارهای نیمه‌سخت، سپس نرم و نهایتاً سخت را برای تأمین امنیت به‌کار می‌بست. بنابراین اصطلاح "استبداد منور" (همان: ۲۱۲) که رابرت واتسون به ماهیت حکومت او نسبت می‌دهد؛ ولو در مقام تمجید از اصلاحات امیر و چهره‌ای خشن، از آن تصویر می‌کند؛ دور از حقیقت است.

تأمین‌کنندگان امنیت

امنیت، وضعیتی است که باید ایجاد و پاس داشته شود. یعنی به‌صورت خود به خودی به‌وجود نمی‌آید و پایدار نمی‌ماند. پیچیدگی مسئله امنیت، تأمین آن به‌صورت ساده یا طبیعی را دشوار می‌نماید. از سوی دیگر وجود عوامل عمدی و غیرعمدی ناامن‌کننده، امکان برقراری و تداوم امنیت، بدون برنامه‌ریزی و اقدامات آگاهانه را ناممکن می‌سازد. بنابراین، امنیت را باید تأمین کرد. با آنکه امنیت تولیدی اجتماعی است و مردم و نهادهای اجتماعی در تولید آن نقش دارند؛ ولی این بدان معنا نیست که امنیت نیازمند متولی نباشد. اتفاق‌نظر وجود دارد که، یکی از مهم‌ترین وظایف حکومت‌ها تولید امنیت است. سیاستگذاری امنیتی، تمهید توان دفاعی لازم، بسط عدالت اجتماعی، توسعه رفاه و رضامندی، ارتقاء سرمایه اجتماعی، مهم‌ترین محورهای تولید امنیت توسط حکومت‌ها هستند.

امیر نیز حکومت را مسئول امنیت و امنیت را یکی از مهم‌ترین کارکردهای حکومت می‌دانست. بنابراین، در برنامه اصلاحات امیر، همه اجزای حاکمیت به نوعی: سلبی یا ایجابی و با شیوه‌های سخت، نیمه‌سخت یا نرم، در تولید و پاسداشت امنیت مشارکت داشتند و این در فرامین او به والیان کاملاً آشکار است. او در نامه ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ به امیر گیلان می‌نویسد: "منت‌های اتمام را در اجرای حقوق ثابت‌ه... خواهید نمود". برداشت آدمیت از حقوق ثابت‌ه در کلام امیر، "امنیت جان و مال افراد، خواه رعیت و خواه وزیر" است (همان: ۲۲۶).

او به شاه می‌نویسد: "در باب کردستان و بی‌نظمی آنجا... دو سه روز پیش‌تر آنچه لازم بود؛ نوشته و چاپار فرستاده‌ام... خبر انتظام آن خواهد رسید" (آل‌داوود، ۱۳۷۹: ۸۷). همچنین می‌نویسد: "باید طوری رفتار شود که در همه امور در مقام نظم آن صفحات و رفع هرزگی اشرار... برآیند" (همان: ۱۶۰). اما تردیدی نیست که در اندیشه امنیتی امیر، تنها کارویژه قوای مسلح، امنیت بود. بنابراین یکی از محوری‌ترین برنامه‌های اصلاحات امیر را تقویت بنیه دفاعی می‌بینیم. این برنامه نیز با مخالفت جدی انگلیس مواجه شد؛ چون آنها معتقد بودند: "یک قشون منظم ایران به ضمیمه قوای افغانی و روسی ممکن است از لحاظ

انگلستان قدرت فوق‌العاده‌ای ایجاد کند." (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۲۰) که این برای امنیت کمپانی هند شرقی اصلاً مطلوب نبود.

تمرکز فرماندهی

در این راه، گام اول تمرکز فرماندهی بود. "چون میرزا تقی‌خان، لقب امیر نظامی گرفت؛ مقام امارت نظام به کلی مفهوم دیگری یافت. یعنی کلیه امور وزارت جنگ و دفاع مملکت، در آن ادغام گشت. به همین جهت نه تنها امیر سان قشون می‌دید و به همه کارهای نظامی خودش رسیدگی می‌کرد؛ بلکه در حوزه عملیات نظامی، اصول تاکتیک عمل تعرض و دفاع را خودش معین می‌ساخت و از آن قرار دستور می‌فرستاد" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۲۰۶). او تلاش داشت شاه را نیز به امور قشون علاقه‌مند نماید. او در مناسبت‌های مختلف، فرصت حضور شاه در واحدهای نظامی را فراهم می‌آورد؛ هر چند که شاه به‌طور معمول از امور جدی کشورداری، به‌ویژه نظامی، به بهانه‌های گوناگون طفره می‌رفت و گردش، تفریح و شکار را ترجیح می‌داد.

تربیت فرماندهان

تربیت فرماندهان اقدام مهم دیگری است؛ که امیر بدان توجه نمود. برای این کار، در ابتدا، گریزی از به‌کارگیری افسران خارجی نبود. این کار سابقه‌ای طولانی داشت. از زمان عباس میرزا و قائم مقام و در پی شکست‌های سنگین قوای ایران از روسیه، استخدام مربی خارجی در کشور مرسوم شد. اما ایشان که بیشتر از اتباع انگلیس، فرانسه و روسیه بودند؛ در زدوبندهای سیاسی دولت متبوع‌شان به ایران وفا نکردند و اغلب در بحبوحه جنگ، صحنه را ترک کردند و لطمات جبران‌ناپذیری به قوای ایران وارد نمودند. این تجربه، امیر را بر آن داشت تا به افسران کشورهای روی آورد که کمتر در معرض چنین معادلاتی باشند. این بود که اتریشی‌ها بیشترین مربیان نظامی دوره امیر، در قوای مسلح ایران را تشکیل دادند. از سایر کشورهای اروپایی و حتی انگلیس هم افسران معدودی به کار گرفته شدند؛ ولی پس از آن بود که امیر به مراتب وفاداری آنها به ایران، و به قول خودش نوکر ایران بودن اطمینان می‌یافت. به هر حال این مربیان در قشون ایران و دارالفنون کار تربیت صاحب‌منصبان نظامی را به‌عهده گرفتند.

سازماندهی

بازسازماندهی قوای مسلح از دیگر برنامه‌های امیر بود. پس از عباس‌میرزا و قائم‌مقام، توان لشکری ایران در سایه بی‌تدبیری‌های محمدشاه و حاج میرزا آقاسی به شدت کاهش یافته بود و آنچه اظهار می‌شد هم واقعیت نداشت. سرهنگ‌هایی بودند که موجب سربازان را می‌گرفتند ولی سربازی در کار نبود و یا اگر بود به سربازان نمی‌دادند. آدمیت می‌گوید: امیر، تشکیلات نظام را بر پایه دائمی نهاد و در کتابچه خیالات اتابکی، جمع قشون ایران را صدوهفتاد هزار نفر در نظر گرفته بود که تا پایان دوره امیر به قریب صدوچهل هزار نفر رسیده بود. برای ایلات هنگ‌های ثابت برقرار نمود و صاحب منصبانی را فرستاد تا به آنها تعلیمات جدید بدهند. حتی از اقلیت مسیحی اورمیه، سلماس و جلفای اصفهان دو فوج جداگانه تشکیل داد و فرماندهان‌شان را هم از خودشان گماشت.

او در سازمان نظامی نیز، رسم بخشیدن مناصب بی‌شغل را برانداخت. سازمان لشکری در دفتر مخصوصی ثبت گردید؛ تعداد مقام‌های نظامی به دقت معین شد و تا جا خالی نمی‌گشت؛ انتصاب تازه‌ای انجام نمی‌شد (همان: ۲۹۵).

همچنین، "امیر روش جدیدی برای سربازگیری بر مبنای مالیات مناطق مختلف به اجرا درآورد. امیر به جای ارتش طوایف، نیروهای داوطلب ارتشی جدید بر مبنای مالیات و میزان ثروت رعایای هر ایالت ایجاد نمود. بدین ترتیب که هر ولایت می‌بایست میزان معینی سرباز، در اختیار حکومت قرار دهد. برخی مخارج سربازان مانند خرج سفر تا اردوگاه، به‌عهده حاکم ایالت یا خان منطقه و برخی مخارج، همچون جیره سرباز به‌عهده حکومت مرکزی بود. این روش به نام سربازگیری بنیچه معروف شد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۶۹).

تسلیمات

تأمین اسلحه و مهمات کافی از دیگر برنامه‌های دفاعی امیر و تلاش اصلی‌اش در این زمینه، توسعه صنایع نظامی داخلی بود. امیر کارخانه‌های اسلحه و مهمات‌سازی، که پس از قائم مقام، به تدریج رو به تعطیلی رفته بود؛ را تجدید حیات کرد و کارخانه‌های جدیدی در نقاط مختلف کشور احداث نمود. در روزنامه وقایع اتفاقیه آمده است: "در این ایام، امنای

دولت علیه ایران، در راه‌انداختن قورخانه و جباخانه سعی و کوشش تمام دارند و در اکثر شهرهای معظم ایران قورخانه و جباخانه به‌طور خوب راه افتاده است. خاصه در دارالخلافه تهران، که در این روزها، در بعضی صنایع ترقی زیاد کرده‌اند...

تفنگ‌ها (که) در جباخانه می‌سازند بهتر از بعضی تفنگ‌هاست که این روزها از ولایت انگلستان آورده‌اند. خصوص در چخماقشان که بسیار خوب می‌سازند و چخماق تفنگ سربازی لازم نیست که بهتر از این باشد. در فرنگستان لوله تفنگ سربازی را یک پارچه پهن‌پهن می‌کشند و بعد از آن دو طرفش را به‌هم آورده، جوش می‌دهند. تفنگ‌های بسیار اعلاء را به‌جهت شکار پیچ می‌سازند و استحکام لوله پیچ بیشتر از یک‌پارچه است و در اینجا (ایران) از راه احتیاط، تفنگ‌های سربازی را که حالا در جبه‌خانه می‌سازند؛ لوله پیچ می‌سازند... (وقایع اتفاقیه ۲۰).

نیروی دریایی

مهم‌ترین برنامه امیر برای تجهیز نیروهای مسلح ایران را می‌توان تجهیز آنها به کشتی‌های جنگی دانست. "بعد از نادرشاه اولین زمامداری که شدت احتیاج ایران را به نیروی دریایی درک کرد و برای ایجاد آن همه امکانات خود را بسیج نمود امیر کبیر بود" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۲۴). هاشمی می‌گوید: او ابتدا پیشنهاد خرید کشتی‌های جنگی را به انگلیسی‌ها داد؛ ولی همان‌طور که انتظار می‌رفت با مخالفت صریح بریتانیا مواجه شد؛ آن‌گاه از جان داوود که برای استخدام معلم به اتریش رفته می‌خواهد با هر دولتی که صلاح می‌داند برای خرید دو کشتی گفتگو نماید و می‌نویسد: "زود به من بنویسید تا قرار ابتیاع آن را بدهم؛ مسامحه ننمایید که خیلی خیلی لازم است." و چهار روز بعد دوباره به او نامه می‌نویسد و بر دستور کتبی خود تأکید می‌کند. انگلیسی‌ها از این اقدامات امیر به‌شدت برآشفته می‌شوند؛ وزارت خارجه انگلیس در نامه‌ای به سفارت خود در تهران از خبر ایجاد نیروی دریایی ایران رسماً ابراز نگرانی کرد و جویای راه علاج شد و شیل در پاسخ نوشت: احتمال بسیار قوی بعد از مرگ یا عزل میرزا تقی‌خان تمام نقشه‌های او راجع به احداث نیروی دریایی در خلیج فارس به بوته فراموشی خواهد افتاد" (همان: ۱۲۵ - ۱۲۴).

واقعیت این است که امیر به تصمیم استراتژیک ایجاد نیروی دریایی و کنترل امنیتی خلیج فارس و دریای عمان رسیده بود و تمام همت خود را معطوف بدان کرده بود؛ ولی این خط قرمز بریتانیا بود که پاسخ آن قتل امیر است. این نامه نشان می‌دهد نقشه قتل امیر برخلاف آنچه شایع است؛ نه در اندرونی دربار، بلکه در سفارت بریتانیا طراحی شده است و انگیزه آن مخالفت امیر با منافع نامشروع انگلیس بوده است؛ اما با بهره‌گیری از فساد دربار و رجل سیاسی و جهل مردم به‌بار نشسته است.

ماهیت ملی

آنچه گذشت اقداماتی بود که هر حکومتی، اگر قصد تقویت بنیه دفاعی خود را داشته باشد؛ کم و بیش به همین نحوه عمل می‌کند؛ اما آنچه بر اساس اندیشه متمایز امیر روی داد؛ تبدیل "قشون شاه" به "ارتش ایران" بود. او موقعیت قوای مسلح را از مقابل ملت، به کنار ملت تغییر داد. "یکی از عیوب اساسی و خردکننده ارتش ایران قبل از امیر کبیر، این بود که نظامیان در سایه استبداد سلاطین قاجار، عادت به تجاوز، تعدی و زورگویی کرده بودند و از این رهگذر ارزش، اعتبار و محبوبیت ملی را که از ضروریات ارتش است؛ از دست داده و با مردم کاملاً فاصله گرفته بودند" (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۱۲۲).

برای نمونه: امیر رسم "سیورسات" را برانداخت. این رسم در تعریف، عبارت بود از: گردآوری غله، خوراک لشکریان، علوفه اسبها و دیگر حیوانات آنها که از روستاهای سر راه عبور قشون یا موکب شاه صورت می‌گرفت. اما در واقع غارت بی‌رحمانه دهقانان، که از ضعیف‌ترین اقشار ملت بشمار می‌آمدند؛ تلقی می‌شد. هنگامی که لشکریان از راهی عبور می‌کردند؛ مانند آن بود که بلایی بر روستاهای مسیر نازل گردیده باشد. ولی در گزارشی که شیل درباره مسافرت شاه به قم، در دوران امیر نوشته، آمده است: "فرق فاحشی میان این مسافرت با مسافرت‌های پادشاهان ایران به‌طور کلی وجود دارد. در سفر قم جلوی تعدیات گوناگون نظامیان، سخت گرفته شده بود و اذیت و آزاری به زارعین نرسید و از آنها پول و بیه‌اخذ نگردید" (همان: ۱۲۳).

در نتیجه، می‌توان گفت: با وجود تأکید امیر بر رویکرد ایجابی، شیوه‌ها و ابزارهای نرم و نیمه‌سخت، برای تولید و حفظ امنیت؛ او هرگز، از ضرورت تشکیل ارتش ملی، غافل نبود.

امیر در این هدف خود تا حدود زیادی موفق شد و در پایان دورهٔ صدارتش، ارتش ایران از عده و غدهٔ قابل قبولی برخوردار و در استحکامات مرزی، به‌ویژه در مناطقی که احتمال تجاوز روس‌ها می‌رفت؛ استقرار یافته بود. اما با توجه به آماده‌نشدن کشتی‌های جنگی خریداری‌شده، تلاش او برای تشکیل نیروی دریایی هنوز به نتیجه نرسیده بود.

فصل چهارم

خطاهای امنیتی امیر کبیر

"ابتدا فکر می‌کردم مملکت، وزیر دانا می‌خواهد؛ بعد فکر کردم شاید شاه دانا می‌خواهد؛ اما اکنون می‌فهمم ملت دانا می‌خواهد." (نقل از امیر کبیر در واپسین روزهای زندگی)

امیر کبیر یکی از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین، سیاستمدار تاریخ ایران است. او انسانی پاک، با اخلاق، هوشمند، صاحب‌اندیشه، مقتدر، پرتلاش و مشتاق خدمت به ایران و ایرانی بود. با آنکه فقط سه سال و اندی بر ایران حکم راند؛ با گذشت قریب به دو قرن، هنوز ذائقه ملت ایران از حکومت او شیرین است.

سخن گفتن از خطاهای او از ارج والای او نمی‌کاهد و بر این پایه است که او مانند هر بشر دیگری، بری از خطا نبود و با این نیت است که در جهت هدف متعالی امیر که عزت و پیشرفت ایران بوده؛ عبرت‌آموزی شود. این نکته نیز وجود دارد که آنچه به‌عنوان خطا باز می‌شناسیم؛ با اطلاعاتی است که در پیچ و خم تاریخ، پس از حدود صد و هشتاد سال، به ما رسیده است که می‌تواند نقص یا انحراف در آن باشد.

الگوی نامعقول سلطنت

سلطنت موروثی، ناموجه‌ترین الگوی حکومت است. با این فرض که فردی از هر جهت شایسته، بر تخت پادشاهی تکیه زده باشد؛ به چه دلیلی باید بپذیریم که این شایستگی، در فرزند او، صرفاً به این دلیل که از نسل اوست؛ وجود داشته باشد؟ بنابراین مشروعیت داخلی و خارجی که مهم‌ترین شاخص شکل‌گیری دولت قوی است؛ با الگوی سلطنت موروثی تحقق نمی‌یابد. حال آنکه هیچ یک از شاهان قاجار چنین شایستگی را نیز نداشتند تا فرزندان‌شان از آن ارثی برده باشند.

در این میان، ناصرالدین میرزای هفده ساله، که اگر امیر نبود؛ حتی نمی‌توانست خودش را از تبریز به تهران برساند؛ تا بر تخت نشیند؛ لااقل در بدو امر، بیش از اسلافش، ناصالح به‌نظر می‌آمد. اما همان‌طور که در فصل گذشته آمد؛ مشروعیتی که امیر برای اصل سلطنت و سلطنت خاندان قاجار و شخص ناصرالدین میرزا قائل بود او را بر آن داشت که آب‌رفته را به جوی بازگرداند و از سلطنتی برباد رفته، حکومتی مقتدر بسازد. این در دورانی است که حکومت‌های ملی بسیاری در جهان شکل گرفته و روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌شد. دولت‌هایی که نماینده ملت‌ها بودند.

امیر هم بر خلاف سایر کسانی که به غرب نگریسته و فقط ظواهر تمدن غرب را دیده و به دنبال عاریت‌گرفتن آن برای کشور بودند؛ نیک می‌دانست که زیربنای پیشرفت غرب، تحول در فلسفه اجتماعی و سیاسی آنهاست. به همین دلیل است که امیر بیش از آنکه در پی واردکردن کارخانه باشد؛ که البته بود؛ در پی نظم جدید بود. اما نمی‌دانیم که امیر چگونه می‌خواست بین این نظم عقلایی، که می‌خواست زیربنای پیشرفت همه جانبه کشور باشد؛ با گزینه نامعقول سلطنت مطلقه یک جوان هفده ساله، که پدر نالایقش کشور را به حضيض ذلت کشانده و مادرش با اجنبی سر و سری دارد؛ آشتی برقرار کند.

مار در آستین

امیر در آغاز کار که هنوز بر اوضاع مسلط نشده بود؛ امر کتبی مهد علیا، مادر ناشایست شاه، درباره نادیده‌انگاشتن حکم تبعید میرزا آقاخان نوری به کاشان و اجازه ادامه حضور

خودسرانه میرزا آقاخان در تهران و دربار را، که در واقع، خواست نوری و سفارت انگلستان بود؛ از سر مصلحت پذیرفت. شاید بتوان این مصلحت‌اندیشی را در آغاز، که هنوز امیر بر اوضاع مسلط نشده بود؛ بجا ارزیابی کرد؛ اما با توجه به آگاهی امیر از سرسپردگی میرزا آقاخان به سفارت، ادامه این حضور، در دوران اقتدار امیر قابل توجیه نیست.

همچنین وظیفه‌ای که امیر به توصیه وزیر مختار انگلیس به میرزا آقاخان داد؛ تا رابط بین خودش و سفارت باشد؛ با هیچ منطقی صحیح به نظر نمی‌رسد. گویا دقیقاً وظیفه‌ای را به او سپرد که بتواند بدون دغدغه، مرتباً به سفارت رفت و آمد کند و نگران نباشد که مثل گذشته برای رفتن به سفارت چوب بخورد. چنین غفلتی از فراست امیر بدور بود. "در گزارش‌های وزیر مختار انگلیس بارها می‌خوانیم که میرزا آقاخان، اسرار سیاسی دولت را در امور داخلی و همچنین گفتگوهای امیر با سفارتخانه‌های خارجی (را) به‌طور محرمانه به سفارت انگلیس در تهران خبر می‌داده است" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۱۹۶).

غفلت از قدرت مردم

ارادت ملت به امیر، واقعیتی انکارناپذیر است. شواهد قوی در دست است که مردم ایران به امیر اعتماد و به برنامه‌های او امید داشتند. آنها به خوبی با امیر رابطه روحی و عاطفی برقرار کرده بودند. او را پاک، لایق و مدافع حقوق خود می‌دانستند و دوستش می‌داشتند. آنها همان‌طور که امیر دوست می‌داشت؛ تمام القاب او را کنار گذاشته و صمیمانه "امیر" خطابش می‌کردند. مردم، مکتب امیر را هم فهم کرده و آن را "نظم میرزا تقی‌خانی" نام نهاده بودند. امیر هم به خوبی می‌دانست که توده مردم از او حمایت می‌کنند. این پیام را مردم در همان آغاز، به امیر داده بودند؛ هنگامی که چهار ماه پس از شروع صدارت امیر، فوج‌های سرباز پایتخت به تحریک مخالفین، شوریده و خانه امیر را محاصره کردند و عزل و قتلش را خواستار شدند؛ "دیدیم که مردم شهر، دکان و بازار و کاروانسراها را بستند و به پیکار با سربازان یاغی و به پشتیبانی از وزارت امیر برخاستند و چون حکومتش از نو مسجل شد؛ مردم به دنبال وی روان گشتند و قربانی‌ها کردند. در تاریخ جدید ایران این نخستین تظاهر مردم بود؛ به نفع زمامدار قادر وقت و نیز از این نظر پر معنی است که اول‌بار می‌بینیم

افکار عمومی از مجرای عقاید مأنوس دینی به بستر تازه‌ای افتاده و تجلی سیاسی محض یافت" (همان: ۲۱۳).

در مکتب حکمرانی امیر هم مردم جایگاه ویژه‌ای داشتند. خدمت به آنها وظیفه، رفاه و رضایت‌مندی‌شان مقصود بود. در حکومت امیر، مردم در تولید و حفظ امنیت هم سهم عمده‌ای دارند. امیر امنیت مرزها را با سازماندهی طوایف مرزنشین برقرار کرد که شرح آن در بخش‌های پیشین آمد. اما محل تأمل و ابهام این است که نمی‌دانیم چرا امیر برای حفظ دستاوردهای ارزشمند کشور، در طول سه سال و اندی حکومتش که ارزش آن را از جان خودش بیشتر می‌داند و در نامه‌اش به شاه می‌گوید:

"این درد غلام را می‌کشد که مردم میرزا (حامیان میرزا آقاخان نوری) گویند: آن نظم میرزا تقی‌خانی گذشت. مردن را بر خود گوارتر از این حرف می‌داند." مردم را به صحنه نمی‌آورد؟ آیا چون مسئله صدارت خودش در میان است؟ یا نگران پراکندگی و تفرقه در کشور است؟ و یا دلیل دیگری دارد؟ ما نمی‌دانیم. اما به نظر می‌رسد؛ امیر قادر بود با کمک ملت، از نظامی که بهای گرانی برای آن پرداخته شده بود؛ صیانت کند ولی نکرد. البته این مسئله از گناه تاریخی ملت ایران به‌خاطر سکوت در برابر عزل، حصر، تبعید و قتل امیرشان چیزی نمی‌کاهد.

نارفيقان قافله

امیر در شرایطی که بیگانه‌گرایی، در سخیف‌ترین شکل آن، یعنی موجب‌گیری علنی، در بین سیاسیون کشور رایج بود؛ بین خودی و بیگانه مرزبندی کرد. به‌ویژه ارتباط با سفارت‌های روس و انگلیس را در عمل تقبیح نمود. دیدیم که چگونه امام جمعه تهران را از پذیرفتن هدیه امپراتور روس نادم کرد و کاری کرد که حاکمان هرات و قندهار، حکم شاه را بر تبعیت از انگلیس ترجیح دادند. اما نمی‌دانیم چرا حضور نمایندگان سیاسی انگلستان، روسیه و عثمانی را در سفر شاه به اصفهان، که یک برنامه کاملاً داخلی کشور بود؛ پذیرفت. جالب این است که آنها با اصل سفر شاه به ولایات، از آن‌رو که موجب تقویت دولت مرکزی می‌شد، مخالف بودند؛ ولی هنگامی که امیر وقعی نهاد و شاه را برای سفر به اصفهان مصمم کرد؛ کفش و کلاه کرده و خود را به اصفهان رساندند. این همراهی موجب دسترسی وسیع

آنان به اطلاعات، احاطه بر اوضاع دربار، دسترسی سهل‌تر به شاه و فرصت‌یافتن برای توطئه علیه امیر و ملت ایران گردید. اقبال در باب توطئه وزرای مختار در اصفهان می‌گوید: احتمالاً به تحریک آنها که از تصدی مستقیم امیر در امور خارجه دل خوشی نداشتند بود که شاه در این سفر میرزا محمدعلی خان را با حکم مستقیم به‌عنوان وزیر دول خارجه منصوب کرد (اقبال‌آشتیانی، ۱۳۹۰: ۲۰۲).

این اولین اقدام شاه برای کاستن از اختیارات امیر بود. مزید بر آنها اضلاع دیگر فتنه، یعنی مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری نیز در این سفر حاضر بودند. در واقع عزل و قتل امیر، با حضور این جمع نامیمون، در این سفر طرح‌ریزی شد و حتی مقدمات آن مهیا گردید و بلافاصله پس از بازگشت به تهران به مرحله اجرا درآمد.

بین بازگشت شاه از اصفهان و عزل امیر فقط چهل روز فاصله است که در این دوره هم به گواهی نامه‌های امیر به شاه، دیگر رابطه صحیحی بین شاه و امیر نمی‌بینیم. تا جایی که امیر به شاه می‌نویسد: اگر حقیقتاً مقصودی دارند، که آشکارا فرمایش نمی‌فرمایند، یا خدای ناخواسته، مداخله این غلام را مخل خدمت خود می‌دانند؛ شما را به سر مبارک خودتان قسم می‌دهم که بی‌پرده فرمایش فرمایند" (آدمیت، ۱۳۲۳: ۴۰۳). این غفلت از دشمن، با فراست، تجربه سیاسی و رویه معمول امیر سازگاری ندارد.

منابع

- ۱- آدمیت، فریدون (۱۳۲۳) امیر کبیر و ایران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۲- آقازاده، جعفر (۱۳۹۶) اقدامات فتحعلی‌شاه قاجار برای کسب مشروعیت سیاسی بر اساس روش‌های جاری در دوره اسلامی، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی ۳۳، ۱۲۶ - ۱۰۷.
- ۳- آل داوود، سیدعلی (۱۳۷۱) نامه‌های امیر کبیر به انضمام رساله نوادر الامیر، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۴- آل داوود، سیدعلی (۱۳۷۹) اسناد و نامه‌های امیر کبیر، چاپ دوم، تهران: سازمان اسناد کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۵- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۶) امنیت و ابعاد آن در قرآن، نشریه مطالعات اسلامی، ۷۵.
- ۶- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. به اهتمام مشیری، محمد (۱۳۴۹) صدرالتواریخ، شرح حال صدر اعظم‌های پادشاهان قاجار، تهران: انتشارات وحید.
- ۷- اعتضادالسلطنه، علی قلی میرزا، به اهتمام کیانفر، جمشید (۱۳۷۰) اکسیرالتواریخ، تهران: ویسمن.
- ۸- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰) فرهنگ امنیت اجتماعی، رویکردها و نظریه‌ها. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۹- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳) مرزهای گفتمانی نظریه اسلامی امنیت. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره سوم، ۴۴۶ - ۴۲۵.

- ۱۰- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳) قدرت، امنیت و شریعت؛ درآمدی بر جایگاه امنیت در اندیشه و عمل فقهای شیعه در عصر قاجار، فصلنامه مطالعات راهبردی ۲۳، ۷۰-۵۱.
- ۱۱- افتخاری، اصغر (۱۳۸۴) تکوین نظریه امنیت علوی با تحلیل دوران قبل از حکومت امام علی^{علیه‌السلام}. نشریه مطالعات راهبردی ۲۸.
- ۱۲- افتخاری، اصغر (۱۳۹۱) الگوی جنگ روانی غرب علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق^{علیه‌السلام}.
- ۱۳- افتخاری، اصغر (۱۳۹۲) امنیت اجتماعی شده رویکرد اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۴- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۰) میرزاتقی خان امیرکبیر، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۵- السامرای، وفیق (۱۳۹۶) ویرانی دروازه شرقی، ترجمه عدنان قارونی، چاپ نهم، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- ۱۶- بوزان، باری (۱۳۸۷) مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۷- بیات، بهرام (۱۳۸۷) تبیین جامعه‌شناختی احساس امنیت در بین شهروندان تهرانی، رساله دکتری، دانشگاه اصفهان.
- ۱۸- بینا، علی‌اکبر (۱۳۸۳) تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد یک. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۹) مرجع امنیت در کنش گفتاری امام خمینی^{ره}، فصلنامه مطالعات راهبردی ۳.
- ۲۰- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷) انتظام در پراکندگی امنیت ملی ایران، فصلنامه اندیشه نو، پیش‌شماره اول.
- ۲۱- تشکری، علی‌اکبر (۱۳۹۱) رویکرد حکومت به زرتشتیان در عهد ناصری، نشریه تحقیقات تاریخ اجتماعی، سال دوم، شماره اول، ۵۱-۲۵.
- ۲۲- جلالی، محمدرضا (بی‌تا) رفتارشناسی مناسبات محمدشاه و حاج میرزا آقاسی در صحنه سیاست ایران، فصلنامه علمی تخصصی تاریخ ۵، ۴۰-۲۴.
- ۲۳- چلبی، مسعود (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی نظم، تهران: نشر نی.
- ۲۴- حسینی، حسین و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵) مدیریت بحران، تهران: ناجا.

- ۲۵- حیدری، حسین و کریمیان طاهری، محبوبه (۱۳۹۴) تحلیل اجتماعی- دینی آنوسیان ایران در دوره قاجار، بررسی موردی شهر مشهد، فصلنامه تاریخ اسلام پاییز ۹۴، ۲۲۸- ۱۹۵.
- ۲۶- خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۳۸) سیاستگران دوره قاجار، تهران: انتشارات بابک.
- ۲۷- امام خمینی، روح الله (۱۳۶۱) صحیفه نور، جلد ۱۵. تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- ۲۸- امام خمینی، روح الله (۱۳۹۰ ه. ق) تحریر الوسیله، نجف اشرف.
- ۲۹- دری نجف آبادی، قربانعلی (۱۳۷۹) نگاهی به امنیت از منظر امیر مؤمنان علیه السلام. نشریه حکومت اسلامی ۱۸.
- ۳۰- دلاور، علی (۱۳۷۸) مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، چاپ سوم. تهران.
- ۳۱- ذاکر صالحی، غلامرضا (۱۳۹۲) سنخ‌شناسی دیدگاه نویسندگان ایرانی در زمینه بومی‌سازی علم، سایت موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- ۳۲- ربیعی، علی (۱۳۸۷) مطالعات امنیت ملی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۳۳- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸) آنومی یا آشفتگی اجتماعی، تهران: سروش.
- ۳۴- ره‌پیک، سیامک (۱۳۸۵) درک امنیت عمومی، فصلنامه امنیت عمومی ۱، ۹۷- ۷۵.
- ۳۵- ره‌پیک، سیامک (۱۳۸۷) نظریه امنیت، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
- ۳۶- ره‌پیک، سیامک و قربان‌زاده، محمدباقر (۱۳۹۰) مرجع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در رویکرد حقوقی، فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک ۴.
- ۳۷- ساروخانی، باقر (۱۳۸۰) درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات کیهان.
- ۳۸- ستوده، هدایت (۱۳۷۳) مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی، چاپ دوم، تهران: آوای نور.
- ۳۹- سلطانی‌نژاد، احمد، جمشیدی، محمدحسین و محسنی، سجاد (۱۳۹۵) تحول مفهوم امنیت در پرتو جهانی‌شدن و فناوری اطلاعات و ارتباطات نوین، سیاست جهانی ۲.
- ۴۰- شایگان، فریبا (۱۳۹۱) امنیت پایدار از دیدگاه مقام معظم رهبری، فصلنامه آفاق امنیت ۱.

- ۴۱- طراح‌زادگان، فرخ (۱۳۹۷) طراحی نظام آینده‌پژوهی امنیت وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، رسالهٔ دکتری، دانشکده امنیت ملی، دانشگاه عالی دفاع ملی.
- ۴۲- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳) نظریه‌های امنیت، جلد اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۴۳- عیوض‌زاده اردبیلی، حسن (۱۳۹۱) ساخت موضوعی امنیت از دیدگاه سازه‌نگاری، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل ۳.
- ۴۴- غریابی زندی، داود (۱۳۸۷) مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت؛ قبیله، دولت‌شهر، امپراتوری و دولت مدرن، فصلنامه مطالعات راهبردی ۴۲، ۷۵۵-۷۲۱.
- ۴۵- قربی، سیدمحمدجواد و موسوی، سیدصدرالدین (۱۳۹۳). بررسی مرجع امنیت در مکتب امنیتی امام خمینی قدس سره، فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی ۲.
- ۴۶- کوثری، مسعود (۱۳۸۶) نظریه‌های آنومی اجتماعی، تهران: سلمان.
- ۴۷- گرانت‌واتسون، رابرت (۱۳۴۸) تاریخ ایران، ترجمهٔ وحید مازندرانی، دورهٔ قاجاریه، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۴۸- لسان‌الملک‌سپهر، محمدتقی، به اهتمام کیانفر، جمشید (۱۳۷۷) ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، جلد سوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۴۹- لکزایی، نجف (۱۳۹۰) امنیت از دیدگاه آیت‌اله جوادی آملی. فصلنامه اسراء ۱.
- ۵۰- لکزایی، نجف (۱۳۹۳) مطالعات فقهی امنیت، پژوهشنامه علوم سیاسی ۱.
- ۵۱- لکزایی، نجف (۱۳۹۳) بررسی ابعاد اخلاقی امنیت بین‌الملل از منظر آیت‌الله جوادی آملی، فصلنامه اخلاق و حیانی، سال سوم، شماره اول.
- ۵۲- ماندل، رابرت (۱۳۷۷) چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۵۳- مجله سیاست دفاعی ۳ (۱۳۷۹) پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع).
- ۵۴- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱) شرح زندگانی من یا تاریخ اداری، اجتماعی ایران در دورهٔ قاجاریه، جلد سوم، تهران: زوار.
- ۵۵- مکی، حسین (۱۳۲۳) زندگی میرزا تقی‌خان امیر کبیر، تهران: انتشارات علمی.
- ۵۶- میرعرب، مهرداد (۱۳۷۹) نیم‌نگاهی به مفهوم امنیت، فصلنامه علوم سیاسی ۲.

- ۵۷- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۴۶) امیر کبیر یا میرزا تقی خان فراهانی، قهرمان مبارزه با استعمار، تهران: انتشارات فراهانی.
- ۵۸- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۲۹) روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، چاپ اول. تهران: اساطير.

